علاج الابدان - ام العلاج - فارسی



بعون صانع مکین و مکان بفضل خلاق زمین و آسمان



علاج الابدان



در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع منطبع شد

به عون صانع بے مکین و مکان فضل خلاق زمین و آسمان

علاج الابدان

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کانپور بطبع مزین طبع شد



اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتاب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہو جس کی فہرست مطول ہر شایق کو چھاپے خانے سے ملسکتی ہو جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہو اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادہ ہیں کتب طب فارسی و کتب طب اُردو درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب طب فارسی

اکسیر اعظم چار جلد میں جامع کلیات و معالجات طب ہو مؤلفہ حکیم محمد اعظم خان صاحب المخاطب بہ حکیم ناظم جہان۔

ملخص مفصل بقراطی مشہور کتاب نفراط کی جسکی تلخیص مولوی غلام حسین نے فرمائی۔

خلاصۃ التجارب مجربات طبیہ حکیم علوی خان مدونہ حکیم بہار الدولہ بہادر کے۔

مجربات اکبری محشی تصنیف حکیم محمد اکبر خان معروف بہ حکیم ارزانی

کفایہ منصوری مع رسالہ چوب چینی مشہور کتاب معالجہ و تشریح میں مصنفہ حکیم منصور بن حکیم محمد یوسف۔

ضیاء الابصار مصنفہ حکیم محمود خان

اختیارات بدیعی مفردات طبیہ اور مرکبات میں بڑی معتبر کتاب ہو۔

مجربات رضائی معالجہ امراض ضعف باہ و مثانہ میں مولفہ حکیم سید رضا حسین۔

طب اکبر بڑی مستند کتاب طب میں مصنفہ حکیم محمد ارزانی۔

میزان الطب محشی مشہور کتاب طب کی ہے مع رسائل ذیل تصانیف مختلف

میزان الطب محشی مصنفہ محمد اکبر ارزانی

۲ — رسالہ دلائل النبض

۳ — رسالہ دلائل البول

۴ — رسالہ بحران مع جدول ایام

مطب علوی خان نسخہ نادر و ممتحن کا مجموعہ از حکیم علوی خان۔

مفرح القلوب مصنفہ حکیم محمد اکبر ارزانی

ام العلاج عجب رسالہ ہو حاوی ترکیب



سپاس بی قیاس حکیمی را سزد که چون بذات انسان امراض مختلف مقدر فرمود و علاج آن
همدرین وجود مردم خلق نمود فَتَبَارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ونعت طبیب روحانی
را زیبد که چون از رحمت بالغهٔ خویش بارشاد لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ راه نمود ابواب تداوی
هر سقم را بر روی عالمیان بکشود وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ اما بعد خاکپای
اطبای زمن فقیر عبد الحق بن شاه ابو الحسن متوطن موضع بخته ضلع مونگیر بخدمت
ذائقه چشان شکرستان این فن التماس مینماید که چون فقیر را تا این زمان که سنه دوازده صد
و هشتاد و پنج هجریست از تالیفات چند رسائل اعنی قواعد حقیه و تحفة الخواص و فرد کامل شفای
عاجل و موروث الامراض و رسالهٔ جدریه و رسالهٔ بحرانیه و رسالهٔ جداول العقاقیر و رسالهٔ بدل المقام
بمقام لکهنؤ فراغت دست داد در خاطر گذشت که معالجات امراض ابدان که از همین بدن
انسان باشد فراهم آرم و کدام رسالهٔ جداگانه تا این زمان که مستوعب علاج بدن الا بدن
باشد بنظر احقر نرسیده بل اغلب آنست که تالیف هم نشده باشد پس در تفحص و استقرار این
امر غریب که از اجل صنائع او تعالی است کمر همت مستحکم بستم و از کتب متفرقه متقدمین و متاخرین
که تحت هر نسخه حواله آن کرده خواهد شد التقاط کرده عجالةً للوقت مختصری ترتیب دادم و نامش

علاج الابدان بما تعلق ببدن الانسان نهادم ترصد از ناظرین رسالهٔ آنست
که چشم معائب را اغماض فرمود بر حسن سعی فقیر نظر لطف گماشته بدعای حسن انجام بیاد آورده باشند
وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و این رساله مشتمل است بر مقدمه
و تنبیه و لست و یک باب و خاتمه و هر باب متضمن است بر چند فصول **مقدمه** باید دانست که
حق سبحانه تعالی در هر چیزیکه مضار پیدا گردانید مصلح آن هم دران چیز بخشید چنانچه مشاهد است
که گزیده سگ را جگر آن سگ خورانیدن یا بموضع گزیده نهادن یا خون آن سگ هم آن وقت
که بگزد قدری بآب خورانیدن نافع است و اگر زبان سگ دیوانه که گزیده است بریده
در آتش خاکستر نمایند و بموضع گزیده بپاشند زخم را اندمال نماید و سمیت او اثر نکند
و کذا موی آن سگ را بریده و سوخته بموضع گزیده نهادن و چون ظرف آب از جلد
سگ دیوانه ساخته باشند معضوض آن از آب نوشیدن وران اجتناب نمیکند و تعلیق
ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است
هر چند که دارنده آنرا بگزد و گویند با کسی که ناخن گرگ باشد از گرگ باک نباشد همچنین
خوردن گوشت افعی جهت گزیدن افعی و گوشت تمساح جهت گزیدن تمساح و هزار
پایه را کوفته بر گزیده آن نهادن و عقرب را کوفته بر لدغ آن ضماد کردن دافع سم بود
و بر گزیدهٔ راسو پوست همان راسو را کشیده نهادن مسکن وجع است و سمیت تریاقیت پای
مگس نیز از حدیث نبوی ثابت که چون مگسی بطعامی بیفتد باید که یک غوطه دیگر داده بیندازد
تا پر تریاقی او رافع سم بود و چون مگس عسل را سر کنده باقی را بموضع گزیده بمالد درد را
در ساعت ساکن کند همچنین قادر مطلق بر چیزی قهر را اصلاح آن در دولت نهاده که عقل از
تعقل آن عاجز چه حیوانات و چه از نباتات مگر آنچه که در تجارب اساتذهٔ کرام آمده است
در کتب متفرقه قلم بند ساخته اند و بسیاری از ان در کتمان خفاست کذالک بذات انسان
امراض شتی پیدا نمود و علاج آن هم دران خلق فرمود آنچه که در تجربهٔ اهل فن رسیده است

در رسائل مختلفه ضبط ساخته اند تصفیه بعض حکمای هند که از اشراقیین بوده اند از تاثیرات انفاس امراض جسمانی را بی استعمال ادویه علاج می نمایند و این را از علم سر دوده نامند و درین فن کتابهای آنان مولف است من شمه از ان بر سبیل انموذج درین رساله می آرم آید انکه دمی را دو پرده است پس نفسیکه از سوراخ چپ بینی آید بقمر منسوب بود چه در بدن سردی آرد و خاصیت ماه سرد است و دمیکه از سوراخ راست بینی آید بآفتاب منسوب باشد چه در مزاج آن گرم بود و بر مثال مزاج آفتاب لهذا نوشته اند که اگر کسی کوشش نموده خود را بر وجهی آراسته سازد که شبها بنفس قمری و روزها بنفس شمسی بی تکلف و تعب جاری می بوده باشد اصلا بیماری و تبدل بمزاج او راه نیابد و از هر عوارض محفوظ ماند و اگر شخصی را ماده حرارت بر بدن مستولی گردد باید که سوراخ راست بینی را یک شبانروز یا زیاده بقدر زوال آن حرارت با پنبه کهنه مسدود سازد چنانکه دم از ان جهت بیرون نتواند رفت البته حرارت نقصان پذیرد بلکه زایل گردد و همچنین اگر برودت و رطوبت غلبه نماید سوراخ چپ را مسدود سازد و برودت رفع شود و همچنین حکمای هند اشراقیین از تاثیرات انظار نیز بعض امراض جسمانی را بی استعمال ادویه علاج می نمایند و شمه از ان از کتاب تاثیر الانظار ترجمه طلسم فرنگ مرقوم است و آنرا علم مقناطیس حیوانی و بزبان فرنگ مسمریزم گویند و آن آنست که بوسیله بعضی حرکات جوارح و تاثیر نظر بطریق مختلف و شکل نازک بعد مشق بر دیگر خواب غفلت می آرند و بعد زمانه تکمیل عمل معمول را بحالت خواب هر قسم حالات غیب و پنهان و دور صحیح و راست بطور کشف معلوم می شود و در ازاله اکثر امراض که اطبا از علاجش عاجز باشند حکم اکسیر دارد مگر محنت و فراغ خاطر عامل و معمول هم لایق و مشروط بشرایط مخصوص باید و مشق چند مدت درکار است مگر بغیر مشق و عبور و معلم عامل و معمول هر دو را خطر است احتیاط بسیار است بنده هم چند زمانه در مشق آن اوقات خود را مصروف کرده شمه از دقائق آن دریافت و طریق خواب آوردن بسیار است مگر اسهل ترکیب این ست که هنگام آغاز عمل عامل قریب تر معمول نشسته

انگشت های ابهام هر دو معمول را در میان هر دو انگشت ابهام و سبابه خود داشته آهسته آهسته بمالد و مردمک چشم خود را بر مردمک چشم معمول نگاهدارد و دل خود را از تعلقات دیگر پاک کرده متوجه منظور ماند و منظور هم همچنان کند یعنی بچشم ظاهری و دیده دل بر نظر ناظر نگران ماند بعد عمل چند روز بحسب تفاوت ماده قابل معمول استیلای خواب غیر طبیعی معمول ظاهر میشود و حسب سوال عامل اظهار و انکشاف حالات میکند و همچنین است تاثیرات باوهام نفسانیه که در ازاله بعض امراض بسیار نافع می افتد که تاثیر ادویه هم بمقابل آن نرسد و تاثیرات امور اوهام نفسی متیقن و متحقق است و تصورات را در احداث حوادث دخل تمام غایت آنکه حسب محل و مقام صدور آثار متفاوت الدرجات می باشد ازین قبیل است که وقت مجامعت خاصة عند الانزال هر گونه شکل حسن و قبح منظور باشد بتعمق نظر و اکثر فرزند که از ان منی مکون شود مشابه همان شکل می باشد در حسن و قبح کذلک مشهود است که کسی چون چیزی حامض خورد آب در دهان بیننده پیدا میشود و دندانش کندی گردند همچنان کسی را که رمد باشد و دیگری بیشتر در وی نظر کند چشمش نیز برمد آید در اکثر و ازهمین قبیل است تبدل مزاج بسبب تصور مخوفات و مفرحات و مثالش حال عشاق است که از ظلم و جفای معشوق بدرجه سقوط انجامیده باشد و مشرف بهلاکت گردانیده چون ناگهان کو روبت وی دست دهد دفعة عود بصلاح نماید و استقامت در مزاج پدید آید و ازین جمله است که اگر کسی تصور صحت کند یا تصور مرض حتی که این تصور مستکمل شود پس البته بر طبق آن صحت یا مرض حقیقی عارض گردد و ازین جمله است که مشی بر موضع ضیق عالی هوای بسقوط میشود کسی را که سقوط متصور باشد و اگر نه معتادین بر ریسمان که در هوا بندند مشی می کنند چنانچه در بازیگران مرئی است پس علاج امراض از تاثیرات انفاس و انظار و اوهام نیز که متعلق بذات انسان است هر یک جداگانه بمواقع خود حسب ضرورت ترقیم خواهد یافت تنبیه در دریافت صحت و غیر صحت مریض باید که دست چپ بر ناف مریض راست غلطانیده پس اگر ناف بجهد دلیل صحت است و اگر نه جهد دلیل هلاکت و اگر ساعتی جهد و ساعتی نه بجهد بیماری بر کشد و اگر مریض را اول پاس خواب آید

واخر شب نباید ولیل طول کشیدن مرض است نفع العوام دیگر اگر دم بینی راست مریض دود دم چپ
نه نایکدر وزید بود واگر دم چپ برود امید ست کہ حیات باقی دارد طب الانسان دیگر از امراض الانسان
مرضها شدیدا داروت آن نعلم انه یعیش ام لا فخذ عجینا فخمر اداد لک به رطبیه وبدیه دالقه بین یدی
کلب جایع فان اکل منه الکلب فالمریض یعیش وان لم یاکل فیموت مقاصد الاطبا در نفع العوام
نوشته کہ مجرب من است دیگر وقیل رایت بعض الناس یستدیر القمر ویکشف راسه نظر الی
ضوء القمر فان کان مخلصا فانه لا یموت فی ذلک العام وان کان لا صفا الا ثنین من جثته فانه
لا یموت فی ذلک العام شخصی نوشته کہ در شب نیمه شوال چنین می کنند باب اول -

در امراض راس مشتمل بر چند فصول فصل اول در صداع یعنی درد سر علاج

اخراج دم بفصد قیفال یا حجامت ساقین صداع موی را نافع دیگر خرقه کتان بلبن جاریه
تر نمایند و بر راس بدارند صداع حار را نافع مخزن الادویه دیگر سعوط شیر زن افع صداع حا
میبی است مخزن الادویه دیگر اگر صداع از حرارت باشد سوئے راست بینی را یک شبانروز یا
زیاده تا زوال حرارت بنبه کهنه مسدود سازد و چنانچه دم از ان جهت بیرون نتواند رفت البته
زائل گردد بهمچنین در صداع بارد سوراخ چپ را مسدود سازد وصداع دور شود مرأة الخیال
دیگر اگر کسی را صداع شود زبان را بالا کند و بر اقصای کام بسیار مالد وهم آنجا نگه دارد صداع
دفع شود در ساله عجائب دیگر عمل مسمریزم دافع صداع است تاثیر الانظار دیگر استخوان آدمی را
بسوزد و بگلاب خمیر ساخته طلا کند و درد سر نافع مرأة آفتاب نما دیگر علیم الیست قلیقا لیکن
الصداع مقاصد الاطبا فصل دوم در شقیقه یعنی درد نیم سر علاج فصد قیفال یا حجامت
ساقین شقیقه دموی را نافع دیگر جرک گوش انسان سائیده ضمادا وتمریخا به شقیقه نافع
مخزن الادویه دیگر شعر الانسان اذا شد فی خرقه وعلق علی صاحب الشقیقه نفعه مقاصد الاطبا
فصل سوم در صرع که بهندی مرگی گویند علاج استخوان انسان سوخته سعوطا
شفا مید هد از صرع مخزن الادویه وعلاج الامراض وگویند آشامیدن سائیده آخون الانسان

جهت صرع مجرب خصوصا بوسیده آن واستخوان سر آدمی که سوده باشند به بینی دمند نافع است
مخزن الادویه وگویند اند کی از جمجمه بوسیده الانسان با آب سائیده بمصروع دهند صرع زائل
شود مرأة آفتاب نما وگویند بگیرد استخوان آدمی مرده قدر بسیار مقدار دو توله و یک سیر شیر ماده گاو بیامیزد
ودمصروع ناهار تناول کند شفا یابد تحفة المجربات وگویند استخوان آدمی را بسوزد و بگلاب خمیر
کرده طلا نمایند صرع را مفید بود مرأة آفتاب نما دیگر شعر الانسان محرق فمو مابه صرع بسیار نافع
مخزن الادویه دیگر بخور موی انسان جهت صرع نافع مخزن الادویه دیگر عمل مسمریزم برای صرع بسیار
نافع تاثیر الانظار دیگر روز یکشنبه وقتیکه مرده هند وان سوخته باشند آنوقت یک نان گندم در ان آتش
بریزند هر گاهیکه پخته شود بر آرند و عقب خود نه بینند پس از ان نان هر روز قدری مصروع را بخورانند
در چند روز به شود مجرب الشفاوی دیگر زن حائض بمصروع مساس کند مرض زائل شود
مرأة آفتاب نما دیگر اگر اشک الانسان که از شادی بود بمصروع دهند مرض زائل شود مرأة آفتاب نما
دیگر من علق شعر الانسان فی عنق المصروع ازال عنه الصرع مقاصد الاطبا فصل چهارم
در ام الصبیان مرضیست که با طفال افتد و آنرا بهندی جهوا گویند علاج بگیرند استخوان
سر آدمی که سوخته نباشند و آنرا چندان بسایند که همچو سرمه شود پس دو دم از ان ناهار بخورانند تا
سه روز اغلب آنست که باز نکند مجربات اکبری وگویند استخوان سر آدمی که سوده باشند در بینی
دمند و جب استخوان سر آدمی بخوردن دهند بغایت نافع است وگویند استخوان پس سر انسان
را سوخته آبک ساخته قدر برنج خورانند مجرب است مجرب الشفاوی کذا قیل کلس قحف الانسان
قدر الارز انفع الریح الصبیان رساله جنین فصل پنجم در ضعف دماغ و خشکی آن علاج آشامیدن
شیر زن جهت ترطیب و تقویت دماغ مفید مخزن الادویه دیگر سعوط شیر زن جهت خشکی دماغ
نافع مخزن الادویه فصل ششم در سرسام علاج قبل از استحکام آن فصد قیفال نمایند و بعد استحکام
فصد عرق جبهه دیگر حجامت ساقین با شرط سر کلام را بغایت سود مند دیگر شیر زن سعوط کردن
و بر دو شیدن دبر کف پا با لیدن سرسام را نافع بود علاج التجربه دیگر موی سر انسان سوخته

بسر کہ مخلوط کردہ بر پیشانی طلا نمایند نیز بقطع بلغم میکند دبسر عرش یعنی سرسام بلغمی را فائدہ بخشد علاج الامراض

فصل ہفتم در عطاش و این را نزد اہل الیافوخ نیز گویند چونکہ عطش لازم این مرض است عطاش گویند واکثر یافوخ بچہ ہا نشیند وغوری پدید آید نزد اہل الیافوخ نامند و این مرض بخصوص با طفال شیرخوار است

علاج چکانیدن شیر مرضعہ و لبن الجواری در بینی و یافوخ و خرقہ بدان ترکردہ بر تارک گذاشتن و ہرگاہ میل بخشکی کند دیگر تبدیل نمایند عطاش را نفع دہد مفرح القلوب **فصل ہشتم** در سکتہ علاج برای بہوش آوردن مسکوت مجرب است سر مسکوت را تراشیدہ بول آدمی سائیدہ بر سر بمالند و فہیم این نفع الحکام

علاج دخان شعر الراس الانسان یفید المسکتہ شما مقاصد الاطبا **فصل نہم** در نسیان یعنی فراموشی

علاج دخان شعر الراس الانسان مفید شما و شربا مجرا فیہ للنسیان مقاصد الاطبا و مرآة آفتاب نما

فصل دہم در فالج عمل مسمریزم در دفع فالج بسیار نافع است تاثیر الانظار **فصل یازدہم**

در جنون و مالیخولیا یعنی دیوانگی **علاج** تریخ راس بشیر زنان انواع جنون را نافع مخزن الادویہ میزان الطب و دیگر سعوط شیر زنان اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفرادی را مفید و بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم کہ خرقہ بدان ترکردہ پی در پی بر پیش سرگذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند زاد غریب دیگر موی سر آدمی سوختہ با روغن گل حل کردہ سعوط نمایند بجنون و مالیخولیا نفع بخشد

مجرب است علاج الغربا و علاج الامراض و دیگر تحلیب علی راس صاحب المالیخولیا لبن النسا ابرد مقاصد الاطبا دیگر عمل مزیم دافع جنون است تاثیر الانظار **فصل دوازدہم** در عشق کہ قسمیست از مالیخولیا

علاج سحیق عظام الانسان الی ثلثہ کل یوم واثق تخلص من العشق اذا لم یعلم شاربہ تذکرہ

و او انطاکی دیگر بکوزہ نو موی سر معشوق بخور کنند از ان کوزہ مرد عاشق را آب خورانند دفع عشق او زن میشود و متنفر از ان میگردد باید کہ دخان بخور اندرون کوزہ نو برسد تحفۃ المومنین

دیگر اگر موی دو کس یکجا در میان تخم اندازند برای تفریق آن ہر دو تاثیری دارد علاج الغربا

دیگر اگر خواہد کہ بغض و جدائی در میان دو کس شود دو مثقال دماغ آدمی با یکماشہ عرق آدمی بگدازد و در ظرف آبگینہ نگاہدارد و ہرگاہ از ان بقدر نیم ماشہ در طعام پختہ ہر کدام را نیم ماشہ

بخورند و بد چنان بعض و عداوت فیما بین آنہا گردد کہ در تحریر نیاید مرآة آفتاب نما و دار الشکوہی فائدہ مناسب مقام چنان نمود کہ چیزی در عشق پیدا کردن ہم تحریر باید چون عقدہ ناخن دست را سوختہ با عسل بشخصی بیاشامند آن شخص در محبت صاحب ناخن بحد عشق رسد و گفتہ اند کہ ناخن پا نیز ہمین خاصیت دارد و نیز گفتہ اند کہ بگیرند ناخن انگشتان دست و پا روز شنبہ و نیک بسایند و آنرا بخوردن ہر کہ بد ہد رام و مطیع و فرمان بردار گردد و آسان ترین تدبیر آنست کہ آنرا در آب برگ تنبول بیامیزند تا فہم نکنند یا با عسل آمیختہ بخورانند تحفۃ المومنین و تحفۃ العاشقین و مرآة آفتاب نما و عجائب المخلوقات و قیل قلامۃ ظفرہ اذا احرقت و سقیت الانسان احبہ حبا شدیدا مقاصد الاطبا و حیوٰۃ الحیوان و ارسطو در کتاب خواص گفتہ کہ چون ناخنہای دست و پا مردی در سفال آب ندیدہ بسوزانند و مثل غبار سودہ با شراب یا شیرینی ہر زنیکہ بخورانند در محبت او مرد بیقرار گردد و دیگر گفتہ کہ با این ناخنہای ہدہد می باید کہ باشد علاج الامراض و دیگر موی ہر عورت را کہ دوست دارد بسوزد و خاکستر آنرا در شہد خالص یا روغن زیتون بیامیزد و وقت جماع جہت تقضیب مالد و بجماع مشغول شود عورت شیفتہ او گردد مفتاح السر و دیگر جعفر طوسی آوردہ کہ چون موی طرفین عارض و یا تحت ذقن النسانی را مقراض کردہ با آرد گندم آمیختہ الحمام زنی کنند در محبت او مرد بی آرام گردد علاج الامراض و دیگر در ذخیرہ اسکندر ارسطو می نگارد کہ دماغ آدمی را یک مثقال در دیگ کوچک گرم کردہ بول النسان چہار مثقال اضافہ نمودہ بجدا زند کہ یکذات شود چون سرشتہ منعقد گردد در آبگینہ پاک نگاہدارد و ہنگام پختن طعام بقدر نیم ماشہ از ان بیامیزند و در ان وقت بگویند قد عطف قلب فلان بن فلان ہرگاہ این طعام آنکس بخورانند مرد باشد یا زن بنہایت منقاد و محب شود کہ یکساعت بی لقای او صبر نگیرد و بر نفس خود قرار نیابد بی لقای او مرآة آفتاب نما و دار الشکوہی دیگر اگر یک مثقال کبریت زرد سبو چہ بر آتش گداختہ یک مثقال دماغ آدمی با ہم بیامیزند و در ظرف آبگینہ نگاہدارند یک حبہ از ان در کف دست راست خود مالیدہ پیش زنی و مردی کہ محبت از ان بخواہد برود زن از حرص مجامعت وی قرار نیابد و مسخر او گردد مرآة آفتاب نما

دوار اشکوہی دیگر اگر شگوفہ سنجد با نطفہ آدمی بزنی دہند آن زن عاشق او شود مرآۃ آفتاب نما
دیگر نوشتہ اند کہ اگر مرد منی خود را بزن بخوراند نہایت و شدا مطیع گردد خواہ بشکر آمیختہ بخوراند
یا فرنقل یا آن تر کردہ حتی کہ نوشتہ اند کہ اگر مرد منی خود را بجو سبو آمیختہ بپوباند اثر دارد بخورانیدن
زیادہ اثر دارد علاج الغربا دیگر اگر زن از مجامعت راضی بنا شد باید کہ وقت انزال قدری از منی
در کف پای چپ زن بمالد آن زن خواہان او گردد طب الانسان دیگر اگر زن بسیاری را یکشبا زد
در فرج خود دلرد و بمرد بخوراند مطیع زن شود و کذا نخود داشتہ خورانیدن علاج الغربا دیگر اگر خواہی
کہ عورت را بر خود مبتلا گردانی کہ جز تو دیگری را نخواہد باید کہ در وقت جماع بدانی کہ کدام نفس میرود
اگر دم جانب راست باشد و از عورت طرف چپ پس باید کہ سوراخ بینی راست عورت بر سوراخ بینی چپ
عورت نہد تا دم عورت از آنجانب بستہ گردد و دم راست تو دم چپ او را ایکشد ہمچنین دوازدہ بار کند
عورت عاشق و فریفتہ او گردد بدیگری ہرگز و تمامہ رسالہ مجربات **فصل سیزدہم** در درم و قروح راس
علاج طلای بول انسان بر سر قروح سر را مفید مخزن الادویہ دیگر شیر زن دوشیدن بر سر قروح
راس قرینۃ العہد را نافع است مخزن الادویہ دیگر موی سوختہ انسان با آب حل کردہ جہت درم سر و
جراحت آن مفید مخزن الادویہ دیگر شعر الانسان بخل او شراب صرف وضع علی جراحۃ الراس
لم ترم مقاصد الاطبا دیگر موی انسان با کندر سائیدہ بر جراحتہای سر افشانند سود دمیدہد
مرآۃ آفتاب نما **فصل چہاردہم** در سہر یعنی بیداری مفرط **علاج** شیر زن قطور را و تمر ہندی
و سعوط سہر را مفید است مخزن الادویہ و علاج الغربا دیگر اگر استخوان مرد مردہ سائیدہ دود مانع
زن بدہند خواب گران بر و غالب شود و اگر استخوان زن مردہ را در بینی مرد بدہند ہمچنین بود مرآۃ آفتاب نما
دیگر عمل مسمریزم دافع سہر است تاثیر الانظار **فصل پانزدہم** در سبات خواب مفرط
علاج من علق شعر الانسان فی عنق خفاش لم ینم تذکرہ داود انطاکی **فصل شانزدہم**
در تشنج یبسی علاج لبن نسا در انف تقطیر نمایند بسیار مفید است فوائد المرضی دیگر عمل مسمریزم
دافع تشنج است تاثیر الانظار باب دوم در امراض عین و جفن مشتمل بر چند فصول

فصل اول در رمد یعنی جوشش چشم **علاج** فصد قیفال و حجامت نقرہ رمد وی را نافع
دیگر اکتحال بچرک گوش رمد جوان را مفید مخزن الادویہ **دیگر** اکتحال از بول مدر را مفید مخزن الادویہ
دیگر بول کودکان در پنبہ آلودہ بر پشت چشم نہادہ بر فادہ بہند در رمد اطفال را مفید علاج الغربا
دیگر پنبہ با شیر مرضعہ آلودہ بر چشم بہند و قدری در گوش چکانند رمد اطفال را مفید و گویند شیر دختر
برای پسر و بالعکس سود مند تر بود علاج الغربا دیگر ریق الانسان الصائم اذا کتحل بہ نفع الرمد نفعاً
عجیباً مقاصد الاطبا **فصل دوم** در بیاض یعنی گل چشم ہندی پہلی گویند **علاج** لیسیدن
بیاض بزبان ناشتا بسیار مفید بزن الطب و کذا آب دہن ناشتا بچشم کشیدن مخزن الادویہ
دیگر اکتحال چشم بچرک گوش بیاض چشم را نافع مخزن الادویہ دیگر اکتحال بموی سوختہ انسان
بیاض عین دور کند مخزن الادویہ دیگر قطور بول خصوص بول اطفال بیاض را نافع مخزن الادویہ
دیگر حجر الکلی کہ در گردہ انسان تکون می باید اکتحال آن جہت بیاض چشم مجرب است مخزن الادویہ
دیگر حجر المثانہ کہ در مثانہ انسان تکون یابد اکتحال آن جہت بیاض چشم مفید مخزن الادویہ
دیگر نمک بول انسان کہ آنرا در ظرف مس جوش دادہ نمک از آن بگیرند جہت دفع بیاض چشم مجرب
و در افعال مانند نمک زرق است مخزن الادویہ دیگر خون حیض باکرہ در چشم کشیدن سفیدی
چشم برد مرآۃ آفتاب نما دیگر ریق الصائم یجلو البیاض اذا تکرر مرارا مقاصد الاطبا دیگر بول الانسان
اذا جعل فی آنار نحاس و ترک فی الشمس حتی ینعقد و اکتحل بہ نفع البیاض مقاصد الاطبا
دیگر بول الصبی اذا جمع فی آنار نحاس و اکتحل بہ جلا البیاض مقاصد الاطبا
و در مرآۃ آفتاب نما عسل را نیز زیادہ کردہ اند دیگر زبل الانسان اذا احرق و اکتحل
بہ جلا بیاض العین مقاصد الاطبا و در مرآۃ آفتاب نما و علاج الغربا و مخزن الادویہ
نوشتہ کہ برازی کہ اول مرتبہ از کودک جدا شود در چشم کشند بیاض دیدہ برود
در دوار اشکوہی نوشتہ است کہ براز طفل کہ اول باز زاید بگیر و چند کہ در سایہ
بگذار شود چون خشک بکیش بسای و آمیز نبات سودہ پس نصفش نگہدار

کسی درعیده چون هنگام حاجت چه مفید می باید در چشم چکار؛ و دیگر ماء الشعیر یجلو البیاض ـ
العتیق کمالا تذکره داود انطاکی و دیگر بیاضی که بچشم اطفال وقت ظهور جدری و حصبه عارض
شود علاج او انگبین شنیده شده که خشک ریشه جدری را خشک سائیده در چشم سرمه کشند
بسیار نافع می شود و دیگر زهره آدمی خواه تر را در چشم کشیدن از زاده یه گل چشم نوشته اند
مجموعه بقائی و دیگر اگر در چشم کسی نقطه سپید باشد بهر دو چشم یا یک چشم پس باید که بتدریج و تندی
و سکون نظر بر نزد بینی خود دارد تا منتها به رساند نظر را که گوئی آن نقطه را می بیند بر این نهج ملازمت
نقطه دفع شود رساله عجائب و دیگر مخ ام الطفل الذی فی عینه بیاض فی مخه یا ابره حتی یجری
دما یکحل به فیذهب البیاض مقاصد الاطبا **فصل سوم** در ظرفه و آن نقطه خون است که
بر ملتحمه افتد **علاج** آب دهن ناشتا بچشم کشیدن نافع مخزن الادویه و دیگر قطور بول خصوص
بول طفل ظرفه را مفید مخزن الادویه و دیگر بزاق صائم ینفع قطوره الظرفه مقاصد الاطبا و دیگر
تقطیر اللبن الجاری ینفع ابتداء الظرفه مقاصد الاطبا **فصل چهارم** در غشاوه و آن غشاوتیست
که بالای ملتحمه می افتد **علاج** غایط الصبی حین یولد اذا جففت و سحق و اکتحل به ینفع الغشاوه و دنبها
مقاصد الاطبا و دیگر اگر در چشم کسی پرده باشد شیر زنان که نخست پسر زاده باشد ام حسب شب بچشم کشیده
دفع شود تحفة المجربات **فصل پنجم** در ظفره و آنرا بهندی ناخنه گویند **علاج** چرک گوش روز می ؛
دو سه بار در چشم کشند ظفره را نافع مخزن الادویه و دیگر قطور شیر زنان در چشم باز زدن جهت ظفره نافع
مخزن الادویه **فصل ششم** در عشا یعنی شب کوری بهندی رتوندی **علاج** چرک گوش انسان
جوان با پوست بلیله زرد مساوی سائیده جهت آبچل کرده در چشم کشند آخر روز نافع عشا و جرب
و بیاض و حجاب عین است علاج الغربا **فصل هفتم** در جهر یعنی روز کوری بهندی دنوندی **علاج**
شیر دختران در بینی چکانند علاج الغربا **فصل هشتم** در نزول الماء بهندی موتیا بند **علاج** چرک
گوش انسان و نمک مساوی در شهد سرشته بتدریج در چشم کشند علاج الغربا **فصل نهم** در سبل یعنی بهلالی چشم
سرخ و ممتلی میشود بتدریج و چشم نخارد **علاج** فصد رگ قیفال نمایند بعد از آن رگ پیشانی و رگ

ظرفه

عشاوده

ظفره

عشا

نزول الماء

سبل

زدن و دیگر چرک گوش انسان بشهد آمیخته بشیاف سازند و بآب حل کرده بچشم کشیده باشند
نافع سبل بود و بیاض را هم مفید علاج الغربا **فصل دهم** در سبل العین یعنی لاغری چشم **علاج**
یقطر فی العین اللبن النساء و کسیط البن جاریه مرة بکرة و عشیه مقاصد الاطبا **فصل یازدهم** در جرب
العین و حکه و قرحه آن **علاج** موی سر انسان سوخته خاکستر نموده بد یک ساعت بچشم کشند جرب عین
را مفید بود مخزن الادویه و دیگر افاعقد بول الصبیان فی اناء نحاس و دق ینفع الجرب کحلا مقاصد الاطبا
دیگر عسل البول ینفع الجرب کحلا مقاصد الاطبا و دیگر طلای موی سوخته انسان با مرداسنگ
جهت تسکین جرب و حکه شدید چشم نافع مخزن الادویه و دیگر قطور شیر زنان در چشم قرحه عین را
مفید مخزن الادویه **فصل دوازدهم** در وجع العین یعنی درد چشم که بی رمد و سرخی چشم باشد
علاج قطور بول خود در چشم را نافع مخزن الادویه و دیگر شیر زنان و دختر با قدری زعفران با هم
سحق و حل در چشم کشند درد ساکن شود مرآة آفتاب نما **فصل سیزدهم** در ظلمت و ضعف بصر
علاج اکتحال ببول در ظلمت بصر نافع مخزن الادویه و دیگر وقتیکه از خواب بیدار شود پیش از همه
آب دهن خود در چشم کشد باشد ضعف بصر برود و اکثر امراض چشم را مفید است و مداومت
عمل بران حافظ صحت عین است علاج الغربا و مخزن الادویه و دیگر اگر نظر کسی ضعیف باشد
پس باید که نظر را گرداند و در شش جهت بگرداند تا بتدریج نظر قوت گیرد رساله عجائب **فصل چهاردهم**
در احول آن غیر ضبط **علاج** صاحب مرض هموار نظر تیز جانب گوشه چشم نگران باشد چشمش
بر حال خود آید **فصل پانزدهم** در دمعه یعنی آب رفتن از چشم بهندی ڈهلکا اگر کسی را از چشم
آب رود باید که بقوت تمام چشم بمالد و شکم بقوت بالا کشد بمثابه که از آن سبب کشیدن معده
گرد آید و بالا برود چند روز همچنین کند آب از چشم بایستد رساله عجائب **فصل شانزدهم**
در زرقت یعنی گربه چشمی بهندی کرنجا **علاج** المولود الازرق العینین اذا رضع جاریه حبشیه ـ
ابدال الله من زرقتها سوادا حیاة الحیوان و در راه غریب نوشته که اگر زن حبشی میسر نیاید جمعه
بسیار سیاه رنگ باشد **فصل هفدهم** در قمری یعنی چیزی در چشم افتادن **علاج**

سبل العین

جرب العین

قرح العین

ظلمت و ضعف بصر

احول

دمعه

چشم بر آب گرم بشویند و شیر زنان بچکانند میزان الطب **فصل سیزدهم** فی الکمنة تحت الجفن ینقب
الصائم بزاقها طلا کنند مقاصد الاطبا **فصل نوزدهم** فی انتفاخ الملتحمة الحادث عن المرة السوداء
یکحل بلبن جاریة ینفع مقاصد الاطبا **فصل بستم** فی الانتفاخ ان حدیث عن حبس تقطیر لبن
الجواری ینفع وان کان عن سبب مثل ضربة او سقطة فصد القیفال ویکحل فی العین
بلبن جاریة مقاصد الاطبا **فصل بست و یکم** فی الدبیل یحدث فی باطن الجفن لبن النساء
یفید کحلا مقاصد الاطبا **فصل بست و دوم** در سلاق یعنی سطبری و سرخ شدن پلک خصوص
کناره و بیشتر سطبر شود و آنرا بهندی پامنی گویند بهترین علاج فصد قیفال است و حجامت
پس سر دیگر قطور شیر زنان با انزروت بدان نافع مخزن الادویه **فصل بست و سوم** در شرنق
و آن فزونی پیه است نرم بر ظاهر پلک **علاج** قطور شیر زنان با انزروت بدان نافع مخزن الادویه
فصل بست و چهارم در غرب و آن ناسور گوشه چشم که جانب بینی است باشد **علاج**
اکتحال ببول بدان نافع مخزن الادویه **فصل بست و پنجم** در شعیره و آن دمیست بشکل جو در کنار
پلک بهندی گوهانجی گویند **علاج** آنرا بجزی بخراشند و برگ دابر شعیره مالیده باشند
عظیم النفع است کذا سمعت من المجربین **دیگر** برای شعیره موی سر آدمی سائیده ضماد کرده باشند
نافع است **فصل بست و ششم** در خشونة الاجفان و غلظ آن بقطر لبن جاریة فی العین ینفع من
خشونة الاجفان و غلظها مقاصد الاطبا **فصل بست و هفتم** در التصاق الجفنین یعنی چسپیدن پلک
با پلک دیگر اکثر اطفال را لاحق شود بعد خواب **علاج** هر صباح چشم را ببول گرم طفل بشویند خوشگی
پلک دور شود علاج الغربا **فصل بست و هشتم** در انتشار الاهداب یعنی ریختن موی مژه که از فرط
بوست بود **علاج** سعوط شیر مرضعه بدان نافع بود علاج الغربا و مخزن الادویه **فصل**
بست و نهم در آثار قروح العین **علاج** ببول صبی لم یحتلم اذا طلی فی آثار نحاس ینفع مثل
جلاء آثار قروح العین مقاصد الاطبا **فصل سیم** در مرض مطلق چشم **علاج** سحاقة شیر الانسان
ینفع سائر امراض العین کحلا تذکرة داود انطاکی **دیگر** اگر شیر گوش پیوشته در چشم کشند از گل

علتهای چشم ایمن باشند رسالا عجیب **باب سوم** در امراض اذان بر چند فصول
فصل یکم در ورم الاذن یعنی آماس گوش **علاج** شیر دختران تقطیر نمایند ورم حار را مفید
شود مخزن الادویه **دیگر** فصد قیفال ورم گوش که از دم باشد نافع **دیگر** لبن جاریه با زعفران
ضماد او ورم بارد اذن نافع مخزن الادویه **فصل دوم** در قرحه گوش **علاج** شیر زنان قطور نمایند
نافع بود مخزن الادویه **دیگر** بول انسان صبر القروح و سیلان المدة فی الاذن قطورا
مقاصد الاطبا **فصل سوم** در دود الاذن یعنی کرم گوش **علاج** آب دهن ناشتا
کشنده کرم گوش است قطورا مخزن الادویه **دیگر** قطور بول جهت کرم گوش مفید خصوص که بول
را گرم کرده باشند مخزن الادویه **فصل چهارم** در وجع الاذن یعنی درد گوش **علاج** بول
طفل شیر خواره نیم گرم در گوش چکانند علاج الغربا **دیگر** شیر پستان در گوش اندازند علاج الغربا **دیگر**
درد گوش المقال که باد در پیچ رطوبت بر نیاید شیر مرضعه تقطیر سازند علاج الغربا **دیگر** موی
سر انسان سوخته با روغن گل آمیخته تقطیر کردن جهت تسکین درد گوش نافع علاج الغربا **دیگر**
تقطیر بول با نمک سائیده در گوش درد آنرا دور سازد مخزن الادویه **دیگر** فصد قیفال درد گوش را
که از دم باشد مفید **فصل پنجم** فی دخول الماء و الهواء فی الاذن یعنی رفتن آب و هوا در گوش
علاج بنهند کف خود بر سوراخ گوش و بر یک پا ایستاده بجهند تا آنکه دارند سر را یکجانب
که آب مردست میزان الطب **دیگر** آب دهن ناشتا در گوش اندازند محلل هوای
که در گوش رفته باشد مخزن الادویه **دیگر** لبن النساء اذا صب فی اذن من دخل فی اذنه ماء
برء مقاصد الاطبا **فصل ششم** در سدة الاذن **علاج** ماء الشعیر یفتح سدة الاذن
قطورا تذکرة داود انطاکی **باب چهارم** در امراض الف مشتمل بر چند فصول
فصل اول در رعاف یعنی بر آمدن خون از بینی بهندی نکسیر **علاج** استخوان پوسیده
انسان بسیار نرم سوده سعوط نمایند حابس رعاف است مخزن الادویه **دیگر** هر دو انگشت
پای را سخت بندند رعاف بند شود علاج الغربا **دیگر** هر دو ران و هر دو بازو و هر دو خصیه بستن

سدہ انف
عطاس
امراض لسان
شفت و دہان
قلاع
اکلۃ الفم
شقاق شفت
امراض دندان
و لثہ
وجع الاسنان

رعاف باز دارد دیگر دارائی سرخ را با خون رعاف سرشت سوختہ خاکستر آن در بینی رسند علاج الغربا
دیگر فصد باسلیق نمودن و حجامت موخر سر نمودن مفید بود دیگر شعر الانسان محرقا یقطع الرعاف
نفوخا مقاصد الاطبا دیگر عظام محرق اذا سحق و نفخ و ضمد بالراس قطع الراس مقاصد الاطبا
دیگر عظام الانسان بالقد لو اوقت و طبخت بالخل و وضعت علی الراس قطعت دیگر اذا
رعف الانسان و فلیکتب اسمہ بدمہ علی جبہتہ و یجعل نصب عینیہ فانہ یقطع رعافہ حیاۃ الحیوان
و در مرآۃ آفتاب نما نیز ہمچنین نوشتہ **فصل دوم** در سدہ انف آشامیدن شیر زنان جہت تفتیح سدہ
خیشوم نافع **فصل سوم** در عطاس یعنی عطسہ متواتر آمدن **علاج** گرفتن سر خنصر در میان دو انگشت
سبابہ و ابہام ہمان دست و بقوت فشردن و مالیدن آن نافع عطاس است علاج الغربا
دیگر تجدید نظر جانب فوق نافع عطاس است علاج الغربا دیگر دلک اذن و اطراف خنک مفید
عطاس است علاج الغربا **باب پنجم در امراض لسان و دہان و شفت**
مشتمل بر چند فصول **فصل اول** در قلاع یعنی جراحت و ریش دہن و زبان **علاج**
موی سر انسان محرق و غیر محرق با عسل جہت قلاع دہان اطفال مفید مخزن الادویہ دیگر
فصد چار رگ بقلاع مفید بود میزان الطب **فصل دوم** در اکلۃ الفم یعنی تاکل و تعفن
و فساد کہ در دہن افتد **علاج** رجیع الانسان اذا خلط بمثلہ زرور و کبس بہ اکلۃ الفم شفاہا
سریعا مقاصد الاطبا دیگر رجیع الانسان یشفیہا ذرورا مقاصد الاطبا دیگر رجیع الانسان
و سداب بالسان یا فان و بیذران علیہا مقاصد الاطبا **فصل سوم** در شقاق الشفت
یعنی ترقیدن لب **علاج** وسخ اذن الانسان ینفع من شقاق الشفۃ طلاء مقاصد الاطبا
باب ششم در امراض دندان و لثہ مشتمل بر چند فصول **فصل اول**
در وجع الاسنان یعنی درد دندان **علاج** شعر الانسان المحرق اذا خلط بدہن الورد و قطر
فی الاذن سکن وجع الاسنان مقاصد الاطبا و مرآۃ آفتاب نما دیگر بزاق الصائم اذا قطر فی
الاذن سکن وجع الاسنان مقاصد الاطبا دیگر ضرس المیت اذا علق سکن وجع الاسنان

یعنی

دود الاسنان
تاکل الاسنان
حفظ دندان
ورم لثہ و عفونت
امراض حلق و
گردن و گلو
خناق
[illegible]
وجع الحلق

مقاصد الاطبا دیگر سن الانسان اذا شد علی العضد الایسر سکن وجع الاسنان مقاصد الاطبا
و در مرآۃ آفتاب نما نوشتہ کہ دندان کودک را بر صاحب درد دندان آویزند الم آن ساکن گردد در
مجرب الندابوی نوشتہ کہ دندان کودک خرد کہ اول بار شکستہ آنرا در نقرہ تعویذ نمودہ با خود کسی
کہ بار درد دندان گاہی درد نکند دیگر آن علق عظیم میت من یشکی وجع ضرس سکنہ مقاصد الاطبا
فصل دوم در دود الاسنان یعنی کرم دندان **علاج** دندان کودک کہ اول بار افتد آنرا در
نقرہ پیچیدہ با خود دارد کرم در دندان نیفتد و درد دور سازد علاج الغربا **فصل سوم** در
تاکل الاسنان یعنی خوردہ شدن دندان **علاج** وسخ البدن الخارج بالید فی الحمام اذا خلط
بالفلفل و جعل فی الاسنان المتاکلۃ سکن وجعہا مقاصد الاطبا **فصل چہارم** در حفظ صحت
دندان باید کہ از ابتدای فراغت اجابت تا بدست گرفتن دندان ہر دو ابہام باہم چسپیدہ دارد و نکند
اگر کسی التزام باین طور می دارد گاہی مرض در دندان نیفتد و صحت آن محفوظ ماند کما سمعت
من المجربین **فصل پنجم** در ورم لثہ و عفونت لثہ **علاج** فصد قیفال ورم لثہ و موی و صفرادی را
مفید بود دیگر فضلہ طفل کہ غذای لطیف باو خورانیدہ باشند خاکستر نمایند سنون آن
مزیل عفونت لثہ است **باب ہفتم در امراض حلق و گردن و گلو** مشتمل بر چند
فصول **فصل اول** در خناق یعنی ورم اندرون حلق کہ در نفس زدن و بلع کردن فتور آفت
علاج اول فصد قیفال نمایند بعدہ رگ زیر زبان کشایند خناق و ذبحہ دموی را نافع بود
دیگر فضلہ طفل کہ غذای لطیف بآن خورانیدہ باشند نفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق
مفید مخزن الادویہ و قیل زبل الصبی الذی یاکل خبز التنور و الترمس ثلثۃ ایام اذا جففت
و ذر فی الحلق نفع من الخوانیق مقاصد الاطبا و قیل زبل الطفل الرضیع اذا جفف و ذر
فی الحلق نفع من الخوانیق مقاصد الاطبا و قیل وسخ الانسان تحلل الاورام خصوصا العارضۃ
فی الحلق و یرفع الخناق تذکرہ داؤد انطاکی **فصل دوم** در وجع الحلق یعنی درد
حلق بول الانسان ینفع من وجع الحلق غرغرۃ مقاصد الاطبا **فصل سوم**

در ورم صلبۂ حلق علاج شل ازرق و نواحل بریق الصائم حلل اورام الصلبة من الحلق مقاصد الاطبا

فصل چہارم در خنازیر الحلق بول الصبی لم یلطخ بیر باطلا مقاصد الاطبا دیگر دقیق الشعیر مطبوخا ببول الصبی بیر باضماداً مقاصد الاطبا

باب ہشتم

در امراض حنجره و لہاة و لوزتین و ریه و صدر مشتمل بر چند فصول

فصل اول در یبوست حنجره و سینه علاج آشامیدن شیر زنان جہت دفع یبوست حنجره و سینه نافع مخزن الادویه

فصل دوم در وجع اللہاة اللوزتین علاج لبن النساء جلبت لساعة اذا تغرغر به یسکن وجع اللہاة واللوزتین مقاصد الاطبا دیگر فصد قیفال وجع اللہاة دموی را نافع

فصل سوم در ورم اللہاة وسقوطها واسترخائها علاج بول الانسان ینفع من ورم اللہاة وسقوطها واسترخائها غرغرة وشربا مقاصد الاطبا

فصل چہارم در ذات الجنب طفلان که پسلی ڈبہ گویند علاج درد و دوام بول طفل یکماشه تخم فلم بجوشانند تا یک بماند صاف نموده بطفل یکساله بدہند کلان را بہمین قیاس کم و زیاده کرده بدہند تحفة الرموز دیگر در بول یک سرخ سلاجیت سوده بر ناف طلا کنند یک ہفته تحفة الرموز دیگر گل حصفر یکماشه در بول طفل بجوشانند ہر گاه نصف بماند پالیده صاف کرده بنوشند علاج الغربا دیگر برای ذات الجنب جوانان فصد باسلیق و اخراج دم کثیر مفید است دیگر نافع درد پہلو که بی تب بود ہینگ یا بول کودک سائیده بجای درد طلا سازند و در آفتاب نشینند و از پا چکه شستی بکار نمایند علاج الغربا

فصل پنجم در سل و نفث الدم سل قرحه ریه را گویند علاج آشامیدن شیر زنان بدان نافع مخزن الادویه و علاج الغربا و قیل لبن النساء وامتصاص رضاعة من الثدی نافع للسل مقاصد الاطبا دیگر آشامیدن شیر زنان نفث الدم یعنی بر آمدن خون دہن را نافع و قیل لبن النساء رضاعة من الثدی ینفع من نفث الدم مقاصد الاطبا دیگر اگر خون از دماغ باشد حجامت بر آید فصد قیفال نمایند و اگر سینه باشد حجامت بر آید فصد باسلیق نمایند و اگر از اجزای فم باشد

به تبرز بر آید فصد چار رگ نمایند علاج الغربا

فصل ششم در سعال و ضیق النفس علاج آشامیدن شیر زنان جہت دفع سرفه سبی نافع مخزن الادویه دیگر موی سوخته انسان شربا جہت دفع سرفه کہنه در بود بسیار مفید مخزن الادویه دیگر ماء الشعیر یبرء البہر الکائن ... دیگر آشامیدن بول خصوص بول اطفال ناشتا جہت سرفه کہنه و عسر النفس والتہاب النفس و ضیق النفس بسیار مفید مخزن الادویه و قیل شرب البول الانسان ینفع من ضیق النفس والبہر مقاصد الاطبا

باب نہم

در امراض قلب مشتمل بر چند فصول

فصل اول در وجع الفواد یعنی درد قلب که بر حوالی آن و غشی لازم بود علاج خصیه انسان را کباب نموده بخورند آن آب صاحب وجع الفواد را بنوشانند بسیار مفید و مجرب نوشته اند مخزن الادویه

فصل دوم در حزن و غم و خوف علاج اگرچه اشک انسان که از شادی بود بحزین و غمگین دہند زائل شود و اگر اشک آن که از غم باشد بہر کس دہند غمگین و دلتنگ شود مرآة آفتاب نما دیگر اگر کسی را حزن و اندوه عارض شود نفس قمری جاری ساختن علاجی تمام بود آنرا مرآة الخیال دیگر اسنان الانسان تشد فی خرقة علی العضد الایسر تنزع الخوف تذکره داود انطاکی

فصل سوم در غشی اگر کسی را غشی افتد پس باید که نفس قمری جاری وا کنند غشی دور شود مرآة الخیال

فصل چہارم در احتوار الرطوبة علی القلب بر سبیل حکایت زنی در عارضه مذکوره مبتلا شده بود و انواع تدابیر لایقه بر وی بکار آمد نفع نه بخشید آخرش طبیبی شوہرش را ہدایت نمود که با کنیزک ان خود مقابله و معانقه آن کند چون مرد چنان کرد و معانقه این فعل ناظره غضب زنان عرلضیه که شل مرده افتاده و جوش مشتعل شد و افنای رطوبت قلب نمود و صحت یافت

باب دہم

در امراض ثدیین مشتمل بر چند فصول

فصل یکم در ورم الثدیین علاج وضع المصاص عجین حبید بورم الثدی لبعد النفاس ضماداً مقاصد الاطبا دیگر الوضع الجبن فی الحمام من الابدان ینفع من ورم الثدی لبعد النفاس ضماداً مقاصد الاطبا

فصل دوم در تعقد اللبن فی الثدی عرق المصاصه یعجن به ضماداً مقاصد الاطبا تحقیق در مرآة آفتاب نما نوشته

فصل سوم در صغیر کردن پستان چون زنان خوانتین ...

باکرہ اول بار جماع برلیسان بمالد بالقید بجلد و دار زنگرده علاج الغربا و تجرب الشدادی و دیگر
دم البکارة جبس الاقتضاض اذا طلی به البیدی لا بکر مقاصد الاطبا و بحنین در مرآة الفتاب غا نوشته

باب یازدهم در امراض معده مشتمل بر چند فصول فصل یکم در هیضه و اسهال

علاج بول نوشیدن هیضه را نافع است مخزن الادویه گویند بر گاه انسان از هیضه در بیاید
بول خود نوشد از خطر هیضه محفوظ ماند علاج الغربا و دیگر در اسهال علاج غذاء
طفل که غذای لطیف بآن خورانیده باشند یک مثقال بآب آشامیدن قطع اسهال کند
مخزن الادویه **فصل دوم** در لهیب المعده و حرقته لبن النساء الطیفی لهیب المعدة و حرقته شربا
و ضماداً مقاصد الاطبا **فصل سوم** در فواق فارسی بلهک هندی هچکی علاج
حبس الدم در بعضی اقسام فواق بسیار سود مند بود میزان الطب و علاج الغربا و دیگر عطسه
آوردن فواق را سود دهد میزان الطب و علاج الغربا و دیگر شد اطراف فواق را نافع بود
علاج الغربا و دیگر صاحب فواق را ترسانیدن و خوف و هانیدن و متحیر ساختن بکلام حیله
مزیل آنست و دیگر شمیدن موی سر انسان فواق را نافع کما سمعت من المجربین **فصل چهارم**
در تثاوب و تمطی تثاوب را بفارسی فاژه و دهن دره و بهندی جمهائی گویند علاج آن بر سبیل
حکایت این است که شخصی فاژه نمود آغاز فاریاح غلیظ در مفاصل اجزای دهن فرو رفت
و دهن همچنان وا ماند و بر هم نمی نشست ضمادات و تدهینات مملله بکار آورد فایده نکرد آخر
طبیبی حیله انگیخت که سه چهار کسی را بر صاحب فواق مسلط کرد که دست و پای او را محکم گیرند
و آهنی را از آتش سرخ کرده قریب دهن برد و گفت حالا در دهنت می اندازم صاحب مرض
مشاهده این حال از توهم احراق دهن خود را بند نمود و آن حالت زایل شد و دیگر برای
تمطی که آنرا بفارسی خمیازه و بهندی انگڑائی گویند علاج آن هم بر سبیل حکایت این است
که زنی خمیازه کرده ریاح غلیظ بمفاصل شانه در آمد که مانع انبساط و انقباض دستها شد
و دستهایش بسوی بالا ایستاده ماند چون تدابیر دیگر نفع نکرد طبیبی شوهر زن را هدایت نمود که بمقابله

امراض معده
هیضه و اسهال
لهیب معده
فواق
تثاوب و تمطی

چند کسان از زنان و مردان بنشیند و بر هنه نماید چون محکم دست برزن زند نهاده بکشاد و بر لفضیحه بمعانه
احوال و ننگ برهنگی هر دو دست خود را بزیر فنداخت و مستحکم گرفت و آنحالت زایل شد
فصل پنجم در شهوات ردیه چون اکثر کسان بگل خوردن مبتلا باشند هر چند که میخواهند
ترک نمی شود این عمل برای گذاشتن مجرب است بفرمایید که خورنده گل بر غایط خود ب
قیان خویش انداخته چند روز دیده باشد و فرو شود تحفة المومنین دیگر حکایت کرده اند که مامون خلیفه را
اشتهای گل خوردن پیدا شده بود و بدین واسطه فساد عظیم بمزاج او راه یافته و چند اکابر
حاذق بر از اولت معالجات طبی در ازالت آن میکردند نجاح مقرون نمی شد تا روزی که جمیع
اطبا جمع کرده بودند و کتب احضار کرده درین باب مطارحه میکردند یکی از غربای خاص در آمد
و حال مشاهده کرد گفت یا امیر المومنین فاین عزمة من عزمات الملوک الجبار گفت احتیاج
نیست که بجز ازین اقدام برین امر نخواهم نمود و اخلاق جلالی **فصل ششم** در قی و غثیان و
قی الدم علاج شد اطراف خصوص اسفل مثل ساقین و قدمین ببندند تا زایل گردد فواق غثیان و قی و
غثیان ست علاج و دیگر در قی الدم فصد باسلیق نمودن و اخراج دم تقلیل آن نافع علاج الغربا

باب دوازدهم در امراض کبد و طحال مشتمل بر چند فصول فصل یکم در یرقان

که رنگ بدن زردی شود علاج آشامیدن یک مثقال فضله طفل جهت رفع یرقان
مفید مخزن الادویه و کذا آب نخود یا ماء العسل را نافع یرقان است مخزن الادویه و صیغه نوشته
غا نوشته که بول طفل را صاحب یرقان نادانسته بیاشامد یرقان بر و **فصل دوم** در ورم
الکبد و وجع الکبد علاج آشامیدن آبی که خصیه انسان را بدان شسته باشند جهت ورم
جگر نفع عظیم دارد مخزن الادویه دیگر در ورم و وجع جگر فصد باسلیق نمودن نافع و کذا فصد
باسلیق ایمن درد جگر را مفید **فصل سوم** در استسقا و ضعف کبد علاج آشامیدن بول خر و بول
طفل استسقا را مفید مخزن الادویه دیگر آشامیدن موی کحل انسان جهت استسقا مفید مخزن الادویه
ماء الشعیر با استسقاء کرده دا کوا انطاکی دیگر تشنگی مجموع صبر کردن تا دفع جمیع استسقاء است علاج الغربا

شهوات ردیه
غثیان
قی و سعال
یرقان
ورم کبد
وجع کبد
استسقا
ضعف کبد

کردن استشعار لحمی را نافع دیگر برای خشونت کبد کبد الانسان بقوی الکبد تذکره داود انطاکی
فصل چهارم در ورم الطحال و وجع الطحال **علاج** اول شربت عنصل نهار صباح
ناشتا بخورد و کف جهت دفع سپرز بعید علاج الغربا گویند طحول بول خود یا بول بچه سکنجبین
هر روز صباح بنوشند طحال بگدازد میزان الطب و مرآة آفتاب نما نوشته که اگر طحول ریخته بود
بول آدمی بیاشامد نفع کند و در مقاصد الاطبا نوشته بول الانسان او شرب کل یوم ورم الطحال
کل یوم ثلث مرات حلل ورم الطحال گویند بول خود را با نیم وزن آن برگ خیار با درنگ بشرط
تنگ اگر تواند قبل از آن آن مقدار روزه بدارد که خسته گردند پس بنوشند ورم بگدازد مخزن
الادویه **دیگر** فصد باسلیق یا اسیلم نفع دارد از دست چپ نمایند اگر طحول با اسیلم دست
از فتیله یا پیه داغ دهد قیادت ترشح شدن و به فائده دارد و در بعض کتب باسلیم چپ نوشته اند
علاج الغربا **دیگر** در وجع الطحال یعنی درد سپرز **علاج** فصد اسیلم اسیر وجع الطحال نافع است
دیگر شرب البول الانسان و غسل اخلاط نفع وجع الطحال مقاصد الاطبا **باب سیزدهم** در امراض
امعا مشتمل بر چند فصول **فصل یکم** در قولنج و آن وقوع سدها است در امعا و قولون **علاج**
آشامیدن یک مثقال از فضله طفل که غذای لطیف بدان خورانیده باشند قولنج را نافع است
مخزن الادویه و در مرآة آفتاب نما نوشته اندکی از رجیع انسان ترسر که بقولنج دهند در
حال بگشاید تیر اندکی از سرهٔ مولود کرده فتیله قطع آن کنند بگیر ند یا خود دارند یا زخمات تحفه
یا ذنب بچسپانند و در انگشت کنند و قولنج از آن رسانند **عجائب المخلوقات** علاج الغربا مرآة
آفتاب نما نوشت که سر آدمی که وقت ولادت می برند بر نگین زمرد نهند هر که آنرا در انگشت کند
از قولنج ایمن گردد **فصل دوم** در مغص یعنی سول و آن درد امعاست که در زحیر لازم است
سودای زحیر هم می شود **علاج** حقنه کردن به بول انسان مغص را نافع مخزن الادویه **دیگر** آشامیدن
فضله طفل جهت دفع مغص مفید و ضماد آن زیر ناف با خرده در آب حل کرده زیر ناف الست مخزن
الادویه **دیگر** برای مغص الاطفال النفع مداد آنست که هر خود گم طفل که بیشتر نرسد زیر ناف بگذارند

معده و بعده بپاشند آن آب و بعد انداز و از این عمل اثر کلی مشهود شد و نفع الطیب **دیگر** طفل
را شکم دایه یا بران او خوابانیدن چنانچه شکم طفل بر شکم دایه بود که بسیار جهت احتیاج نیدان
و اعصاب بنشست و بروغن گل و امثال آن مالیدن مجرب است و تسکین درد شکم نفع القلوب
دیگر اگر از درد مغص بسیار بیقرار باشند هر دو ساق پا استاده کرده چوبی در میان هر دو ساق
آورده به نوار ساقین را به پیچند و فتیله تا پیچید نیا ده بهمان حالت و در یک سه روز یا استاده
کنند و بر پای دهد محرو استاده تحفیف ظاهر شود تحفة الرموز **فصل سوم** در
سقوط السره یعنی بیجا شدن سره یعنی ناف **علاج** مالش نمودن شکم و کمر به طریقی که ناف بجای
خود آید بسیار نافع علاج الغربا **دیگر** بیمار را بر پشت خوابانند دست و پای او برافراخته بجنبانند
به هر شکل شود است نفع بخشد و ناف بجای خویش آید استعار الاسقام **باب چهاردهم** در امراض
مقعد مشتمل بر چند فصول **فصل یکم** در بواسیر **علاج** ناخن دست و پا تراشیده جمع کرده بخور
کنند بواسیر نفع بخشد علاج الغربا **دیگر** استخوان آدمی را که بسیار پوسیده باشد و بودن بگیرند
باین طریق که استخوان را کوفته در کوزه کرده آتش کنند و بالای آن تخته سوراخ دار نشسته
بر آن بنشینند نفع بخشد خیر التجارب **دیگر** برای قبض خون بواسیر میان خنصر و بنصر دست
داغ دهند چنانکه متعارف است علاج الغربا **دیگر** باید که انگشت ابهام پای راست را
برداشته بگوش چپ مس نمایند و انگشت پای چپ را بگوش راست و هر روز سی شب
هر روز چنین کنند بواسیر دفع شود که سمعت من المجربین **فصل دوم** در برقان
کانی **علاج** در ورم روی سوخته انسان بر مقعد روکننده آنست مخزن الادویه **دیگر** مریض
بول خود را در ظرفی بگیرد چون از غایط کردن فارغ شود آید دست از آن بول کند چه قدر
کف کافی است بعده به آب پاک استنجا نمایند و در سه روز البته باز گردد علاج الغربا **فصل سوم**
در ورم و درد مقعد **علاج** نشستن مقعد به بول گرم جهت ورم آن مفید مخزن الادویه **دیگر**
فصد باسلیق نمودن و در ورم مفید **دیگر** در درد مقعد بول الانسان ضماد تسکین مقاصد الاطبا

باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه مشتمل بر چند فصول **فصل یکم** در سنگ گرده و مثانه هندی تهری **علاج** موی سوخته انسان شربا جهت ریزانیدن سنگ گرده و مثانه مفید مجزن الادویه و کندا مار الشیر تفتیت الحصاة تذکره داود انطاکی **دیگر** حجر الیهود که آنرا سنگ جراحت گویند تکون جا بجا آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ مثانه موثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی ضعفت مخزن الادویه **دیگر** حجر المثانه که در مثانه انسان تکون یابد آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده موثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر مخزن الادویه **دیگر** لبن النساء او شرب قلیل فیه تفتیت حصاة المثانه مقاصد الاطباء همچنین در مرآة آفتاب نمایز نوشته و قیل لبن النساء مع الی کان تفتیت الحصاة

فصل دوم در حبس بول **علاج** بول انسان خصوص بول طفل نوشیدن حسر البول را نافع است مخزن الادویه **فصل سوم** در بول الفراش یعنی بول کردن در حالت خواب که اکثر اطفال را عارض میشود **علاج** اطفال را در شب آب و طعام ندهند و در شب چند بار بیدار کرده بول کنانند اکثر عام امید از الطب **فصل چهارم** در قرحه مجرای بول که آنرا سوزاک گویند **علاج** برای سوزاک مزمن نافع کردن امردان سیه فام دراز عمر قریب البلوغ بارد المزاج در دفع سوزاک بسیار ستوده نفع الموم **دیگر** در دفع سوزاک نان باید کرد پارچه نان را در آلایش فرج خود تر کرده طلای سگ که چه دارد بخوراند سه روز درین مدت سوزاک دفع شود علاج الغربا

باب شانزدهم در امراض قضیب و انثیین مشتمل بر چند فصول **فصل یکم** در ضعف باه و سرعت انزال **علاج** اسطلاحی روغن موی انسان جهت تقویت باه مجرب مخزن الادویه **دیگر** استخوان مالیده انسان با عسل جهت تهیج باه نافع مخزن الادویه **دیگر** جگر گوشت آدمی و بیضه خوک صحرائی باهم آمیخته سفوف کهرل نموده نگاهدارند و تا دو هفته ضماد نمایند مقوی باه است علاج الغربا **دیگر** جگر گوشت آدمی بوزن یکفلوس گرفته در شراب سود آتش بقدر یک یک تولد در شراب کهرل نموده باشند یا یک آثار شراب جذب شود مثل مرهم گردیده خشک شده نگاهدارند و حشفه را گذاشته بر قضیب طلا نمایند **دیگر** در فایده مجرب تحفة الرموز

دیگر مهمت من المجربین علامی حصر النفس الانسان الانعاظ و انکان شاکن تاثیره عجیب خاصیة غریبة و الکانو لیقولون مثل ذلک الاثر فی استعمال بعض الفلزات لکن غلیها عنت الخطر طرق صنعتها تر کیبها استصعب بسیار یحیی بن مخربی **دیگر** باید دانست که در باب امساک منی بول باز جدا کردن از عمل هندست و آنرا اندری بجری گویند نیا فخل ازو و کاملین این فن اینطور عمل کرده اند که پیش از آنکه احتیاج براز شود بول نمایند و هرگاه احتیاج دفع براز هر مرتبه کمال شود آنزمان به بیت الخلا رود و از سر انگشت که عبارت از خنصر و وسطی ست به بیخ قضیب بطرف عانه چسپانند و همین طور نگاهدارد تا از دفع براز فراغت حاصل گردد و بعد از آن اول چند روز بعد گذاشتن تا بیخ قضیب چند قطره بول خواهد آمد و چنین که این استعمال شد بول نخواهد آمد و احتیاج گرفتن بیخ قضیب هم نخواهد ماند اما کسی را که عادت قبض باشد این عمل از وی بعد مدت دراست خواهد شد بعد از آنکه برین صرحی قادر شد بعد فراغ از بیت الخلا مقعد را بزور اندرون کشیده باشد و هر قدر که درین عمل زیادتی کنند مفید خواهد شد و بعضی گفته اند که پنجاه مرتبه در هر روز و شب این عمل را باید کرد و بهر حال هرگاه ازین عمل ماهر شد قادر است بر منزل شدن و نشدن خود و ترکیب این ست که در جماع شروع کنند هرگاه که بدانند که آب منی بر می آید مقعد را بزور اندرون کشند و آلت نیز در قایم دارد و همین نهج مقعد را بطرف جوف بالا کشیده ساکت مانند تا منی بمکان خود باز گردد چون دانند که حالا منی بمکان خود در رفت باز شروع در کار کنند و این طریق که بیان کرده شد بغایت مجرب است و هیچ تخلف ندارد مجدداً اگر کسی این طور عمل نکند و بر همین قدر اکتفا کند هم فایده جلیله مشاهده نماید لیکن نه باین مرتبه یعنی چون دانند که منی بر می جهد از انگشت خنصر و وسطی رگی که زیر خصیه یا مین مقعد است بزور بگیرد و قایم نگاه دارد که آب منی باز خواهد گردید چون باز گردد باز بکار مشغول گردد و همین طریق عرقی دارد و بهتر آنست که نشته باشد باشند برین رگ رسیده با امساک منی آید علاج الامراض **دیگر** در نفس شمسی مباشرت کردن با زنان بهتر بود چه در آن صورت ضعف و سستی کمتر افتد و امساک زیاده شود مرآة الخیال **دیگر** اگر بحال مباشرت

ازجانبی که نفس جاری باشد خواه شمسی خواه قمری بجای بیرونی را بخود کشند آنرا بانگشت بسته
سازد و از جانب خالی ارسال نماید بار بجان جانبی که جاری بود بگشند و از طرف خالی برآورد
امساک بسیار آرد و چون این عمل را بتدریج بتقرا اید بجای رسد که اختیار پیدا کند چنانکه تا مرد ابد
منی از محل خویش جدا نشود مرآة الجمال دیگر اگر خواهی که انزال نشود بوقت جماع مهره سیاهی چشم
را نزدیک بینی داری مدام همچنان باشد انزال نشود رساله عجایب فصل دوم در کثرت
احتلام علاج شود داشتن عرض النسان مانع احتلام است عجایب المخلوقات فصل سوم
در ورم الانثیین علاج عرق الصباغین بتدقیق شعیر تحلیل ضماد مقاصد الاطبا دیگر
عرق الصباغین دهن الحناء ینفع بورم الانثیین مقاصد الاطبا دیگر لبن النساء اذا صب علی
ورم الانثیین من الصبیان وعلی الحانه منهم حلله مقاصد الاطبا دیگر تشنگی مصابرت نمودن
و هر وقت تشنه ماندن نافع فصل چهارم در قروح الانثیین والقضیب علاج عظام
بالیة الانسان محرقة یذر علیه ینفع القروح القضیب والانثیین مقاصد الاطبا دیگر لبن النساء
ینفعها طلاء مقاصد الاطبا دیگر بول الانسان ینفعها طلاء مقاصد فصل پنجم در فتق و قیل علاج
بستن ابهام هر دو پا [illegible] فتق را نافع دیگر چون آب در خصیه فرود آید و بزرگ شود تدبیر او در اول
بسیار مجربست که در وقت بول از جانب خصیه بالا [illegible] همچنین چند روز برین مداومت نمایند
فائده کلی بخشد تحفة الرموز دیگر حلاء العلیل مرفوعة اذا اهمال ثلثة ایام لیجاوز ذلک کل یوم مرة ینفع
الفتیل مقاصد الاطبا دیگر [illegible] پاشنه پای [illegible] که میان دو خصیه و مقعد است محکم کرده بنشیند چون
چند روز مداومت نماید فتق بهتر شود تحفة المجربات دیگر برای آب نزول پوست انثیین را
فرو سو گرفته وانثیین را جانب بالا برده بول [illegible] کرده باشد و برین مداومت نماید و بجواره لنگوت
کشیده دارد نافع است کما سمعت من المجربین فصل ششم برای بستن مرد و زن [illegible]
مرغ معصفری منی مرد گرفته زیر درخت پستان دفن کنند بعد اذان ازانجا آورده زیر
چارپائی دفن سازد مرد بسته گردد علاج الغربا دیگر بیارد استخوان [illegible] سوراخ کنند و

استخوان آدمی در میان او کشند و در زیر بالین مرد بنهند آن کس بر جماع قدرت نیابد علاج الغربا
دیگر استخوان اشتر را سوراخ کنند و استخوان آدمی در میان نهند و زیر بالین نهند قضیب او برپای
نکند علاج الغربا دیگر چون موی سر آدمی که از شانه فرو ریزد بسوزانند و در احلیل [illegible]
آن انباشته جماع با آن عورت کند دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر از آن
مرد دیگری نپردازد لذت الوصال باب هفدهم در امراض رحم و فرج مشتمل بر چند فصول
فصل یکم در امتحان زن عقیمه و غیر باید که آن روز که عورت را حیض آید قدری خون حیض او
در ظرفی کنند و آب [illegible] بیاورند اگر هر دو بهم آمیخته شود عورت عقیمه نیست و اگر از هم جدا شود
تحفة العاشقین دیگر بیندازد مرد منی را در پیاله پر آب اگر در ته نشیند عقیم از طرف مرد نیست علاج
الغربا فصل دوم در امتحان حمل پسر و دختر چون زن حامله بنگرد دست پیش داشته بران شیر [illegible]
اگر [illegible] یا در زیر آن ماند و متحرک نشود آن زن بدختر حامله است و اگر [illegible] برآید
به پسر مجرب دانسته آید علاج الغربا و مخزن الادویه دیگر اذا اردت ان تعلم حمل الجنین
ذکر ام انثی فامر الحامل ان تحلب من لبنها علی ماء صاف فان طفا اللبن فوق الماء فهو ذکر وان
انتشر فهو انثی حیوة الحیوان دیگر چون شخصی از حقیقت حامله پرسد اگر از جانب نفس جاری
پرسیده باشد باید گفت که پسر خواهد شد و اگر از سوی نفس خالی پرسد دختر شود و اگر در وقتی
پرسد که هر دو نفس جاری باشد باید گفت که توامان پیدا شود از ذکر و انثی و اگر هنگامی
سوال کند که نفس از یکجانب منقطع گردیده و از جانب دوم شروع شده باشد اسقاط حمل شود مرآة الجمال
دیگر بدانکه حامله که بانشاط و صحیح الاشتها و با عدم عوارض مثل دوار و دردسر و غثیان باشد
چون حس کند ثقل جانب ایمن و بزرگی پستان راست و سرخی سر پستان دلیل است که پسر زاید
و انکه حامله باشد بدختر عکس این بود و متحرک باشد پای ایمن اول وقت سستی و چونکه
استاده شود و اعتماد کند بر دست یمین علاج الغربا فصل سوم اگر خواهند که فرزند نرینه
آرد در وقت که حیض پاک شود [illegible] بر پستان قایم به بندد [illegible] منی فتیله [illegible]

عقم — منزل کردن — عورت — استحاضه

جدا می شود اول بچه غلتیده آید بعده می ریزد و اگر بیضه راست آمده می ریزد پسر می آید اگر به
بیضه چپ آمده بریزد دختر می شود تحفة الملوک دیگر وقت شمسی مباشرت کردن با زنان اگر
زن حامله گردد پسر زاید در نفس قمری خلاف این بود یعنی دختر زاید مرآة الخیال **فصل چهارم**
در عقم یعنی فرزند نشدن چندی باید **علاج** زن یکبار اراده آبستنی نماید تا هشت پاس طعام نخورد
و در این هنگام خورده و سه مرتبه آب بنوشد پس در فضای خانه با اقدام ملایم راست بگردد چنانکه عرق بر
چهره آید و عرق آمدن شروع کند آنوقت بر شکل میل مقاربت نماید جانبین بمقدار ساعتی
بکرم الهی حمل بماند بعد از آن غذاهای لطیف خورند که بسیار شوره تمکین نباشد علاج الغربا
شکل الحمل آبستن نقلا من الموجز افضل اشکاله ان یعلو الرجل المرأة رافعا فخذیها بیدیه
الملاعبة الملامسة و دغدغة الثدی والحالب ثم حک الفرج بالذکر فاذا تغیرت عیناها وعظم نفسها
وطلبت التزام الرجل اولج الذکر وصب المنی لیشتمل علیه فم الرحم و کذلک سهولة الحمل **دیگر** اگر آبستن حمل
بسبب فربهی زن باشد باید که زن بهیئت رکوع یا ساجده جماع کند حمل بماند علاج الغربا و
فوائد المرضی **دیگر** ان امسک الرجل بوله زمانا ثم بال ثم جامع امرأة بعد البول حملت مقاصد الاطبا
دیگر کاسه سر آدمی که در زمین مدفون باشد هر روز بمقدار یکدرم بسایند و بیک سیر شیر گاو خورده
و تا چهار روز و هر شب یکبار و یک شوهر شود بعد از این چهار روز از غسل الهی بارور شود
تحفة المجربات **فصل پنجم** در منزل گردانیدن عورت باید که مرد هوشیار در حین جماع
از آلت خود احساس رحم زن نموده آلت خود را قسمی دارد که دهن رحم بر سر حشفه باشد چون
چنین نمود باید که متواتر و متصل حرکت بهمواری نماید چنانچه دهن رحم از سر حشفه بر پشت
آلت شود و چنین کنند از دغدغه و مساس حشفه بدهن رحم استلذاذ بزن حاصل گردد و
زود انزال کند تحفة العاشقین **دیگر** موی سر عورت سوخته خاکستر نموده بروغن یاسمین آمیخته
بر قضیب بمالند و جماع نماید لذت آرد و منزل گرداند علاج الغربا **فصل ششم** در استحاضه یعنی
کثرت خون حیض و نفاس **علاج** چرک بدن آدمی که در حمام جمع می شود زنان از آن فرزجه

سیلان رطوبت — فرج — وجع الرحم — ورم الرحم — اختناق الرحم — عسر ولادت — مستحاضات

سازد افراط سیلان خون باز دارد علاج الغربا و علاج الامراض **دیگر** فصد باسلیق و شد
الثدیین افراط طمث را مانع **دیگر** دم حیض النساء شربا و حمولا یقطع سیلان الطمث مقاصد الاطبا **دیگر**
ذکر الانسان اذا غسل بالماء و شرب ذلک الماء قطع النزف مقاصد الاطبا **فصل هفتم**
در سیلان رطوبت فرج **علاج** برداشتن فتیله از ساییده استخوان پوسیده انسان در محل تقبیه رحم
بمالید در رطوبت سائله آنرا خشک گرداند مخزن الادویه **دیگر** حمول موی سوخته انسان جهت
سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن نافع مخزن الادویه **فصل هشتم** در وجع رحم اذا بخرت المرأة
بشعر الانسان سکن وجع الرحم مقاصد الاطبا **دیگر** بول الانسان و دهن الخنار حمولا ینفع وجع الرحم
مقاصد الاطبا **دیگر** خرقه حیض بحرق و یضاف الیها لوز نیا کشوث یابس و یداف بالماء
و یضمد به السرة لیسکن وجع الحادث بعد النفاس مقاصد الاطبا **فصل نهم** در ورم الرحم
و قروح الرحم **علاج** ثقل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم مفید دیده و غشهای گرم چکانیدن
در آن مخزن الادویه **دیگر** لبن النساء و شیاف فرزجه و حقنه ینفع قروح الرحم مقاصد الاطبا **فصل دهم**
در اختناق الرحم **علاج** موی سر آدمی که در شراب تر کرده باشند دود کنند اختناق رحم و سیلان
آنرا نافع است مرآة آفتاب **دیگر** بول الانسان تخلیط بدهن الخنار و یحمل به ینفع اختناق الرحم
مقاصد الاطبا **فصل یازدهم** در عسر ولادت **علاج** موی سر آدمی چون بر بخور دود کنند
بچه بیفتد و در روز زه را ساکن کند مخزن الادویه و علاج الغربا و مجرب الغذا **دیگر** شوراس الانسان
اذا احرق و خلط برشوته بالماء و جعل فی رأس المطلقة ولدت بسرعة مقاصد الاطبا همچنین
در علاج الغربا نوشته **دیگر** بستن دندان انسان بر بازوی چپ جهت تسهیل زائیدن موثر
علاج الغربا و تحفة العاشقین **فصل دوازدهم** در مستحاضات یعنی با لغات حمل باید که زن را نهاده
خود بلند ندارد و در وقت انزال ذکر خود بیرون کند و جهد کنند که انزال زن با انزال خود
موافق نیفتد زن بعد انزال بسرعت برخیزد و عطسه آورد علاج الغربا **دیگر** آشامیدن حلتیت
با بول زنان در منع حمل نوشته اند علاج الغربا **دیگر** زن اگر بر بول بسیر خود بول کند گرد آبستن

نشود علاج الغرباء دیگر حمول کردن زن از خون حیض قبل جماع باین طور که لته تر شده بخون حیض
آلوده بر دارد مانع حمل است مخزن الادویه علاج الغرباء دیگر دم الخاس اذا لطخت به المرأة بدنها
اول ما لم یحبل لم تحبل ابداً مقاصد الاطباء دیگر جرک گوش آدمی مقدار باقلا جمع کنند و با پشم
سیاه رنگ بر گردن زن ببندند مادام که در گلو باشد بار نگیرد علاج الغرباء قبل و سخ الاذن اذا
اخذ منه قدر باقلاه و شلوع و جعل فی صوف اسود و علق علی امراة منع مقاصد الاطباء دیگر چون
انگشت خنصر مسقط را بر بندد زن تعلیق نماید مادام که با او ست آبستن نگردد مخزن الادویه دیگر
دانه اینکه اول مرتبه از صبی بیفتد و بر زمین افتاده نباشد بگیرند و اندرون صحیفه نقره داشته بر زن
تعلیق نماید حامل نشود عجائبات المخلوقات مراة آفتاب نماید در علاج الغربا باین طور نوشته که آن
دندان که افتاده است و زمین نرسیده بگیرند و در نقره پیچیده ببندند مانع حمل است در مجرب القندلوی
نوشته که دندان کودک که اول بزیر افتاده باشد آنرا در نقره پیچیده زنان با خود دارند مادامیکه
همراه او نماند بار نگیرد

باب بیست و سیم در امراض ظهر و اطراف مفاصل

مشتمل بر چند فصول **فصل یکم** در نقرس المفاصل و صلابتها و سخ الابدان الذی یخرج فیما الحام
نماداً ینفع مقاصد الاطباء **فصل دوم** در وجع عظام یعنی درد استخوان **علاج** استخوان سوخته انسان
سه روز هر روز یک مثقال با همون زن شکر بخورد او جاع عظام دور سازد و کذا با عسل حزن
بسته خوردن خواه تنهایی عسل مخزن الادویه **فصل سوم** در وجع مفاصل یعنی درد بند گوه
علاج استخوان سوخته انسان خوردن بترکیب مذکوره نافع مخزن الادویه استخوان آدمی
با گلاب حل کرده جنوب سازند لقدر گنار و ستی دیگر یک حب خورده باشند علاج الامراض دیگر
خون حجامت و خون فصد طلا کردن بوجع مفاصل نافع و مجرب نوشته اند مخزن الادویه دیگر
منقول است که منصور بن نوح را که والی ممالک خراسان بود وجع مفاصلی روی نمود که فحول
اطبای آن زمان زبان اعتراف بعجز از علاج آن گشودند و بر قصور از تدبیر آن عارضه اقرار نمودند
رای ارکان دولت بدان قرار یافت که با محمد زکریا رازی که از ندمان قوانین علاج و صلاح

درد ظهر و اطراف مفاصل

نقرس المفاصل

وجع العظام

وجع المفاصل

مزاج بود مشورت نمایند کسی با حضار او فرستادند چون بکناره قلزم رسید از رکوب سفینه تحاشی
نمود تا او را دست و پا بسته در کشتی انداختند چون از دریا عبور کرده پیش پادشاه رسید انواع تدبیرات
لائقه و تصرفات فائقه بعمل آورد هیچکدام از سهام تدبیر بهدف مقصود نیامد بعد از آن با پادشاه
گفت هر چند معالجات جسمانی نمودم نفعی بر آن مترتب نشد اکنون تدبیری نفسانی مانده اگر
از اندولت آن نتایجی حاصل شود فبها و الا یاس کلی خواهد بود پس پادشاه را تنها در حمام گرم
مقرر نموده که دیگری در نیاید و بعد از آنکه حرارت حمام در بدن پادشاه مشتعل شد با کارد کشیده
در برابر او آمد و با نواع فحش زبان گشاده و گفت تو خر مودی که مرا دست و پای بسته در آب
انداختند و اهانت چندین فرسخ راه بیاوردند من نیز جانی ببین که از تو انتقام خواهم نمود پادشاه
را نائره غضب اشتعال یافت و بی اختیار از جا بر جست محمد زکریا در حال بیرون
دوید و مکتوبی بیکی از خواص سلطان داده بایشان گفت پادشاه را بیرون آرید و پیش ترک
اینجا نوشته ام عمل کنید و در حال بر مرکوب تیز رو سوار شده و از خراسان بیرون آمد پس پادشاه
را بهمان طریق تدبیر کردند و صحت کلی یافت چه سواد طبعی که سبب مرض بود بواسطه حرارت
غضبی و مدد حرارت حمام تحلیل یافت و بعد از آن هر چند پادشاه او را طلبید ملاقات ننمود
استعذار کرد که هر چند صورت درشتی که واقع شد بنا بر مصلحت علاج بود فاما شاید که چون پادشاه
تذکره آن فرماید بر خاطرش گران آید و از سلاطین هیچ حال ایمن نتوان بود اخلاق علائی
فصل چهارم در عرق النسا که آنرا بهندی رنگسن گویند **علاج** وسخ الابدان التی یرشح الحمام
مما ینفع عرق النسا مقاصد الاطباء دیگر وسخ ابدان المصارعین یخلط بالزیت ضماداً
ینفع عرق النسا مقاصد الاطباء دیگر خوردن استخوان سوخته انسان بترتیبی که در
وجع مفاصل گذشت عرق النسا را نافع مخزن الادویه و در علاج الامراض نوشته که استخوان
استخوان سوخته انسان سه روز یک مثقال آن با شکر جهت عرق النسا و مفاصل
صرع بغایت آزموده است دیگر طلای خون حجامت و فصد در طمث بدان تر مخزن الادویه

عرق النسا

فصل پنجم در نقرس علاج ورم الحیض طلا رفع النقرس البارد مقاصد الاطبا دیگر
طلای بول الانسان اذا اعلی غلیا جیدا او ضمد به بعد ذلک سکن الالم النقرس البارد مقاصد الاطبا
و مرآة افتاب نما دیگر شعر صبی این اربعین یوما الی ان یبلغ ثلثة اشهر اذا علق علی من یشتکی
وجع النقرس سکن مقاصد الاطبا و مرآة آفتاب نما دیگر پارچه حیض عورتے که اول
مرتبه حیض کرده باشد بگیرند و بر پای منقرس ببندند صحت یابد علاج الغربا دیگر استخوان
سوخته انسان بترتیب مذکور اکلا نافع مخزن الادویه دیگر موی انسان در آب سائیده بر نقرس
طلا کنند و ساکن کند مرآة آفتاب نما دیگر خون حجامت و فصد طلا جهت تسکین وجع نقرس
بسیار مفید مخزن الادویه باب نوزدهم در حمیات مشتمل بر چند فصول فصل اول
در حمی دق علاج شیر زن نوشیدن خصوصا بر سبیل استصاص از پستان دق را بسیار
نافع است مخزن الادویه وغیره فصل دوم در دق الشیخوخة علاج شیر زنان نوشانند
که انفع ترین اشیا است و لبعد نوشیدن مشی نمایند علاج الغربا فصل سوم در حمیات
مطلق علاج اگر شخصے را تپ صفراوی و دموی خواه هر قسم حرارتی که باشد علاجش آنست
که سوراخ است بینی را یک شبانه روز یا زیاده بقدر زوال آن حرارت با پنبه کهنه مسدود در حمیات بلغمی
و دم از آن جهت بیرون نتواند رفت البته حرارت نقصان پذیرد یا که زائل گردد و این عمل
مجرب است و همچنین در تپهاے بلغمی به اوزدگی با غلبه رطوبت و برودت سوراخ چپ را مسدود سازد
از آن تشویش رهائی یابد مرآة الخیال دیگر آشامیدن آبے که خصیه انسان را بدان
شسته باشند جهت ازالهٔ تپ مفید مخزن الادویه دیگر صاحب تپ چادر در سر کشیدن
موی آدم را بسوزند بچه دود در تمام بینی و اندام در خورد تپ نفع شود تا شش روز همچنین کنند
تحفة المجربات و طب الانسان فصل چهارم در حمی نافض یعنی تپ و لرزه علاج
بحولت حیض را جهت دفع آن مجرب دانسته اند تا سه روز بخور بگیرند علاج الغربا و مخزن الادویه
و نیز در تذکره داود انطاکی نوشته البخور بخرقة الحیض تمنع الحمی النافض فصل ششم

نقرس
حمیات
حمی دق
دق شیخوخت
حمیات بلغمی

در حمی ربع هندی تجاری گویند علاج آشامیدن استخوان انسان میت بقسمیکه شارب آن
نداند جهت حمی ربع نافع مخزن الادویه دیگر چون بپوشند پارچه مرد را بجهت که نفاس داشته باشد
بعد از آن آن پارچه را آن مرد بپوشد قبل از آنکه شسته باشند حمی ربع از آن مرد دور خواهد شد
عجائب المخلوقات و در مرآة آفتاب نما نوشته که محموم ربع اگر جامه نفاس را که در وضع حمل
پوشیده باشند همچنان ناشسته بپوشد تپش زائل گردد دیگر عظم المیت ینفع الربع التعلیق
مقاصد الاطبا و مرآة آفتاب نما فصل ششم در حمی غشیه علاج دالک خشن سخت اول
از زانو شروع نماید تا قدم بعد از آن از ران تا زانو پس از کتف دیگر پس از بازو پشت پس از ران
سائر بدن و غذا ماء الشعیر باید و آب سرد باید که بنوشند حمی غشیه دور شود مجربات حکیم
علی گیلانی باب بستم در اورام و بثور و دیگر امراض عامه بدن مشتمل بر چند
فصول فصل اول در اورام و بثور و قروح علاج چون گندم را در دهن مضغ نمایند
خصوصا ناشتا و بر اورام و دمامیل گذارند تحلیل و نفع دهد مخزن الادویه دیگر موی سوخته
باشیر جهت اورام صلبه مفید اضماد مخزن الادویه دیگر موی انسان سائیده با عسل بر جراحت
نهند زائل کند مرآة آفتاب نما دیگر اگر عرق بدن بر دمامیل بمالند بپزد مرآة آفتاب نما
دیگر تخم کشنیز چون آدمی سائیده بهنگام طلا نمایند ورم زیر بغل و دیگر اورام را تحلیل
نماید علاج الغربا دیگر دو تکه و نیل را بنفع دهد و منفجر سازد و سده کوی سائیده دو دام در
بول کودک پخته سائیده بر پارچه نهاده مثل پی بنهند علاج الغربا دیگر موی سوخته انسان خشک
کند زخمها و قروح ذرور گاه طلا نیز با عسل دیگر رماد موی سوخته مزیل بثور طلا نمایند دبیر که آمیخته
قوی بود مخزن الادویه دیگر برگ بدن انسان خشک سائیده ذرور آن جهت نشف
قروح و سحج مفید باشد که جلا مخزن الادویه دیگر وسخ ابدان مصارعین یعنی ابدان کشتی
گیران منضج و محلل و جالی قروح و بثور باشد و طلا کردن آن جهت قروح و سحج و شقاق و دبیله
جهت تجریم نافع است مخزن الادویه دیگر آب دهن ناشتا طلا نمایند مال جرب کنند مخزن الادویه

حمی غشیه
امراض عامه
اورام و بثور
قروح

وگفته اند اگر جائیکه دنبل باشد یا جراحتی و آن موضع آب دهن بمالد دور شود و مسال عجیب
دیگر در جراحت شمشیر استخوانی که در زمین مدفون باشد بیارد و هفت بار بر زخم نهد بجهت استخوان
مذکور را بهمان جا بگذارد بعد عقب خود هرگز نه بیند نفعی که از شمشیر باشد و دیگر هرگز نکند مجرب است
دیگر در جراحت حربه زهردار آشامیدن یک مثقال فضله طفل بجهت دفع سمیت جراحت حربه
زهردار مفید مخزن الادویه دیگر طلای فضله طفل که تازه باشد بر ساقین جهت قروح
مفید مخزن الادویه علاج الغربا دیگر جامه حیض سوخته بر زخم پاشند فراهم آرد مخزن الادویه
و علاج الغربا و مجربات اکبری دیگر ریختن بول انسان گرم گرم بر زخم جهت شستن چرک
جروح و قروح جالی آنست مخزن الادویه دیگر وسخ الحمام یحلل [illegible] الحار الورد و [illegible]
ینفع الاورام الرخوة و [illegible] العصل مقاصد الاطبا دیگر وسخ الابدان المخرج فی الحمام
یبرا قروح المشایخ مقاصد الاطبا دیگر غائط الانسان الیابس اذا ذر علی القروح الخبیثة
المعسرة الاندمال [illegible] در آفتاب [illegible] رجیع الانسان خشک که سوخته
خاکستر کش بر جراحات عفنه بند گوشت مرده بر آورد و گوشت نو بر رویاند دیگر بول الانسان
یبرئ القروح الخبیثة مقاصد الاطبا دیگر شعر الانسان محرق یبرئ القروح الرطبة [illegible]
مقاصد الاطبا دیگر وسخ الابدان ینفع قروح الساعیة مقاصد الاطبا دیگر وسخ الابدان
الخارج فی الحمام ینفع الدمامیل والجراحات ضمادا مقاصد الاطبا دیگر عرق المصارعین
[illegible] مقاصد الاطبا **فصل دوم** در ناصور و آن قرحه
مزمنه است **علاج** طلای خون حیض جهت التیام ناصور نافع مخزن الادویه دیگر لطخی
که وقت ولادت اول مرتبه بر آن کند قدری از آن اندرون ناصور رسانند التیام پذیرد
اشیاست دیگر پرده عنکبوت سفید که بر دیوارها باشد از پارچه صاف کرده بر هر طرف
از منی تر کرده بر ناصور بندند نفع بخشد علاج الغربا دیگر بول الانسان [illegible] نحاس فی
الشمس الحارة فاذا انعقد حشی به الناصور فیبرا دیگر عمل [illegible] در دفع ناصور نافع است

تاثیر الانتظار **فصل سوم** در نمله و جاورسیه **علاج** شعر الانسان المحرق یحلل [illegible] و یضمد
مقاصد الاطبا **فصل چهارم** در اکوته که لفظ هندی است **علاج** اگر هیچ دوا اکوته
دور نشود باید که غایط آدمی تازه بر بندد و تا سه روز [illegible] تا سه کرت بکند
البته دفع شود اگرچه دیرینه بود اگر صبح و شام می بستند تازه بهتر باشد علاج الغربا **فصل پنجم**
در نزف الدم یعنی بر آمدن خون از هر عضو که باشد **علاج** دود موی سوخته جهت نزف
الدم نافع مخزن الادویه دیگر آشامیدن شیر زنان با دویه مناسب جهت نزف الدم نفع مخزن
الادویه دیگر آب دهن انسان ناشتا طلا جهت قطع نزف الدم مفید مخزن الادویه دیگر
ریختن بول گرم گرم بر زخم جهت حبس خون مفید مخزن الادویه دیگر بول الانسان [illegible]
لقطع نزف الدم مقاصد الاطبا **فصل ششم** در ثبور یعنی هندی مهاسه **علاج** شعر الانسان
المحرق یحلل [illegible] ضمادا مقاصد الاطبا دیگر باید که صاحب مهاسه دست چپ خود در [illegible]
آمده گرفتن بر سوی تمام بگرداند بگردانیدن راست و معکوس بروز یکشنبه و سه شنبه
مهاسه از دور شود که آزموده است من المجربین **فصل هفتم** در اکله پارسی خوره هندی [illegible]
گویند **علاج** ذرور استخوان پوسیده انسان در منع اکله مجرب خصوصا استخوان کله سر
مخزن الادویه دیگر ذروری سوخته انسان اکله را مفید مخزن الادویه دیگر فضله طفل تازه
طلا کردن اکله را مفید مخزن الادویه **فصل هشتم** در فساد هوا یعنی وبا **علاج** آشامیدن
بول انسان جهت دفع فساد هوا مفید مخزن الادویه و علاج الغربا **فصل نهم**
در جمره که نار فارسی و آبله فرنگ و نار فرنگ و آتشک نیز گویند **علاج** پارچه حیض سوخته
بالسادی قند سیاه حب سازند بمقدار کنار خرد و شربت یک حب غذا غیر برنج با نان
از نمک و روغن و ترشی پرهیزند علاج الغربا دیگر [illegible] بول الانسان [illegible] ینفع الجمرة
والنار الفارسی مقاصد الاطبا دیگر شستن موی صاحب جمره از بول انسان نافع
ریختن آن مخزن الادویه **فصل دهم** در خراز و سعفه خراز سبوسه سر را گویند هندی [illegible]

لبنا و شعفہ قروحی کہ بیشتر در سر و روی پدید می آید علاج ریختن بول بران و شستن بآن
نافع آنست مخزن الادویہ دیگر بول آدمی با ورق و آب حماض طلا کنند سود مند است
مرآۃ آفتاب نما فصل یازدہم در جرب و حکہ جرب خارش تر است و حکہ خارش خشک
علاج بول انسان نوشیدن خصوص بول طفل جرب متقرح و حکہ و قروح خبیثہ را
مفید در ریختن آن جالی جرب و حکہ مخزن الادویہ و علاج الغربا دیگر بول الانسان ینفع الجرب
المتقرح طلاء مقاصد الاطبا دیگر رماد العظام المحرقۃ ینفع الجرب ضماداً مقاصد الاطبا
دیگر بول الصبیان ینفع الجرب والحکۃ لطوخا فی الحمام حتی یغسل العرق مقاصد الاطبا
دیگر موی سر انسان با بول کودکان سائیدہ بر جرب نمالند برود مرآۃ آفتاب نما دیگر
موی سر انسان با دوشنگ سائیدہ جرب خشک طلا کنند ساکن کند مرآۃ آفتاب نما
دیگر عرق زنان بر جرب بمالند نفع کند مرآۃ آفتاب نما فصل دوازدہم در برص و
بہق و کلف برص را بہندی چترک و بہق را چھیپ کلپ را چھائین گویند علاج
فضلۂ طفل کہ تازہ باشد خصوصاً با نمک بر برص و بہق در روز میخوانی مالیدہ مرآۃ آفتاب
نشیند مخزن الادویہ دیگر آب دہن ناشتا طلا کردن دافع کلف است و ہمچنین چرک بن
دندان ناشتا کردن دافع آن مخزن الادویہ دیگر نمک بول انسان کہ آنرا در ظرف
مس جوش دادہ نمک از آن بگیرند جہت رفع کلف مجرب الادویہ دیگر طلای بول
انسان و غسل بدان برص را نافع مخزن الادویہ دیگر خون حیض بر کلف و بہق
طلا کنند زائل کند مرآۃ آفتاب نما دیگر اذا طلی البہق والبرص والکلف بالمنی ابرء باذن
تعالی فی اسرع وقت لکن یحتاج الی تکریر الطلاء علیہ مقاصد الاطبا و ہمچنین در مرآۃ آفتاب نما
نوشتہ دیگر دم الطحال للانسان یجلو البہق والبرص مذہرۃ الکلف والنمش فصل سیزدہم
در قوبا بہندی داد و دوبای علاج طلای آب دہن ناشتا دافع قوباست و قیل ریق الصائم
یبرء القوبا طلاء من ابدان الصائم خاصۃ مذکور لعاب الصائم ینفع الکلف والنمش مقاصد الاطبا

جرب و حکہ

نمش و کلف

و بہق

دیگر علاج بالغ للقوبا و سنخ ابدان الصبیان عین و کور النحل یجربا مقاصد الاطبا دیگر بول الانسان
مع رماد الکرم ینفعہا ضماداً مقاصد الاطبا دیگر اذا طلی القوبا بالمنی ابرء بہا مقاصد الاطبا
دیگر طلای چرک بن دندان ناشتا رافع قوبای تازہ و قوبای اطفال و گفتہ اند چرک بن دندان
روزہ دار در ابتدا قوبا را نافع دیگر بول انسان نوشیدن خصوص بول طفل قوبا را نافع
و ریختن آن بر قوبای جالی آن فصل چہاردہم در جذام بہندی کوڑہ علاج الفصد فی
الابتداء من الوداجین والعرقین الذین خلف الاذنین و عرق الجبہۃ و احیاناً من الاکحل و
لیسکن من اخراج الدم ان لم یخشی فانہ ینفع دیگر قلف الصبیان یجفف و یدق و یخلط بسمن
تمسک و یسقی من ابتداء الجذام لیقف ولا یزید مقاصد الاطبا و مرآت آفتاب نما
فصل پانزدہم در شقاق الجلد و تقشر الجلد علاج و سنخ الابدان الخارج فی الحمام
ینفع اذا ذر علی الشقاق بعد غسلہ فی الحمام بالماء الحار و ینفعہ بہ مقاصد الاطبا دیگر طلای
بول انسان و غسل بدان تقشر جلد را نافع مخزن الادویہ فصل شانزدہم در داء الخنس
ہندی بسری علاج وسخ الاذن مع الحفض ضماداً ینفعہ مقاصد الاطبا فصل ہفدہم
در ثالیل یعنی مسہا علاج موی انسان سوختہ بسرکہ سائیدہ جہت تحلیل و قلع ثالیل
نافع مخزن الادویہ دیگر طلای کف بول کہ بالا برآید جہت قطع ثالیل موثر مخزن الادویہ و
مرآۃ آفتاب و عبد علاج الامراض نوشتہ طلا کردن بکف بول کہ از زمین برخیزد ثالیل را
سود دارد فصل ہیجدہم در ورم خیارک ہندی بدوباگی علاج بیخ کیلہ بہ بول آدم سائیدہ
نیمگرم بر پارچہ نہادہ بچسپانند علاج الغربا دیگر در ورم خیارک اگر چہ کلان باشد در چہار
روز تحلیل برد پیاز را از کار و قیمہ کردہ در بول کودک نابالغ استخوان انسان بسوزد جہت
حرق النار مفید طلاء مخزن الادویہ دیگر طلای موی انسان سوختہ با آب بیا روغن زیتون جہت
سوختگی آتش مفید مخزن الادویہ دیگر طلای بول انسان و غسل بدان حرق النار را مفید
مخزن الادویہ دیگر ہر گاہ مردم بآتش یا روغن گرم سوختہ شوند لعاب نخود کوفتہ را نفع بخشد تحفہ اگر دیدم

جذام

شقاق الجلد

داء الخنس

ثالیل

ورم خیارک

سوختہ انسان یا ناخن گاو آمیختہ جہت اثار طلا کنند سود کند مرآۃ آفتاب نما **فصل بستم**
در جدری و حصبہ یعنی چیچک و کہسرہ یعنی سیتلا و ماتا نامند **علاج** زرد آب از ثبور جدری و حصبہ
بگیرند و بدان اصحاء را بنشتر زنند آن زرد آب برو مالند از قوت جذب او مادہ کو مادہ جدری و حصبہ
اقل یا خفیف خواہد بر آمد و خطر ہلاکت درین کمتر است بہ نسبت اصل رسالہ تشحیذ دیگر
در دفع آثار جدری و حصبہ دیگر فروج **علاج** النظام البالیۃ التی یوجد فی الحیطان
اذا تسحقت ناعماً کالسائد عجنت بمار الشعیر المستقطر بالقروح والاثیق وطلی بہا آثار الجدری
والحصبہ ازالہ بمقصمہ الاطبا دیگر آب دہن انسان ناشتا طلا رو افع آثار قروح مخزن الادویہ
دیگر طلای جرک بن دندان ناشتا دافع آثار جلد **فصل بست و یکم** در حمرہ یعنی سرخ بادہ
علاج طلای فضلہ طفل جہت تحلیل حمرہ نافع مخزن الادویہ **فصل بست و دوم**
در خرق المثانہ **علاج** ذرور استخوان بوسیدہ جہت تخفیف طوبات والتیام اعضای یابستہ
وعصبانیہ بالمتذکرہ خصیہ نافع مخزن الادویہ **فصل بست و سوم** در عفونت اعضا
علاج فضلہ طفل جہت رفع اعضا مفید مخزن الادویہ **فصل بست و چہارم**
در ہزال یعنی لاغری زہرۃ انسان اکلا سمن بدن است مخزن الادویہ تذکرہ داود
انطاکی **فصل بست و پنجم** در کشتگی یعنی کجی ناخن **علاج** اگر بہت ناخن با شکست شود
باید کہ پارچہ محکم بندند و چند روز بر و بول کردہ باشند بسیار نافع مخزن الادویہ دیگر اگر
ناخن کوفتہ گردد پارچہ با نیل رنگ کردہ بر ناخن بپیچید و بالای آن چند روز بول کنند
بسیار نافع علاج الغربا **فصل بست و ششم** در شیب یعنی سپیدی موی که غیر وقت باشد **علاج**
موی سوختہ انسان غرباً جہت منع سپیدی موی نافع مخزن الادویہ دیگر بار الشعیر
منع الشیب تذکرہ داود انطاکی **فصل بست و ہفتم** در داء الثعلب یعنی بادخورہ **علاج**
بار الشعیر کہ از تقطیر آن حاصل بگردد جہت داء الثعلب یا بنیدن موی مجرب است
دہن آن مخزن الادویہ و مرآۃ آفتاب نما دیگر طلای بول انسان و غسل بدان داء الثعلب

را مفید مخزن الادویہ **فصل بست و ہشتم** در الم و وجع یعنی درد ہر عضو باشد
علاج آشامیدن استخوان کاسہ سر انسان مخدر و مسکن الم مخزن الادویہ دیگر طلای
خون حیض جہت تسکین دردہای صعب نافع مخزن الادویہ دیگر بس کہ قدست مردم
ابرص درد اعضای سالم را تسکین بخشد مرآۃ آفتاب نما **فصل بست و نہم** در اعیا یعنی
ماندگی دیگر خواب و دلک اعضا و سکون نافع اعیا است میزان الطب دیگر اگر ماندگی
در سفر بود پای در بول غمس قرص جاری ساختن علاجی تام بود مرآۃ الخیال **باب بست و یکم**
در دفع سمیات و موذیات مشتمل بر چند فصول **فصل یکم** در دفع سم افعی یعنی
زہر مار **علاج** طلای چرک گوش جہت گزیدن افعی نافع مخزن الادویہ دیگر ضماد چرک
بدن جہت نہش افعی نافع مخزن الادویہ دیگر بحیر و گزیدن مار بر جایگاہ گزیدن بول
کنند زہر مار اثر نکند مخزن الادویہ و علاج الغربا و در مجرب التداوی نوشتہ کہ بر جایگاہ
نہش مار بول خود کنند و اگر احتیاج بول او در اینجا شد از کسی دیگر شخص جوان کنند زہر مار
اثر نکند دیگر اگر مار گزیدہ سخن پریشان گوید بداند کہ آن مار دو پوست قصیب خود را
در آب بشوید و در پیالہ کردہ پیش مار گزیدہ برود و خوردن دہد ہرگز آب نخورد و جز دیدن
آب دیوانہ گریزد مار گزیدہ صحت یابد مجرب التداوی دیگر بول آدمی نہار خوردن زہر را
دفع کند مخزن الادویہ گویند بول آدمی جوشانیدہ اگر بیاشامد تریاک ہر افعی و زہر
قاتل است مرآت آفتاب نما دیگر اگر کسی را مار بگزد آب منی و خون آدم یکجا کردہ نمو
صعیکہ مار گزیدہ باشد چند کلک زنند و این ادویہ بمالند زہر کم کند تحفۃ المجربات
دیگر ریم گوش مردم بر موضع مار گزیدہ طلا کنند ہم ازین ناس دید نیکو شود تحفۃ المجربات
دیگر دندان کودک بر نیش حیات نہد سود کند مرآۃ آفتاب نما دیگر از دود کردن
موی انسان ماران و جمیع ہوام بگریزند کفایہ منصوری و مخزن الادویہ
دیگر اگر پای حائض بر مار افتد مار بمیرد مرآت آفتاب نما۔

دیگر آب دهن انسان ناشتا خصوص صفراوی مزاج کشنده مار است مخزن الادویه

سم عقرب

فصل دوم در سم عقرب یعنی زهر کژدم **علاج** چون کژدم بگزد بغل خود ابوی کند نفع آید تحفة المجربات **دیگر** آب دهن انسان ناشتا خصوص صفراوی مزاج تریاق گزیدن عقرب است **دیگر** تعلیق موی طفل حبشی از آنکه صلب شده باشد جهت گزیدن عقرب نافع مخزن الادویه و مرآة آفتاب نما **دیگر** آب دهن آدمی که ناشتا باشد بعقرب اندازند بمیرد مرآة آفتاب نما

سم کلب

فصل سوم در سم کلب یعنی زهر سگ **علاج** موی انسان خشک بسرکه حل کرده بر گزیدهٔ سگ دیوانه طلا کردن نافع مخزن الادویه **دیگر** خون حیض بر عض کلب طلا کردن زائل کند مرآة آفتاب نما **دیگر** در آب گرم نشسته بول کردن زهر سگ دفع آید کفایهٔ منصوری **دیگر** بول الانسان اذا وضع علی عضة الکلب الکلب نفع نفعاً بینا حیوة الحیوان و اگر بسرکه تند آمیخته بنهند نافع تر بود مرآة آفتاب نما و علاج الغربا و نوشته که بموضع عض الکلب بول بکنند نافع بود **دیگر** کهوپرهٔ سر آدمی را در آتش سوخته خاکستر در سرکه آمیخته بر جای که سگ گزیده باشد ضماد نمایند بعد دو سه روز زهر سگ دفع شود مخزن التجربی

پلنگ

فصل چهارم در دفع سمیت جراحت شیر بقول صاحب اختیارات موی آدمی با بیت و شراب حل کرده بر جراحت شیر بنهند منع تورم کند مرآة آفتاب نما **دیگر** جمجمهٔ بوسیدهٔ انسان صندیرزمینی که آن را دفن کنند پلنگ از آنجا بگریزد مجرب صاحب دارا شکوهی است مرآة آفتاب نما

سم گرگ

فصل پنجم در دفع گرگ هر که ناخن کودک با خود دارد از خطر گرگ نباشد مجرب الشراوی **دیگر** اگر زن حایض رعایت غنم کند گرگ گرد آن نگردد مرآة آفتاب نما و دارا شکوهی

ملخ

فصل ششم در دفع ملخ خصیهٔ آدمی بچوبی آویخته در بوستان یا مزرعه آویزند ملخ گرد آن نگردد مرآة آفتاب نما و دارا شکوهی

مورچه

فصل هفتم در دفع مورچه چون کسی خواهد که چیزی در جائی گذارد و مورچه در آن نرود باید که در وقت گذاشتن آن جنس نفس نماید و نفس نکشد مورچه در آن نخواهد رفت مادام که دست دیگری در آن

مخزن الادویه

عنکبوت

فصل هشتم در دفع زهر عنکبوت و رتیلا **علاج** آب دهن انسان ناشتا تریاق گزیدن رتیلا است مخزن الادویه **دیگر** موضع گزیدهٔ عنکبوت و رتیلا را از دهن بمکند نافع بود علاج الغربا

زنبور

فصل نهم در دفع زهر زنبور **علاج** بمجرد گزیدن زنبور ریحان در مال آن موضع مالیدن **دیگر** زهر آن کم کند علاج الغربا

نیش هوام

فصل دهم در نیش هوام **علاج** نوشیدن بول انسان جهت گزیدن جانوران سمی مفید مخزن الادویه **دیگر** بدست بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت نیش سایر هوام مفید مخزن الادویه **دیگر** بخور موی انسان جهت گریزانیدن هوام مفید مخزن الادویه

سمیات ماکولی

فصل یازدهم در سمیات ماکولی **علاج** اگر کسی زهر خورده باشد براز خشک آدم در آب حل کرده بنوشانند سریع النفع است مجربات شفائی خان **دیگر** نوشیدن بول انسان جهت دفع سمیت سموم ماکوله مفید مخزن الادویه **دیگر** آشامیدن یک مثقال فضلهٔ طفل با عسل و شراب جهت رفع ادویه قتاله مفید مخزن الادویه **دیگر** موی سوختهٔ انسان تریاق جهت رفع سموم قتاله نافع مخزن الادویه که از قبیل مار الیسع بیان سموم قتاله تذکرهٔ داود انطاکی **دیگر** آشامیدن یک مثقال فضلهٔ طفل با امثال آن نوشادر مصعد جهت رفع اذیت سموم مصعده مانند دار اشکنه و زیبق مصعده مجرب دانسته اند مخزن الادویه

خاتمه در خواص متفرقه متعلقه بدن انسان

خاتمه در خواص **متفرق متعلقه بدن انسان** جرک گوش انسان مولد سباح و بیهوش کننده مخزن الادویه **دیگر** اندکی ریم گوش در آب انداخته دو بکسی دهد بغایت بدمست شود در رسالهٔ عجائب **دیگر** استخوان آدمی مولد امراض مهلکه و مداومت آن لورث کوریست مخزن الادویه **دیگر** آشامیدن خون حجامت و فصد مورث بلادت مخزن الادویه **دیگر** خوردن خون حیض سم قاتل است مخزن الادویه و در تذکرهٔ داود انطاکی نوشته دم الحائض سم قاتل یقضی بشاربه الی الجذام **دیگر** مشیمه خوردن مورث جذام است مخزن الادویه **دیگر** چون طفلی را بالسموم بتدریج تغذیه نماید جمیع اجزا و انفاس او قاتل بود بهیچ حیوانی **دیگر** قابل این نوع تغذیه و سمیت آن

باین خدنیست مخزن الادویه دیگر مسموع شده که مناب بربن کر هفت صد و شصت سال یا
بیش و زین باشد نصارا بر اجساد سلاطین و حکما و بزرگان خود برای حفظ و عدم
فساد ادویه چند مانند مر و قفر و قیر و نفط و امثال اینها تا مدتی می مالیدند و بعد از خشک
شدن اجساد آنها در قالب های چوبی می گذاشتند بعد مرور مدت ده صد سه صد سال
جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوان های نازک نیز مستحیل بدانها گشته چیزی سیاه براق
چسبنده شبیه بموميائی شده و بعد از آنکه آن عمل ممنوع و متروک گشته بعضی از اجساد بدست
بعضی اهل جراحان آمده آنها در صدد تجربه و امتحان آن آمده بجای موميائی استعمال
نموده در بعضی مواد نافع مانند موميائی یافتند و موميائی انسان عبارت ازین است مخزن
الادویه دیگر بلکه آدم ابرص برهنه پا بر زمین رود و محل قدم او گیاه نروید مرآت آفتاب نما و دار الشکوهی
دیگر زن حائض عورت خود را پیش ابر برهنه نماید ابر بر طرف گردد و اگر گذرش بر اجاره
و نبیذ یا افتد فاسد گردد و اگر بر کشت خیار گذرد تلخ شود و هر کس که بمباشرت بآن کند
بلیه و حکم فطرت شود مرآت آفتاب نما و دار الشکوهی دیگر پارچه حیض چون بر کوزه کسی بندد
از باد مخالف ایمن بود مرآت آفتاب نما و دار الشکوهی دیگر موی مسلم زنان گشته اگر در
آب شور افتد و آفتاب بر و تابد مار شود مرآت آفتاب نما و دار الشکوهی دیگر اگر یک مثقال
دماغ انسان با دو مثقال خون آدمی که از فصد و حجامت بر می آید بر آتش گداز نمود
در ظرف آبگینه بنهند نیم ماشه ازین در طعام پخته هر که بخورد در نظر جمیع مردمان هلک
جبار و مهیب نماید و مردمان ازو بترسند مرآت آفتاب نما و دار الشکوهی دیگر
اگر یک مثقال کبریت زرد و در سبوچه بر آتش گداخته یکمثقال دماغ آدمی باهم بیامیزند
و در ظرف آبگینه نگاهدارند یکجبه از آن در کف دست و روی خود بمالید و پیش سلطان و
حاکم برود سلطان بعد از بخشش نخیر وی قرار نیابد و اگر همین دوا با دو مثقال سیماب
افزوده با آتش گداخته در ظرف آبگینه نگاهدارد کسی را نیم ماشه از آن در طعام یا در شراب

بخوراند در آن زمان تشنج سهر ساینده بمیرد حکم زهر قاتل دارد مرآت آفتاب نما و دار الشکوهی
دیگر بجوید پوسیده انسان در کبوتر خانه بنهند کبوتران بسیار شوند مرآت آفتاب نما و دار
الشکوهی دیگر اگر موی آدمی بچیزی بخور کنند زرد گرداند مرآت آفتاب نما و دار الشکوهی دیگر
اگر مقناطیس را بآب دهن آدمی صائم تر کنند آهن را بخود نکشد و قوت رفته باز آید مرآت آفتاب نما
دیگر اگر سگ یا گربه خانه آدمی بخورد دیوانه گردد و اگر بز حیض بخورد احتلامش افتد مرآت آفتاب
نما و دار الشکوهی دیگر گذاشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زیر سر نائم یا حکم
در زیر سر آن باشد بیدار نشود مخزن الادویه دیگر اگر خون لحم اسیر سگ بخورد دیوانه شود
مرآة آفتاب نما و دار الشکوهی دیگر و مما ذکر فی الخواص د سهدت به التجربة انه منی صورة
صورة صبی حسن الوجه و نصبت بحیث یراها المراة وقت الجماع جاء الولد یشبه تلک الصورة
فی اکثر الاعضاء حیوة الحیوان دیگر جماع کردن اول شب بر پری شکم فرزند کودن و ابله
فتاوی فیروز شاهی و گویند طفل بیمار پیدا گردد و طب اکبر دیگر در حالت احتلام جماع کردن
فرزند دیوانه یا بخیل پیدا شود طب نبوی دیگر سخن کردن در حالت دخول اندیشه است
که فرزند گنگ پیدا شود فتاوی فیروز شاهی دیگر مقابل آفتاب جماع کردن فرزند منحوس ابله
فتاوی فیروز شاهی دیگر جماع زیر درخت میوه دار فرزند ظالم پیدا شود فتاوی فیروز شاهی
دیگر اگر وقت بانگ نماز و اقامت جماع کند فرزند منافق پیدا شود فتاوی فیروز شاهی
دیگر جماع شبی که صبح آن سفر خواهد کرد فرزند مسرف پیدا شود که مال خود در صرف معاصی کند
فتاوی فیروز شاهی دیگر جماع شب اول ماه فرزند دیوانه شود فتاوی فیروز شاهی دیگر
جماع شب عید الفطر فرزند چهار انگشت یا شش انگشت یا هفت انگشت پیدا شود
کنز العباد دیگر جماع در وقت ظهر یا عصر فرزند احول پیدا شود هادی الناظرین دیگر
جماع شب یکشنبه و شب چهارشنبه فرزند قاتل پیدا شود فتاوی فیروز شاهی دیگر
جماع شب دوشنبه طفل سخی رحیم پیدا شود فتاوی فیروز شاهی دیگر جماع شب پنجشنبه طفل

عالم و متقی و زاہد و فقادی فرزند شاہی دیگر جماع برہنه شده فرزند بحیا شود یا بام الصبیان گرفتار پیدا آید طب نبوی دیگر دیدن شرمگاه وقت جماع فرزند نابینا ولی شرم زاہد فقادی فرزند و شاہی دگو بند که بینائی خود کم گردد کشف الحجاب دگو یند که نسیان پیدا کند در مختار دیگر جماع بعد بول نکردن باعث مرض عسر العلاج خواہد بود طب نبوی دیگر روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که اگر نظر بد و فاعل آن متحقق شود باید که روی و ہر دو دست و ہر دو پا و شرمگاه عائن انتآب شو یانیده در ظرفی بدارد و آن آب را بر معیون یعنی چشم زخم رسیده بپاشد ہمان ساعت صحت خواہد شد و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که شرم و تامل بکنید بشمایان در نشستن شرمگاه خود تا چه گاہی نظر بر مادر و پدر بطفلان خود وحش تاثیر میکند طب نبوی و شفا العلیل فقط

تمّت

قطعهٔ تاریخ تالیف از مؤلف

این رساله چو از عنایت حق — بسکه مطبوع ہر مزاج آمد
فی البدیه بگفتم این تاریخ — از محل مرض علاج آمد

قطعهٔ تاریخ تالیف رساله ہذا از شاعر عدیم النظیر منشی محمد رضا صاحب ساکن قصبه کاکوری متعلقات لکهنو

عیسی سیدی خوش فکر خوش طبع — که افلاطون و لقمان را ادیب است
نوشت این نسخهٔ اعجاز تاثیر — که حیران در صفاتش ہر طبیب است
ز حرخ چارمین عیسی بفرمود — پی ہر درد درمانی عجیب است

قطعات تاریخ تالیف از شیخ اشرف علی اعجاز متوطن قصبه کاکوری مذکور الصدر

آن عیسی زمانه آن مقتدای حکمت — اوستاد و قبلهٔ من سر حلقهٔ طبیبان
بقراط وقت باشد او فی مطب نشینش — ہندست از وجودش رشک ہزار یونان
فرمود در فن طب تالیف خوش کتابی — کز دیدنش فزاید ہر لحظه قوت جان
از بسکه فکر سالش اعجاز در دلم بود — انداختم سر خود تا در برگریبان
عیسی صبح تا گه فرمود حسب حالش — گشته علاج انسان با جزو جسم انسان

ولہ

۱۲۷۵ھ

در فن طب نسخهٔ گردید جمیع — از پی اصلاح ہر سوی مزاج
خود علاج ہر مرض باشد بدان — از دوا از بیش نبود احتیاج
حسب حال این مصرعهٔ تاریخ شد — بہر خود از جسم گردیده علاج

ولہ

۱۲۷۵ھ

ہمایون نسخهٔ اندر فن طب — شده فرحت فزای ہر دل و جان
بسال او چنین روح الامین گفت — دوا از بہر انسان گشته انسان

ولہ

۱۲۷۵ھ

چه عمده نسخهٔ تالیف گردید — عجب درمان برای درد باشد
چو فکر سال تاریخش نمودم — بگفتم بہر خود جسم دوا شد

ولہ

۱۲۷۵ھ

از فکر رسای اوستادی — تالیف چو شد کتاب زیبا
اعجاز بدیه گفت سالش — از ذات علیل چو دوا یافت

ولہ

این نسخه که ہست فرزاد نو — گردید قبول ہر خردمند
از غیب صدا رسیده ناگاه — از خویش دوای درد ساز ند

۱۲۷۵ھ

قطعات تاریخ تالیف از نتائج افکار علامۂ عصر لوذعی والمعی وہیم

مولوی عنایت حسین صاحب ساکن شہر لکھنو

هذا الکتاب ام عقود جمان ؎ ام ذا تباشیر الصباح الثانی
ام نخلة من فضة اغصانها ؎ اوراق اغصان من العقیان
ام جنة تجری جداول تحتها ؎ البصار ہا یجنیک من جفقان
ریحانة الفردوس ام ہو معدن ؎ فیہ من الیاقوت والمرجان
بل ذی الحدیقة من ریاض طبیب ؎ فی فنہ یسمو علی الاقران
یدعی بعبد الحق وہو مسیح من ؎ صار الکلم لصارم الاحزان
مہما تشم شمیم حسن مراجہ ؎ تغنیک عن مسک وعن ریحان
الفاظہ سحر حلال کلہا ؎ وکانّ معناہا سلافة جان
قد ابدعوا فیہ نید کرہ ؎ علاج الامر بالاعضاء للانسان
لسرور مصنف من حبرہ ؎ فی نظم ترتیب وحسن بیان
فکرت فی تاریخہ ماموراً ؎ والبال فی البلبال والاشجان
قد قال روح القدس فی اذنی اذن ؎ قل عالجوا الامراض بالابدان

وله

۱۳۱۵

علی الندا اجز لہذا الفتی ؎ باہداء تصنیف تجتلیہ
وکافیک فی عظمة ذی الرسالة ؎ فمن یجتنبہا لقدر یحبیہ
لعضو الاناسی فیہا علاج ؎ لینجی من السقم من یعتریہ
لقد فاق فی الطب اربابہ ؎ ومن سارہ الرب قد یصطفیہ
حقیق برضاہ مذ لم یزل ؎ محقق المداواة ذا قد لفیہ

حسین ذکے کریم فیارب ؎ لیسر لہ کل ما یبتغیہ
بناوی مناولت تاریخہ ؎ باعضائہم عولج الناس فیہ

خاتمة الطبع

منت بی منتہا مر خدا را کہ حکیم برحق است وشافی مطلق مرکب ساختن مفردات استقصا کرشمۂ ابداع اوست وہرچہ از ضد و نقیض در عالم است حسن اختراع او وصلوٰۃ بے حد و تسلیمات لا تعد تحفۂ بزم ہدایت تمکین او باد وشمع انجمن فیض تزئین او کہ رنجوران درد معصیت را شربت شفاعت نواخت و بعلاج مبتلای اشتلای ثقافت ضلالت پرداخت اما بعد مخفی مبادکہ مقالۂ لاجواب وعجالۂ فیض نصاب نسخۂ موسوم علاج الابدان نام من تصنیف طریف و تالیف شریف عمدۃ العلما مستند الحکما ارسطو فطرت سراپا حذاقت محسود اقران در کمال فن مولانا عبد الحق بن ابو الحسن در مطبع مرجع عملیان و مشہور منشی نول کشور واقع کانپور بسرپرستی معلی القاب و عالیجناب ذو المجد والمحاسن منشی پراگ نرائن صاحب بہادر گوما لک مطبع دام اقبالہ باہتمام منصرم کامل منشی بھگوان دیال صاحب عاقل ایجنٹ مطبع بماہ جولائی سنہ ۱۹۰۶ء بار پنجم پیکر طبع پذیرفت و گل سعی کار پردازان بو عملی منشی بر شاخ تمنا بشگفت

هوالشافی

تاریخ طبع از مخزن عدیم المثال مورخ کامل

بارِ پنجم یہ علاج الابدان
فضلِ خالق سے چھپا کیا اچھا

سالِ تاریخ مین عاقل مین نے
نسخۂ صحتِ جسمی لکھا

سنہ ۱۳۲۶ ہجری

منشی بھگوان دیال صاحب عاقل ایجنٹ مطبع

معالجات طبیہ علاوہ ازانت نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی مین تصنیف حکیم امان اللہ خان زمانہ جنگ۔

قرابادین ذوکائی فارسی مصنفہ حکیم محمد شاہ خان اردو ترجمہ حکیم ہادی حسینخان مرادآبادی

انیس الاطبا تالیف حکیم مولوی محمد صادق علی

مجربات اکبری اردو ہر مرض کے نسخے اردو ترجمہ حکیم احمد علی سہارنپوری۔

طب نبوی جسکا ہر مومن کے لیے اکسیر اعظم جو آفتاب رسالت نبوی سے ماخوذ از اکرام الدین۔

علاج الامراض اردو طب کی مشہور کتاب مترجمہ حکیم ہادی حسین۔

رسالہ قارورہ و شناخت رنگ و قوام و رائحہ بول مین عمدہ رسالہ مولفہ حکیم غلام نبی۔

مرکبات احسانی بطرز قرابادین ہر مرض کی تشخیص بہ ترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی۔

اکسیر القلوب ترجمہ اردو مفرح القلوب جو تصنیف حکیم محمد اکبر

مترجمہ حکیم محمود زکریا

کیمیای ظاہری ترجمہ قرابادین قادری مترجمہ حکیم ذکریا

مجمع البحرین یک کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری مین ہے جامع مطالب ہے ایسی عنوان کی کتاب آج تک تالیف نہین ہوئی جو جامع کمالات حکیم محمد عبدالرحمن خان رئیس پیالہ ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ نے یادگار چھوڑی۔

ذخیرہ خوارزمشاہی کلیات و معالجات طب مین اصلی وہ مشہور کتاب جو زبان فارسی مین تصنیف حکیم اسمعیل بن حسن بن محمد احمد الحسینی جرجانی ہے اسکا ترجمہ اردو مین نہایت صحیح حکیم ہادی حسینخان مرادآبادی نے بہت سلیس اردو عام فہم مین کیا تین جلد ہین۔

۱۔ حصہ اول و دوم و سوم و چہارم

۲۔ پنجم و ششم و ہفتم یکجائی

۳۔ جلد ہشتم و نہم و دہم یکجائی

ترجمہ اردو قانون شیخ الرئیس بو علی سینا کے جلد اول کلیات فن طب

بجان دارو توفیق امتزاج بخش چہار تخ و مزاج

رسالۂ غریب و عجالۂ عجیب حاوی تراکیب مجربہ طبیہ خلائق العلاج



تصنیف لطیف واقف رموز حکمت کامل تجربت حق آگاہ حکیم امان اللہ

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع کانپور طبع گردید

مترجمہ مولوی غلام حسین۔

تریاق مسموم نسخے مختلف اقسام سانپون کے علاج مین مع ان کی شکلین اور مقام اور مقام ان کی پیدائش کے مولفہ حکیم محمد جلال الدین احمد۔

طب یوسفی مع مجموعۂ چند رسائل یعنی ۱۔ رسالہ نبض ۲۔ رسالہ قارورہ ۳۔ رسالہ ستہ ضروریہ ۴۔ رسالہ مقطعات یوسفی ۵۔ رسالہ ماکول و مشروب ۶۔ قصیدہ در حفظ صحت ۷۔ رسالہ بحران۔

زاد غریب غربا اور مسافرون کے لیے نادر نسخے تدابیر معالجہ ہر موسم کی رعایت سے کوڑی کی دوا اور لاکھون کا فائدہ بخشتی ہے مصنفہ حکیم صادق سلیمان خلف حکیم شریف خان

علاج الامراض مولفہ حکیم محمد شریف خان مع رسائل ستہ ضروریہ

کتب طب اردو کی

تشریح الاسباب معروف بہ مظہر العلوم مع نقشہ بروج فلکی مصنفہ قاضی الٰہی بخش۔

رسالہ زبدۃ المفردات و نظم یارق مولفہ حکیم سید علی حسین۔

مفید الاجسام مع فوائد عجیب ہر قسم امراض کے نسخے مولفہ حکیم سید تفضل علی نیشوداگرد

علاج الغربا

مظاہر العلاج

قانون عصرت

ترجمہ طب اکبریہ ترجمہ تمام خوبی سے ہوا ہر ایک مطالب و تحقیق کو صاف محاورہ زبان اردو مین لکھا ہے نام تاریخی رسالہ مظاہر العلاج مترجمہ حکیم محمد حسین

قرابادین شفائی اردو مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی

تحفۃ الاطبا اسم بامسمی ہے مولفہ حکیم سید مشرف حسین حیرآبادی۔

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر روان تحیت جل شانه که غذای ذکر خویش را ماده حیات قلبی و دوای فراموشی غیر را علت رانع علل و
امراض روحانی گردانیده گوارا شیرتری که کام سعادت را ذوقی از فرو طبع هدایت را نفس تهمتر بخشید و ستایش
حاذقیست رانق کو دار الشفای ملت مصطفوی را بنا نهاد مریضان کفر و علیلان جهل را ترکیب قرار و
تصدیق و معجون علم و عمل را صحتی ابدی و شفای سرمدی کرامت نموده بسود مند نمود دوای که رنگ شک و شبهت را
برقرار داده و قد خمیده همت را بلندی بخشید الهی بکمال الطاف آل عباد الشافی جلال حکمای عزت و الایت
که تریاق محبت آن و دوای ابجد نوش دارو اخلاص اتحاد ان اقدس مستقیان خراب عمل را به تقاطر سحاب
قناعت سیراب و لب رعبتان مانده عمل را باشتغال نایره میدان خواهش شاداب گردانید و ایزد توانا ناتوان
دانش و آگهی را نیروی کافی و یارای کامل لایزالی داراد که قساوت قلوب را بهمین حمد و نعت علاج نموده
با نفراغ خاطر از عارض بردارند احساس زمان از منابی نمایند بر رای روشن ضمیران این فن پوشیده نماند
که آئین جلاب و قوانین مسهل ارباب به احتیاج ملاحظه مزاج و ضعف قوت طبائع و حرارت و برودت فصول
و سایر غموض آن به سیاری احدی زبان قلم روی صحیفه نگردیده از کمن ضمیر بمنصه تقریر و تحریر بسبیل الهامی چنین
علاج انتقال نموده و برخی از آن در کتب بسبیل تشتت و پراگندگی در اثنای تاویل و مباحث دیگر
لباس پوشیده چون همگی همت والا نعمت مرشد کامل آگاه دل بادشاه جاه انجم سپاه تخت نشین

اورنگ صاحبقرانی چراغ دودمان گورکانی ظل الله جهان پناه آنکه زمان سبحان افلاک دکار فرمایان
هفت اقلیم مرکز خاک در وصف جلالش بدین مقال تبرنم است ع که جهانگیر شاه ظل الهی است آئینه
خدای تمامی ع سلطان سلاطین خاقان خواقین شمس افلاک خدیو مرکز خاک معز جهان پناه زینی منشاء ارضی
نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی بر آن مبسوط است که اهل فضل و افضال در درگاه ملائک
سپاه بتحصیل فضائل اشتغال نموده هر یک نور دانش و دریافت تلطیفی کنند که بعد قوتی از آن دولت
پایدار بر روی روزگار بماند لاجرم پرستار عقیدت گزین از هفت پشت خانه زاد ارادت آئین امان الله
خاطب بخانه زادی فیروز جنگ ابن مهابت خان خان خانان سپه سالار زمین غیور بیگ غفر الله معتقدا مزاج دانی
و رضای شناسی خدای مجازی و خدایگان حقیقی بقدر همت و حبس شرط را مصروف افاده خلائق و افاضه اتمام
نموده بتالیف این فوائد و ترتیب این قواعد که چون بنات النعش پراگنده بود در سنه ۱۰۳۶ هزار و سی و شش والف
پرداخته شمل عقد پروین مجتمع ساخت و مسمی گردانید به **ام العلاج** و مرتب بر مقدمه شش باب شصت و فصل و
خاتمه انار الله بانظار العین و افاض الله ابرار العالمین **فهرست کتاب ام العلاج** **مقدمه** در بیان رنگ
و احتباس **باب اول** در احوال اخلاط و لینت طبیعت و احتباس طبیعت و انضاج دادن و جلاب و
موانع اسهال و وقت اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت درین باب ده فصل است **فصل اول**
احوال اخلاط از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در احتباس طبیعت یعنی قبض طبیعت
و سبب آن **فصل چهارم** در انضاج و قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در موانع اسهال **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسبابی که بسبب آن دادن جلاب واجب میشود **فصل هشتم**
در تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار برند **فصل نهم** در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل یاد دهند **فصل دهم**
در کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد **باب دوم** در منضجات
اخلاط و ادویه مفرده مسهل اخلاط و ملین البطن و مخرج ثفل و ادویه مبدرقه و داروها که بطریق اخلاط را میکشند و
بطریق اسهال میکنند درین باب یازده فصل است **فصل اول** در منضجات و منضج عبارت از آنست که معتدل
بسیاره قوام اخلاط را **فصل دوم** در منضج خون محترق **فصل سوم** در منضج صفرا **فصل چهارم** در منضج بلغم **فصل**
پنجم در منضج سودا **فصل ششم** در ادویه مفرده مسهل صفرا **فصل هفتم** در ادویه مسهل بلغم **فصل هشتم** در ادویه مفرده مسهل بلغم
فصل نهم در احوال ادویه مسهله سودا **فصل دهم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد **فصل یازدهم** در ادویه مفرده که

ومخرج ثقل فصل دوازدهم در ادویه مفرده مبدرقه مسهلات فصل سیزدهم اندر آنکه دوا ربا خلطها
را که استفراغ کنند چگونه بجوشیدن کشد فصل چهاردهم در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بچه عمل طریق اسهال
میکنند فصل پانزدهم در تدبیر بعضی ادویه مسهله باب سوم در طریق پختن جلاب و مخزرات ذائقه
و اغذیه مناسب اخلاط اربعه و طریق دادن جلاب درین باب هشت فصل است فصل اول در طریق
پختن جلاب فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب فصل سوم در مخزرات ذائقه
فصل چهارم در اغذیه مناسب اخلاط اربع فصل پنجم در دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم
در طریق دادن جلاب صفرا فصل هفتم در طریق دادن جلاب بلغم فصل هشتم در طریق دادن
جلاب سودا باب چهارم در آنکه اسهال را کی باید باز داشت و تدارک و علاج حالها که در
استفراغ پدید آید و اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج دواهای مسهل که کار نکند درین باب
چهار فصل است فصل اول اندر آنکه اسهال را کی باید باز داشت فصل دوم در تدارک علاجها که
در استفراغ پدید آید فصل سوم اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند فصل چهارم در علاج آنکه دوا
کار نکند باب پنجم در آنکه دارو با مسهل با ال تنقیه چگونه دهند و هم دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف
خوران چون افیون و بنگی و شرابی و جلابی دادن بمردم زخمی و آنها که تب دارند و دادن جلاب
بحوامل و درین باب شش فصل است فصل اول در دواهای مسهل که با اطفال دهند فصل دوم
در دادن جلاب بکودکان و پیران فصل سوم در دادن جلاب بکسانیکه عادت افیون بخوردن کیف
دارند چون افیون و بنگ و شراب فصل چهارم در دادن جلاب بمردمی که زخمی باشند فصل پنجم در
دادن جلاب بمردمی که تب دارند فصل ششم در دادن جلاب بحوامل باب ششم در قانون
ادویه مسهله و مقدار شراب و مرکبات آن مشتمل بر بیست فصل است فصل اول در قانون ادویه مسهله
و مقدار شربت آن فصل دوم در شرائط رعایت و مراعات ترکیب مسهل فصل سوم در تحقیق ادویه
مسهله فصل چهارم در ذکر معاجین مسهل فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل فصل ششم
در نقوعات مسهل فصل هفتم در سفوفات مسهل فصل هشتم در سوقات مسهل فصل نهم
در سکنجبینات مسهل فصل دهم در ایارجات مسهل فصل یازدهم در مطبوخات
فصل دوازدهم در اطریفلات مسهل فصل سیزدهم در جوارشات مسهل فصل

چهاردهم در شرابهای مسهل فصل پانزدهم در اقراص مسهل فصل شانزدهم در تدبیر شافهای
مسهل فصل هفدهم در تدبیر حقنهای مسهل فصل هیجدهم در طلاهای مسهل فصل نوزدهم
در ادویه مسهل اسرار اطبا فصل بیستم در تدبیر ساختن بارد الجبین خاتمه در لطائف مسائل مسهل اخلاط
اربعه بطریق کلی مقدمه در بیان استفراغ و احتباس استفراغ عبارت از بیرون مواد و فضول بدن است
و احتباس عبارت از ماندن مواد است در بدن استفراغ بهفت قسم است اولا انواع آن اینست
اول قی کردن دوم خون بیرون کردن و این بر شش وجه بود اول فصد دوم حجامت سوم انگندن علق
چهارم شرط زدن پنجم در ادرار طمث و نفاس ششم رعاف سوم راندن شکم و این نیز بر شش وجه است
اول خوردن دارو و مسهل دوم ملین سوم شیاف نهادن چهارم حقنه کردن پنجم طلا در شکم کردن
ششم گرفتن چیزی در دست چهارم راندن بول که ادرار آن را گویند و این نیز بر چهار وجه بود
اول بخوردن چیزی مدر دوم با حقنان سوم بطلان چیزی بر حوالی آن چهارم استعمال چیزی در راه
احلیل بگذاشتن پنجم چکانیدن پنجم اوردن عرق و آن نیز بر چهار وجه است اول بخوردن چیزی
تن نگاهی سوم ریاضت غلیظ چهارم گرم پوشیدن تن و این بر پنج قسم استفراغ بر دو قسم است طبیعی
و غیر طبیعی بر دو نوع است ضروری در جمیع اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاطی و طمث و نفاس از مجاری
نفاذ و ضروری در بعضی اوقات مسهل حماح و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبیعی مثل اسهال در حارت و ادرار بول
و عرق و طمث که باز آید بود از حد طبیعی گذشته و جدا احتیاج با حتیاج ظاهر است که بدن را چاره نیست از
نگاه داشتن جدا و مرمل تا تحلیل و جبر و حسن نباتات و احتیاج با استفراغ آنست که ماکولات و مشروبات
با انضمام جزء بدن نمی شود بلکه از هر غذایی و مشروبی فضله واجب الدفع در بدن می ماند که بدفعه بعضی طبیعت
قادر است بطریق معتاد بول و عرق و طمث و بعضی ارواحات غیر محسوس و دفع می نماید بعد از آن قبیل است که
بعضی طبیعت بر دفع آن قادر نیست و چون در بدن باقی بماند و کیفیت ظهر رساند و عفونت پذیرد امراض
و اورام شده و ثقل بدن شود و این هنگام طبیعت محتاج می شود بر دفضول محتج را پیش از آنکه اثری بدان
ظاهر شود دفع کند خصوصا در بدن با حتی که ریاضت و نقب جایز و از خوردن غذاهای کثیر الفضول خود
را نگاه ندارد پس تا چاره است که نقصان احوال بدن نمایند اگر فضول بدن بر وجه بیجا دفع می شود معلوم است
که اینها در تقوی بجا آری نیست اگر از حال طبیعی برگشته باشد سبب آن معلوم نماید و بازالهٔ آن مشغول شود چه تبع مسط

مرضی دارد اگر چه بیند که طبیعت بجنبش شده و براز بر قدر عادت نیامده مبادرت همان ست بر دفع آن و همین
در بول و دیگر فضول **باب اول** در احوال خلطها و لینت طبیعت و احتباس طبیعت و منضج دادن
جلاب و موانع اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت دوران و ده فصل است **فصل اول** در
احوال خلطها از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در احتباس طبیعت و سبب
آن **فصل چهارم** در منضج قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در اسهال و موانعات **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسباب که بجهت آن دادن جلاب واجب شود **فصل هشتم** در تدبیر
که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاهدارند **فصل نهم** در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل باید دهند **فصل**
دهم اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد **فصل**
اول واجب است بر طبیب که اول بداند که خلط چیست و چند است میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بچه طریق فرق
توان کرد باید دانست که خلط رطوبتی است اندر تن مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامهای که میان
ایشان تهی باشد چون معده و سپرز و زهره و این اخلاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد و بعضی
بد آنچه نیک باشد آنست که اندر تن مردم افزاید و طبیعت ماده حاذق در وقت حاجت بدان محتاج گردد
و آنچه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این که تن را از وی پاک کردن واجب است بداروهای
مسهل و جمله خلطهای اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این اخلاط در بدن مخزون است
مخفی نماند که هر چند خون خلطی نیست که آن را بادویه مسهله توان اخراج باید کرد لیکن شمه از احوال خون
که شریف ترین ست از اخلاط درین مختصر بطریق اجمال بیان می نماید چون طبیعت گرم و تر است و هر خوردنی که
خورده شود آن وقت غذا گردد که خون شود و خون طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سطبری و تنگی معتدل
باشد و سرخ و شیرین و خوشبوی بود و چنین خون از جگر معتدل خیزد و از غذای معتدل اما منفعت خون آنست
که تن را پرورش نماید و از حرارتهای او قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد تا هر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون
غیر طبیعی دو گونه یکی آن باشد که مزاج او بگردد و تباه شود چنانکه گرم و تر شود یا سرد و تر تا آنکه چیزی بوی بیامیزد دوم آنکه
صفرا یا سودا فزونی یا بلغم فزونی یا دیگری بیامیزد و آن را تباه کند بدین سبب بوی و رنگ
و مزه او بگردد و بلغم بر دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی غذای است خام که حرارت عزیزی و قوت طبیعی
آن را تمام نگوارند باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت هاضمه قوی گردد بگوارد

و غذا سازد و از بهر آنکه چون خاصه است با پخته رنگ او سفید باشد و سطبرتر از خون باشد و هیچ مزه ندارد و تن
او بقیاس چون صفرا سرد باشد و دیگر را رنبار که و تقاضای بلغم را جایگاه خاصه پدید کرد چنانچه صفرا و سودا
را اندر تن بر همه مردم پراگنده گشت همچنان از بهر آنکه بلغم طبیعی میان خون است و تن را حاجت باید
ضروری بسیار است یکی آنکه هر گاه سببی افتد که غذا با خود نرسد نزدیک هر اندامی چیزی حاصل از تن
باشد که حرارت اصلی و قوت هاضمه هر اندامی را است روی بدان آرند و آن را تمام بپزد و بگوارد و غذا سازد
گردد و حاجتها مذکوره و سودا و صفرا نیست و حاجتهای بلغم از آن بیشتر است که درین مختصر بگنجد بنابران
همین دو حاجت معلوم باید دانست که هر گاه حرارت کبد کمتر یا ضعیف و قوت هاضمه سخت ضعیف بلغم بسیار تولد کند چنانچه
اگر غذاهای سرد و تر بخورد و بلغم غیر طبیعی چهار گونه بود یکی سخت و تنگ است که انرا مائی گویند دوم سطبر است که آنرا
مخاطی گویند سوم چون آبگینه گداخته است آن را زجاجی گویند چهارم سطبرتر از همه است آن را جصی گویند
جصی از بهر آن شود که اندر بند گاه باز نماید و آنچه به صفرا نسبت اندوه خرج شود باقی بماند و مزه بر یک ... دیگر گردد
اما آنچه شکننده ترست شیرین باشد اگر حرارت اندک باو رسد از آنجا ... شود چنانکه آب میوه یا شیره از حرارت
بجوشد و ترش شود که حرارت قوی تر اندر وی کار کند و چیزی سوخته بادی بیامیزد و آن را شور کند و آنچه سطبر شد
سبب سطبری او دخانی است و اگر سبب دیرماندن سطبر شود و صفرا سوخته بادی بیامیزد در وی کار کند مزه
تلخ باشد و اگر سودا بادی آمیزد مزه آن ترش بود عفص باشد که ... اگر همچنان خالص بماند سرد و تر
از همه انواع باشد خلط صفرا نیز بر گونه است یعنی بر دو وجه است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلطی است تر
و گرم و سبکتر از بهر آنکه وی کفک خون ست و رنگ خاصه او زرد است و طبع او گرم و خشک است و مزه او
تلخ است و تولد او اندر جگر است چون از جگر بیرون آید بعضی از وی با خون اندر رگها بگذرد بجهت دو مصلحت
یکی آنکه اگر چه خون خلط روانست صفرا از وی روان تر است و اندر تن مردم گذرهای باریک بسیار است
پاره صفرا با وی آمیزد و در مجاری دقیق برد و خون و سبب تری بدان گذرهای تنگ رگها باریک نفوذ تواند کرد
بعد از آنکه خون را از آن مجاری گذرانیدن بحرکت ... یا آبی که ... غلط ... رفته برگشته
بکبد می باید دوم آنکه با اندامی که اعتدال او است که بهره تمام برابر از صفرا با خون آمیخته غذا یابند و شود چون
شش که مجاری آن را ... گویند فائده دیگر از صفرا آنکه او را خزینه ایست با جگر پیوسته و آن زهره است
تا اندران خزانه خلطها که رجوع شود از بهر دو کار یکی آنکه زهره از وی ... که غذای او صفرا با نمک باشد

تا تحت این خزانها غذای خویش باز کشد خون که با وی آمیخته باشد نباید دوم آنکه تا بهی صفرا با خون اندر
همه تن پراگنده نشود اگر برفتی اندر اندامها بباید که غذای آن صفرا باشد از اعتدال بیرون شدی و همیشه مردمان
دهان تلخ بودی و همه سلول جلت یرقان شدی دیگر آنکه این صفرا که در زهره گرد میشود از وی بهره‌ای
فرود می باید رود و بار را از بلغمها سطبر از خلطهای شود تیزی آن غلظها مقصود اغبری دیگر نام روم بحالت بر
خیزند و بباید دانست که تولد این خلط بیشتر اندر وقت خشم و اندر فصل تابستان خاصه مردم جوان را که کار یا
رنج کنند و درا ودست با چیزهای گرم خشک نمایند و در خون و این صفرا تا چندانی بود که پایه با خون اندر دماغ گردد
و با اندامها برسد و آنچه باز ماند در زهره شود و از آن بردهای فرود آید طبیعی بود هرچه کمتر یا بیشتر باشد از این سبب
بیماری شود و غیر طبیعی است و چنین با اندر گرمی و خشکی از اندازه بیرون نشود و لیکن یا دو تا آمیزد و طبیعی باشد آنرا
طبیعی یک و آنست که با رطوبتی یا بلغم زرد رنگ او زرد بس باز بس تر باید حرارت او نیز کمتر بود و هرگاه که از
خون تمام جدا نشده باشد سرخ او سرخ باشد و طبیبان آن را احمر گویند و این هر سبب بعضی غیر طبیعی باشد و با
گرمی نبود که صفرای خالص باشد و هرگاه که بلغم سطبر با وی آمیزد و هم حرارت او کمتر بود و هم سطبر بود مثل زرده
خایه مرغ و طبیبان آن را محه گویند نوعی نوعی از صفرا است که تولد او اندر معدهای گرم باشد و در رد لون سبز بود [illegible]
کنند تا طبیبان آن را کراثی گویند از صفرا کراثی تنها تولد کند از بهر آنکه طبیعت آن را زود از معده دفع کند
قی یا با سهال و باشد که این کراثی [illegible] گونه دیگر از صفرا با سبز و بسوزد و برنگ و طبع زنگار شود و طبیبان
آن را زنگاری خوانند و بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زهر بود و کشنده است و باشد که نوعی از صفرا
بسوزد و سطبر و سیاه بود آن را صفرای سوداوی گویند چون سیاه باشد و رویش و نیز ترش و گس گردد
آن نگرد و زمین را بجوشاند و هرجای که بگذرد بسوزد و مجروح شود یا از همه تیزی زنگاری از این تیره‌تر
باشد حال این و حال زنگاری همچون چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند هرگاه که چوب نیم سوخته شود و هنوز اندکی
تری با وی مانده باشد انگشت شود و چون تمام سوخته شود و هیچ تری در وی نماند خاکستر شود و برنگ سپید
و صفرا زنگاری همچنین از سیاهی اندر گذاشته باشد تا برنگ زنگاری باز آید و این غایت از سوختگی باشد
لاجرم علاج پذیر نباشد به هیچ وجه خلط رابع سودا است و آن نیز بر دو گونه است طبیعی و غیر طبیعی در وی
خون نیست و بدین سبب سطبرتر و گران‌تر از وی است و لیکن مثل طبع زمین است سرد و خشک و رنگ او
سیاه است و مزه او آمیخته است از شیرینی و ترشی و فراهم کشیدگی و تولد او اندر جگر باشد چون از جگر جدا شود

اندر وی با خون اندر رگها برود و از بهر دو مصلحت یکی آنکه بهره بعضی اندامها اندر وی است که غذای آن [illegible]
که غذای ایشان خون میباید که باشد که بهره تمام از سودا با وی آمیخته بود و آن استخوان است دوم آنکه خون
بر وی قوی گردد هرگاه که با اندامها رسد و غلیظ گردد و در سپاه و نیابد اندامها بر جای بماند چنانچه پیچ پیچ است که
استی محکمه [illegible] اندر به تنی از بهر آنست تا این پایدار باشد و سودا طبیعی همین [illegible] دیگر بباید دانست که
هم چنانچه صفرا را خزانه ایست که اندر وی گرد آید و سودا را نیز خزانه ایست برابر جگر نهاده و آن سپرز است یا
اندر وی گرد آید از بهر آنکه سپرز اندامیست که غذای او سودا باید که باشد تا این اندامها غذای خویش نیابد دیگر آنکه
همه سودا با خون اندر همه تن آمیخته نشود و فائده دیگر آنکه مقداری سودا از سپرز جدا شود و از راهی که میان هر دو
است تا سر معده راهی قوی کند [illegible] و از وی غذا [illegible] بتدبیر آفریدگار عز و جل و اگر این سودا اگر
آن قدر باشد که خون را قوی کند و با خون برود و اندامها از وی نصیب خویش برگیرند و باره‌ای سپرز بر آید و آنچه
که مرا او است بکند طبیعی باشد و هر چند از این اندازه افزون‌تر یا کمتر باشد غیر طبیعی بود بیماری خیزد و تولد سودا
بیشتر اندر فصل خریف باشد و در سن کهولت که این سودا از غذای سرد و خشک خیزد خاصه که [illegible] غذای غلیظ
سخت که ناریج کند **فصل دوم از باب اول** در لینت طبیعت هر روز مراتب طبیعی بر از دو نوع است
[illegible] غذای [illegible] گردد بسبب عادت متغیر شود و بعضی باشد که روز یک نوبت زیاده [illegible]
[illegible] پیدا کند و [illegible] گردد و ضعف بدن و خشکی اعضا پیدا شود و چون متمادی شود [illegible] هلاک کند
سبب ضعف [illegible] باشد و یا خوردن غذای نرم [illegible] یا دفع سودا [illegible] علاج مشغول باید شد
[illegible] تا قابض مثل [illegible] وتابلیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خشک خاکستر چوب [illegible]

سیب مقشر شیره نبق رائب خرنوب خفرم بلوط با نطلا بریان کرده بآن جزآن کشری پخته سویق بسیب سویق
نبق کمتر مطبخات گوشت ارنب سماقیه خفرمیه حماضیه رمانیه سفرجلیه مصلیه عدسیه جوز سروج کاورس اذخر
الاخوین ورق زر مصطگی کندر نشاسته بارتنگ طراثیث اقاقیا انجبار الغوفرخس بزر لسان الحمل بذر کشوث
بریان تخم کراث بریان طین شاموش طین اصفر و امثال آنها و چون احتیاج زیاده شود سفوفات قابض مثل
سفوف خرنوب و سفوف انار دانه و سفوف طین مختوم دهند **فصل سوم از باب اوّل** در احتباس
طبیعت ست یا ضعف واقع بود یا قوت ماسکه یا هاضمه ضعف اما بیشتر آنست که ضعف یا هضم سبب لین طبیعت
شود یا سده ضیق مجاری امعا یا از جهت غلیظ ماده یا فرط تحلیل و یبوست ثفل یا عدم احتباس یا احتیاج
در دفع ثفل همچنانکه در قولنج میباشد یا دفع طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر امثال این حالات همچنانکه مزاج
معده و جگر و روده ها گرم شود و نشف رطوبات کند و فضله بر دفع صاحبی گردد یا غذا اکثر از عادت خورد پس تفحص
این اسباب باید نمود یا بازاله سبب مشغول شوند اگر سبب آن قوت ماسکه باشد و غذاهای قابض شود یا دوای
چرب بخورد آب و پالوده و حلواهای به روغن کنجد داشته باشد تلیین طبیعت نماید و در غذاهای اسفناج و چقندر
داخل کنند و تمر هندی ترش سازند تا میسر شود از اغذیه نرم تجاوز نماید و اگر با اینها طبیعت نرم نشود بخیره
بنفشه و گلقند و تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت و ترنجبین شکم نرم نماید و ضعف یا هضم را مقویات معده مثل
نوش دارو و جوارشات تقویت کند و مقویات بر معده طلا کنند و آنچنین حجر الشیم بر محاذات معده و در تقویت
معده و هضم دخل تمام دارد و اگر از سبب لزوجت خلط و غلظت باشد سکنجبینات و مقویات و ملطفات و
مقطعات ازاله نمایند و اگر طبیعت سرد باشد شیره خشکار اند داخل غذا نمایند و اسفاناج در نخود آب اندازند
و عسل و زنجبیل پرورده مناسب است و اگر احتیاج زیاده شود شیافات خیار شنبر یا شیافی که از نمک سنگ
و گل خطمی و صابون و شکر ساخته باشند بردارند و اگر از آن احتیاج زیاده شود حقنه نرم کرده روده را از ثفل
پاک سازد آب سپوس و آب برگ چقندر و روغن کنجد و شکر سرخ و ترنجبین و نمک ترتیب نمایند و اگر بلغم
بسیار باشد آنکامه و بوره ارمنی داخل کنند اگر تمام بدن فضول باشد لایق آنست که خلط غالب دفع کنند و
اگر خون باشد اکحل بگشایند اگر سن زمان و وقت مساعدت نماید و الا حجامت کنند از صدغین و ساقین که
قائم مقام فصد است و اگر صفرا غالب باشد بآب انار مزین قند و آب تمر هندی و ترنجبین بآب هلیله زرد و
سکنجبین و بآب سرد تلیین کنند و اگر خلط سودا باشد سکنجبین افتیمونی در ب شاهتره مناسب ست و اگر بلغمی باشد

ایارج فیقرا با عسل شیر شده در هفته یکبار یا دو بار داشتن معده و روده و دماغ و عصب را پاک سازد و رطوبتهای معده را
زائل گرداند شربتی چهار درم است ترتیب و مغز خشک دانه کوفته سفید رست صفت ایارج که معده و روده ها و اعصاب
پاک از سوءه سازد و بادها بشکند و شکم و جگر و سپرز بگشاید و شهوت غذا پیدا آورد و ذهن پاک و صاف کند و جوانی
و صحت نگاه دارد و بلغم دفع کند صفت تخم کرفس و انیسون از هر یک چهار درم رازیانه نانخواه اصل السوس
تراشیده و افسنتین از هر یک سه درم مصطگی سنبل و دارچینی از هر یک دو درم صبر سقوطری سی درم ادویه کوفته
بجز صبر بخته و شربتی از دو درم تا سه درم ست اگر صفرا غالب باشد با سکنجبین خورد و اگر بلغم غالب باشد
با عسل و اگر سودا غالب باشد پنج درم افتیمون افریطی داخل تاب بالنگو یا بودینه نهری بخورد و اگر بواسیر
داشته باشد مقل ازرق دو دانگ داخل کند یا سه دانگ داخل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد و صاحب
کامل گویا این دوا جلیل النفع و عظیم القدر است اگر بر وجه لائق استعمال **فصل چهارم از باب اول**
در قضایای قانون کلی در دوا دادن جلاب آنست که بجهت هر عضوی که میدهند واجب است که مراعات العضو و قوت
آن اخراج مواد از آن به طریق که باشد و تبدیل مزاج بعد از آن مزاج العضو آوردن بمزاج اصلی بهر تدبیری
که باشد داخلی یا خارجی و هرگز از رنگ العضو بیرون نشود و به شکستگی نرسد دیگر آنکه در امراض غیر مختلفه مثل تب و اورام اگر
تواند اقتصار بر دوای واحد کند بلکه بر دوای غذائی و الا آنچه مناسب ست در فصل مزاج و سن و عادت تجربه باشد بعمل آرد و شیر
از بادی و اجب العطایا خواهد تا کارش بمراد رسد **قال البقراط** شارب الدواء لا یقطع اسهاله مالم یعطش یعنی
گفته بقراط نوشیدن دوا اسهال را قطع میشود اشتها الیفش تا تشنه گردد **فصل پنجم از باب اول** در موانعات
مسهل و آن نزد اطبا چهارده است ضعف قوت امتلا بر خوردن کودک و پیری گرمای سخت گرم و سرمای
سخت سر ضعف دل و ضعف معده که گوشتی ورم عضلات شکم هزال و تندرستی و باکی تن ضعف روده ها السنج
و آن کسی بود که بجای سین شا گوید با آنکه مسهل از کودکان دور دارند زیرا که مسهل ایشان را از نشو و نمای
یکمال باز دارد و همین از پیران ضعف قوت ایشان و ارد ممتلی الدم جهت عدم نفع مطلوب و ورم کشادن خون
آرد از درون و از اهل تعب جهت حدوث پیش و اصحاب سده قبل از نفع جهت حدوث غشی و پیچیدن
امعاء و دوران سر گشتگی و سستی اعضا و از اصحاب تب قبل از تسکین و از گرم سرما داء العروق جهت
صعوبت حبس دارد و ضعف القلب جهت وقوع غشی و از ضعف المعده جهت عدم قبول دوا و وقوع
غثیان و غشی از ضعف الاحشاء جهت صعوبت حبس و از لاغر و اهل طبیس جهت بیم دق و اصحاب

اعراض نفسانی مفرط بجهت تحلیل روح حیوانی و از مردم فربه بجهت عسر اجابت و هیم سده و از کسی که او را شح
گویند بجهت اعضاء دماغ و از غیبت الطبع و قائلی اسهال و از رب تخمه و ضعف الامعاء مانع باشد و حکماء
یونان طب الیشان پنج استفراغ قوی در مدت حمل منع کنند که بیست روز قبل از طلوع سفر او بی یونانی و بیست و
بعد از آن که در هندوستان است یا نزدهم تیر ماه بیست و نهم امرداد است بواسطه گرمی هوا جایز نداشته اند و حکما
هند در آن وقت هم مسهل نداده و بعضی اوقات اگر با استفراغ قبل از فصد احتیاج افتد طبیعی رخصت بوده
گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاضل بود فصد را مقدم دارند و اگر اخلاط سرد فاضل بود مسهل را بر فصد مقدم
کنند بدانکه مسهل داروی رطوبت بدن را کم می کند شبی روزی شخصی مسهل خورده باشد انگشت نرمی در دست
او نرم شود و آسان بر آید باین جهت است که لاغر و نحیف و ضعیف القوت و در گرما و شهرهای گرم
مسهل نمی دهند **فصل ششم از باب اول** در بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت
جلاب دادن اصحاب را وقت بهار و یا بستر است بهار بواسطه آنکه خلط بحرکت آمده خود مهیا شده باشد که
النفلت آسانی دفع میتوان کرد و مانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه بود لطیف ماده را بحرکت
می آرد مثل تبها و خناق و اورام و بثور اما فصد اولیست از جلاب دادن بواسطه آنکه بهار مناسب
روحست و روح مناسب خون و در آن هوا غیر از خون خلطی دیگر بحرکت می آید الا قلیل و چون بعد از
بهار تابستان است و آن نیز محلل است پس جلاب بهار منفعت می یابد و بیستر است جلاب بسیار نافع
بود بواسطه اکل اقسام فواکه که مواد فاسد بهم رسیده و بعد از آن یا بستر زمستان است بواسطه کثرت سرما که حرارت
متوجه اندرون شود اقسام اطعمه غلیظ خوردنی می شود و بدل ما یتحلل بیع شیء زائد حاصل می شود
و جلاب نیز دافع امراض بهاری شود اما در امراض هر وقت که ضرور می شود بحسب ماده چنانچه در ماده صفراوی
و سوداوی محرق العلل جایز نیست بل دافع آن واجب است و همچنین هم حالیکه خلط سودا از جهت تمادی
ایام زیادتی سن هم سبز ساز جهت آنکه کشیده مهیا شده خصوصاً آنکه در آن ادنی تغیری یافته شود دفع باید کرد از
آنکه از زیاده و احتراق هم سبز سرد و مابقی را نیز محرق می سازد و بواسطه آن غلظ و کثافت گشته یکند پس
آنچه مستعد دفع شود و در حال دفع کنند و از این جهت است که اطبا رفع سودا را ابا لیز تشبیه کرده اند **فصل**
هفتم از باب اول در اسبابی که بجهت آن واجب شود دادن جلاب و آن ده چیز است اول
بدانکه علامات امتلاء ظاهر باشد مسهل دهد بعد از نضج چنانچه پری نبض و سنگینی سر و کمی اشتها از جهت هضم

که در معده باشد و اگر علامات امتلاء نبود و علامات خلط در و ظاهر بود هیچ وجه مسهل ندهد آنجا بمقویات
و تحلیل ضعیف علاج کند دوم قوت باید که اول طبیب ببیند که بیمار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد بدهد
جلاب دهد و اگر ضعف دارد مقویات بکار دارد و علامات قوت و ضعیف در و ظاهر است سوم سن
بدانکه در سن طفولیت و شیخوخیت مسهل منع است بواسطه آنکه طفل را مسهل دهند از یاد بدن
و نشو و نما باز ماند و در شیخ و پیر باعث ضعف و قصار رطوبت و حرارت غریزی گردد و آنچه مسهل بدهند اندک قلیل
کوچک است و شیخ فانی یعنی پیر فرتوت و اگر ضرور شود ملینات بکار برد یا بنطول علاج کند چهارم مزاج باید که
طبیب اول مزاج بیمار بداند تا موافق آن مسهل بدهد چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزهای سرد در نضج و مسهل بکار
برد یا اگر مسهل گرم باشد مصلح سرد داخل کند و همین در سرشت مزاج دیگر حاجت بتفصیل نیست بر حکیم
طبیب ظاهر است پنجم سحنه و آن عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف یعنی گوشت و لاغر نحیف البته
طبیب مسهل نه دهد و اگر ضرر کلی برسد مگر آنکه بیماری سخت باشد بشره آن شخص کشته باشد آنجا
از او و در شخص که بر عکس جلاب ششم امراض بدانکه طبیب باید اعراض مزاج یا
تا بر عکس آن جلاب دهد و اگر بیماری آن قوی باشد و در ابتدا بود و آنجا مسهل نه دهد بگذارد که قوت او
فرو نشود و بیماری در انحطاط آید آنگاه مسهل دهد جلاب بدهد یعنی مخالف مزاج بیمار دهد و موافق قوت بیمار
دهد و اگر جلاب قوی دهد و بیمار قوت نداشته باشد ضرر آن کلیست و همچنین در هنگام بیماری ضعیف دوای قوی
نتوان داد و اگر بیماری قوی باشد جلاب ضعیف دهد فائده نمی دهد ظاهر نشود یا تکرار حاجت شود یا فراوان
بیشتر از نضج باشد هفتم فصل باید که در فصل گرم گرم و در فصل سرد سرد دهد مگر ضرور شود هشتم عادت هر کس
را بخوردن جلاب عادت دارند و جلاب دهد و اگر کسی جلاب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد نهم کار و عمل
جائیکه آهنگر که همیشه در پیش آتش مهیا شده و اکثر رطوبت او تحلیل رفته باشد او را مسهل نتوان داد و اگر ضرور
شود ملین کافیست و همچنین حمامی که همیشه رطوبات او تحلیل رفته باشد او را احتیاج بجلاب نیست دهم بلدی
باید که طبیب در بلدی که حرارت بسیار باشد در آنجا مسهل نه دهد و همچنین در بلدی که سردی بسیار باشد در آنجا نیز
نه دهند و مسهل نه دهد و اگر ضرور شود همراهی ادویه گرم بسیار سازد و در آنجا مسهل بدهد چنانچه از این دو بیت ظاهر
است **قطعه** آن امور عشر باشد شربت مسهل شد لیک کردم آن را جمله در یک بیت بهر و عدد امتلاء
قوت و سن و مزاج و سحنه است بیماری امراض است و فصل و عادت و کار و بلد **فصل هشتم از باب اول**

تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند باید دانست که پیش از دارو پرهیز باید کرد و
طعام و شراب ردی الکیموس نباید خورد و هرچه معده و جگر و رودها را ضعیف کند و زیان دارد پرهیز لازم
داند و از رعنه و از گرسنگی و از رنج و از جماع و هرچه قوت را ضعیف کند یا حال تن را بگرداند از آن دور باید
بود و چیزها باید خورد که سده بگشاید و خلط را صاف کند و اندر مجاری تنگ را تواند گذاشت و ثقل و بلغم را دفع
کند و اگر چه حقنه باشد و آن ساعت که دارو خورد که طعام تمام گوارنده باشد و از معده گذشته و بجگر رسیده
شده باشد و هرگاه که مردم ضعیف و ترکیب ضعیف معده و گرم مزاج را بگرم یعنی دارو یا مسهل احتیاج افتد
و را پیش از دارو به یک ساعت شربت کشکاب یا آب انار شیرین و ترش مالی شکر یا چیزی لطیف باید خورد
پس دارو خورد و هرگاه که دارو خورده باشد معده را بستر قدحها را گرم باید داشت چندانکه طبع مردم از نفرت دارو
ساکن شود پس اندک حرکت میانه باید یعنی حرکت می باید کرد تا دارو کار خود کند و در جنبت حل کردن
آب گرم باید خورد و در مطبوخ آب هیچ وجه نشاید خورد و از بهر آنکه طبیع را مطبوخ رقیق کند و قوت آن را بشکند
و بعد از خوردن دارو حرکت نکند و ساکن باید بود چندانکه دارو در حرکت آید و در داروهای سست هیچ وجه من الوجوه حرکت
نکند تا دارو استفراغ تمام نکند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد دیگر آنکه معده گرم باشد و صفرا در معده میریخته باشد یا
پرهیز بسیار کرده باشد و یا از تاخیر طعام و شراب صفرا در معده میریخته باشد و صفرا در معده میریخته پس آنکه دارو بکار
آید اندک مایه نان اندر شراب انگوری ترید کرده بخورانند تا هم قوت مردم بجای بماند و قوت دارو هم شکسته نشود و اگر
دارو خواهد خورد در طعام او نمک بسیار نکنند اما نفقتن اندر گرمابه چند روز پیشتر دارو و غذاهای لطیف کند و سانتر
اسهال گرداند پیش از آن لحظه که دارو خورد اگر اندر گرمابه رود و بیرون آید صواب باشد چون آید چندان جنبش کند که اثر
از گرمابه و عرق آمدن نشست گرمابه زائل شود دارو خورد پس آنکه دارو در گرمابه برود و در زمستان که جای سرد خورد
آنجا را گرم دارد و هرگاه که دارو تن را پاک نکند سه روز تا چهار روز پیوسته اندر گرمابه همی باید رفت تا باقی فضلها که اندر وی
پوست باشد پاک کند و چون دارو خورد باد قراقر تولد کند و اجابت نشود چیزی قابض چون به و شراب انار و گل
شکر باید تا اندک خورد تا معده را قوت دهد و پیش از مسهل سه روز تنقیه کند و صواب بود تا سر و شش گشتن بازدارد و چون
از خوردن دارو باز بیرون آید تفتیش را از رنجها و اینجه ضعف آرد و هم غم و دلگیری و غضب نگاه دارد و جماع
بتر از همه حالهاست و از حرکتهای قوی و اینجه ضعف آرد و عرق آرد و از شراب و مستی خود را نگاه دارد
و غذاهای سبک و لطیف زود بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار نباید خورد و هیچ بگوارد سیر کرده

باید خورد و از پس دارو رفق و مدارا و آسایش باید کرد و هرگاه مردم بسلامت از دارو فارغ شود اگر تر طوبت
است تخم حب الرشاد یا تخم کتان مقدار ده درم اندر شربت گرم بخورد چنانچه اسپغول با شکر می خورند اگر نامرد
سردی غلبه دارد حب الرشاد با روغن زیت چرب کرده در شربت بخورد و اگر دارو خوار محرور و صفراوی
باشد اسپغول اندر شربت بخورد اگر تشنگی غلبه کند اسپغول را با روغن گل یا روغن بنفشه چرب کرده در شربت
بخورد و اگر مزاج معتدل باشد بعوض اسپغول تخم شاه بسفر باشد و مردم معتدل و خشک مزاج را کشکاب جو
دارو سخت نفع باشد بواسطه آنکه کشکاب اختیار از بقیه دارو که مانده باشد بشود و خشک دارو را تدارک
کند و اگر اندکی از دارو در معده مانده باشد و بوی دارد از روی ظاهر شود و جلاب با شکر بخورد و اگر دا تخم جو تخم بلنگ
[illegible] از صمغ اندر آب انار شیرین بریزند و همچنین اسپغول بریان تخم شاه بسفر بریان کرده و شراب خوردن
پس از دارو پسندیده نیست و هم قولنج باشد و اگر اثر اندر جهای بوی دارو از عرق و غیره ظاهر شود بدین
را در گرمابه بیمه خوشبو شوید مثل سعد و پوست ترنج کوفته بمالد و اگر از گرمابه لذت یابد دلیل نظافت و اگر
لذت نیابد تا سه روز پرهیز شود زود دیر آید که ضرر دارو و دلیل یعنی نیست و چون حب سود [illegible] و همچنین [illegible]
دفع سودا [illegible] همچنین در حب بلغم دافع البلغم چو شاید [illegible] دافع بلغم [illegible] **فصل نهم از باب اول** در
نگاه داشتن قوت کسی که مسهل با وی دهند باید دانست که اخلاطی استفراغ آن میکند اندک است یا بسیار اگر
اخلاط بسیار باشد و قوت ضعیف باشد هیچ حال دارو قوی که تن را بیکبار پاک کند نشاید داد و لیکن استفراغ آن
بداروهای سبک و لطیف باید خورد بدفعات باید کرد و در میان دو استفراغ غذا لطیف باید خورد تا قوت
نیفزاید و عوض غلطی شود که با استفراغ اول کم شده باشد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک باشد یکبار
استفراغ باید کرد بداروهای که موافق آن باشد و هرگاه قوت قوی باشد و خلط بسیار باشد بداروهای
قوی بتدریج مراتب استفراغ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک بود سونف و شراب [illegible] مطبوخ
لطیف استفراغ کند **فصل دهم از باب اول** اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد یا نه
که مسهل قوی [illegible] سفر آنها یکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروی نرم و لزوج باید داد و چون
قلوس و خیار شنبر و شیرخشت و شراب آلو و دوم مردمانی که در شهرهای گرم باشند بواسطه آنکه فضول ایشان
بواسطه گرمی هوا تحلیل میبرد سوم کسی را که نادر دارو خوردن عادت باشد و اینها مسهل قوی نتوان داده شد
بواسطه آنکه اندر یک مردم شهرهای سرد سیر مردم آنکه مردی که آب ایشان را [illegible] خورده باشد بواسطه آنکه در ایشان

خلط غلیظ و امراضی که از خلط تولد میکند بهم میرسد سوم غذا و غذا دران سبز **باب دوم در منضجات**
اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و ملین بطن و مخرج ثقل و ادویه مدر رقت و مسهلات و
داروهایی که بیطریق خلط را میکشند و بیطریق اسهال میکنند و درین باب یازده
فصل اند فصل اول از باب دوم در منضجات و منضج عبارت از آنست که مستعد
می سازد تمام اخلاط را و مهیا میسازد جهت دفع یا رقیق میکند خلط را یا غلیظ میکند رقیق را و منضج می سازد
نضج را دان عمل سکنجبین بزوری است و یا حصر پس معلوم شد که نضج عبارت است از مهیا شدن مواد جهت
دفع و هضم عبارت غذا است که بدن شود و بدن محتاج است باین هر دو جهت ضرورت استفراغ و احتباس
بواسطه آنکه از هضم بدل ما یتحلل میرسد و از نضج انحراف طبیعت که از صحت شد باز صحیح میشود و بی نضج هرگاه مسهل
دهد بواسطه آنکه اول آنچه نضج یافته آن را در حرکت آرد و بی نضج نتواند دفع کرد و ضرر او بیشتر از نفع
دوم آنکه هرچه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد آن را منجمد کند و ضرر از آن بیمده بیشتر میشود و اخلاط
بر چهار گونه است هر یک را منضج جداگانه است چون منضج دادن از قاروره معلوم شود و نبض نضج معلوم شود و در
حال مناسب آن خلط مسهل باید داد و پیش از نضج احتراز واجب است جهت اخطار کثیر که لازم است
الا در خلطی که مهیج باشد چون صفرا در آن انتظار نضج با خطر است مثل درد معده و ورم حلق و قولنج صفراوی
پس آنجا بی نضج دفع واجب میشود اگر دو خلط یا بیشتر در بدن زیاده می شوند منضج مرکب دهند و همچنین مسهل مثل
آنکه اگر خون و صفرا غالب باشد اول فصد کنند پس منضج صفرا دهند و دفع نمایند و انکه مراتب نضج مختلف میباشد
بحسب کیفیت اخلاط و بحسب علامات زاله بیان یا بواسطه طبیعت خلط یا چیزی بران عارض شده
چنانچه ماده لطیف در حال نضج می یابد و کثیف برعکس آنست خلط که بسیار آن دیر نضج یابد و کمتر آن زود
یا بحسب کیفیت یا بحسب ضعف آن جهت آنکه چون وقت قوی باشد در حال نضج پیدا میشود و حاجت تقویت
و بهبران آن چنانست اما در قوت که ضعف باشد دیر نضج می پذیرد و آنجا لازم است که قوت را قوی کند و بحسب
مناسب تا نضج ماده کند و جهت دیر نضج میشود یا بحسب هوا و فصول که در ربیع در حال نضج می یابد جهت
یاری دادن هوا و در خریف بعکس و در هوای گرم جهت تحلیل قوت منع کرده اند از مسهل دادن در آنجا ترس
هلاکت مگر آنکه ماده بسیار باشد که در انجا ترس اختناق روح است و بکثرت حرارت کیفیت می جهم سازند
هم چنین در هوای سرد منع کرده اند جهت طغیان ماده از نضج قبول و دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر

آن کنند پس منضج و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زمستان در خانه گرم می باید نشست و غذا را گرم
نگاه داشت و جلاب را وقتی که آفتاب بر آید و بلند شود باید خورد و در تابستان در خانه سرد آب باشد و جای
خشک بوقت صبح باید خورد و یا بحسب عوارض نفسانی چون غموم و هموم و مالوم و مثل اینها مانع نضج اند جهت آنکه
طبیعت متوجه اینها است و درین هنگام مضرت بیشتر از منفعت متصور است مگر آنکه مضطر شوند پس منضجات
و مسهلات و مفرحات و مقویات بیشتر دهند یا بحسب عادت که آن سر مانع است چنانکه تریاکی که افیون خواب
مانع از نضج مگر آنکه ضرورت شود پس در خوردن تریاک روز مسهل اسهال در زند و دیر بخورند و در ایام منضج
منضجات یا مثل آن اختیار نمایند و یا افیون چون افیون مانع از نضج است ادویه منضجه قوی دهند و از
چینی و اگر تریاکی و ایر سادها باشند آن ورد منضجات افیون داخل کنند چون زعفران و دهند سیدستر و مصطگی و
مشک ضابطه ساختن **در ساختن بول** نضج در بول برین طریق است که بول در صفرا از رنگ ترکی
بهم رساند و در بلغم بول رنگین می شود و در سودا کدورت و سیاهی بهم رسد و در رسوب بدین طریق است که چون
اندک نضج در ماده پیدا شود و در بول رسوب بهم رسد چون نخاتی متفرق باشد نضج کمتر باشد و چون رسوب مجتمع
شود نضج خوب شده باشد و اگر مجتمع شود در اسب شود نهایت نضج بهم رسیده باشد در حال **در ساختن**
نبض مسهل چه بود از نضج نبض چنان توان یافت که اگر اول نضج نبض صلب باشد و نرم شود یا بالعکس و اگر
پر باشد خالی نماید و بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود چون خلط چهار است منضج هر یکی در فصلی بیان شود **فصل**
دوم از باب دوم در منضج خون محرق یا غلیظ حمام مرطب هر روز یا یک روز در میان بر دند این
جوشانده که منضج خون فاسد است بدهند **صفت آن** عناب بست دانه بنفشه ده مثقال تخم کاسنی تخم
قثا از هر یک دو مثقال اجاص ده دانه تمر هندی پنجه درم جو شاهنده یا پنج مثقال شکر سرخ نموده یا
شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و عرق بید یا عرق نیلوفر بدهند و غذا آنچه کمیت و کیفیت خون محرق را زیاده
نکند بدهند مثل زرشک و اجاص خاص منضج خونست و اگر مانع از نضوضات باشد عناب در آنها داخل
کرده باشند عناب و اجاص خاص منضج خونست چون سرفه اسفیداج بازده باشد بدهند و چون سه روز بگذرد
نضج در نبض و نبض ظاهر شود پس فصد کنند و بعد از اصلاح ماده نمایند بعد ازین در غذا فروج داخل نمایند
تا قوت قوی شود و ما یتحلل بهم رسد **فصل سوم از باب دوم در منضج صفرا** تخم کاسنی نیلوفر
بره سیاه آلو سیاه پنج جمک آلوبخارا خطمی بنفشه عناب تمر هندی آلوچه تخم کاسنی کنوکشیان

امرود لعاب بنگو لعاب بهیدانه شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت نارنج رب توت شراب تمر هندی
شراب آلو سیاه شراب آلوچه فصل چهارم از باب دوم در منضج بلغم بیخ رازیانه تخم رازیانه
دار چینی مویز منقی زنجبیل گاو زبان بادرنجبویه تخم کرفس بیخ کرفس انیسون بیخ کبر سعد الطیب بزر کتان
بیخ اذخر افسنتین زعفران ماهیزهره عنب الثعلب جلنجبین گلقند شراب اسطوخودوس سایر بزور فرد با
بادآورد حلبه بسفایج پرسیاوشان اسطوخودوس سکنجبین عنصلی ماء العسل فصل پنجم از باب دوم در منضج
سودا بادرنجبویه گاوزبان سپستان بسفایج منقی بیخ کاسنی قرنفل بیخ رازیانه شاهتره انیسون اسطوخودوس
کشمش افتیمون شربت گاوزبان شربت سپستان شربت نارنج اسطوخودوس لعاب مرو بزرگ و رب
خطمی شربت بنفشه **فصل ششم از باب دوم در ادویه مفرده مسهل صفرا** این دوا کسی را
دهند که او را اصفر اللون باشد و هزال صاحب دموی و در سن شباب و در فصل تابستان و در شهرهای
حرارت کبد و قراطلیس و خصیه و ماشرا و قروح مقعد و تبهای غب و شوصه و وجع عین و صداع حار
مرد را بیشتر از آن دهند که سابقا اغذیه ایشان دائم فاسد شود ... طبیعت و برازایشان
خشک شده و بول ایشان کم باشد و اکثر غذا با گرم و خشک خورده باشند و در امراض متولد از صفرا اصحاب ...
ایلوه و صبر گویند و آن گرم و خشک است در درجه دوم مسهل صفرا و بلغم باشد و دماغ را پاک سازد بهترین سقوطری
زرد رنگ است شربتش نزد متاخرین از یک مثقال تا یک مثقال و نیم و قدر ماشه مثقال گفته اند
بوقت شدت حرارت و برودت استعمال آن احتراز کنند و آن با خاصه مولد بواسیر است و مصلح او مصطکی و مقل و
دل گل سرخ است و دادن صبر با ماء العسل یک مثقال دفع صفرا کند و بعضی اول شب دهند و برخی بعد جات
فرمایند و بعضی از طعام بعد دهند جهت دفع صفرا یا اخلاط غلیظ و خاصیت او آنست که پاک میکند امعا را و قوت
میدهد و جلا میکند و شرکت معده سپرا پاک میکند تخمی و تشنگی از ... افسنتین پاک می کند خلط اصفر را از معده و کبد
عروق و طحال می کشد و اسهال می آرد و بول نیز بیار آرد آن هفت قسم است بهترین او قسطوری است او ...
معده و کبد است و ... معده ... اخلاط ... کند و جلا میدهد و شربت تامه او ... در م تا ...
درم تنها یک مثقال ... ریوند ... سیاه هندی کالی مسهل ... صفرا غلیظ است مثل سقمونیا و میدهند
او را در امراض گرم و آنرا امراض مزمن مثل ... صداع و شقیقه و در ... جسم و علل سینه که از صفرا باشد
داو پاک می کند اعضا و رحم و مثانه را و علل کهنه و عصبه ... یرقان و خنازیر ... باشد و قروح مقعد

داو تغیر شده تمام بدن را دفع میکند شربت او از بیخ او یک مثقال است و او سیاه قوی تر از سفید است و او
با ماء العسل دهند و حکما حال زیاده از نصف مثقال ندهند سقمونیا و او را محموده نیز میگویند گرم و خشک مسهل
صفرا است بدل دیگر ... باشد و ... ساخته خورند یعنی مشوی درست ... کنند بهترین او راق ... اطرا کینیت
شربت متعارف ست حسین بن حسن تا نیم درم جائز داشته است و شیر خوردن او اول امساک نماید و اما
بگشاید و شاید که نگشاید فربهی از شش جو است و شیر خوردن فقیر شخصی را دیدم که بقدر یک درم محموده
بغلطی خورد تا سال بمرد و امیر از مرو صفرا را شیره از غاریقون سیاه ... که با آن خلط کنند ادویه ... مقوی
چون عود و عنبر و مصطکی و عصاره الورد و رب السفرجل شحم حنظل میراند مرد صفرا اخلاط با رطوبت لزج را حکما
هند زمان شربت او را نصف مثقال میدهند و در دانه تا یک مثقال داده اند و استعمال او آنست که با ماء العسل
و هند او وجت علت دماغ و شبکه او و شقیقه و وجع خفه و صداع و سکته و تشنج و اگر از رطوبت عین که شده باشد
و انتصاب النفس حادث شود من زیاده ... وسعال مزمن و وجع مفاصل و عرق النسا را ماده غلیظ
و علل کلیه و مثانه را نافع بود و حنظل را هندی اندرائن گویند غاریقون گرم و خشک مسهل بلغم و سودا است بقرا
کبد مقوی ابدان مشایخ است و دفع مضار جمیع ادویه تنها کند و حاجت اصلاح ندارد و بهترین او سفید است
شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال متعارف است و دو مثقال گفته اند طری میگوید که جمع نباید کرد میان
صبر و غاریقون و جالینوس در ادویه معدوده ذکر می کند اسهال او و امثال حنظل است الا آنکه این ضعیف تر است
اندرونی ... بیت اما ... بعد از ... قدر دو مثقال مسحوق ایق با ماء العسل میداده اند این دو قسم است انثی
و ذکر انثی بهتر او ذکر است عصاره قثاء الحمار او را هندی کریلا جنگلی گویند و القطرون نیز گویند و او هم اسهال
میکند مثل سقمونیا شربت او ... حبه با لبن حلیب است که شیر تازه دوشیده است مقدار ...
بعضی شربت او تا نصف درم نیز قرار داده اند و بعضی نوعی از بادزیان است اسهال وی نیز مثل سقمونیا است و
اندکی غیر با الخیر ... در حال فرو بزر تا زبان برانگیزد لاجورد بس و آن حب ما هو دانه است و او را قره
شجره ... نامند اسهال او مثل اسهال سقمونیا است بلکه این غدید تر و قوی تر است شربت او نزد متقدمین
از هفت دانه یا پانزده دانه است و نزد متاخرین است ... حبه اگر معده قوی است حبه درست میدهند و اگر معده ضعیف
است سحق کرده میدهند ایرسا و اصل السوس اسمانجونی است اسهال او مثل غاریقون است بلکه و قوی
دیگر است اسهال این و سبز ... ماده صفرا که احوال ماده ... بیان خواهد شد بقوت و شربت او بقول متقدمین

وتشا فرین دو درم است و گفته اند این خطاست بلکه شربت او نصف درم است فقط ریون اگر تر و تازه
باشد مسهل مره صفرا و بلغم مخاطی نافع است جهت عرق النسا و شربت او دو مثقال است و نحتی که طبخ او کنند
با ربع رطل آب تا یک نیم بماند از ریون اسهال مثل اسهال خربق است شربت طبیخ او دو مثقال است
بسفایج او قیه ماء العسل ودو برابر او افسنتین و بعضی بسیار اسهال میکند حب نصف مثقال افسنتین و دو
مثقال بسفایج فستقی هندی با و را گمین گالی گویند و آن گرم است و مسهل سودا و بلغم است و بهترین
او فستقی است و چون بکوبند و آب بر او خورند شکم نرم گرداند و قی و غثیان بکشاید و شربت او یک درم یا دو درم است
دار تقوع و مطبوخ یابس دو و درم تا پنج درم است داء اسهال اخلاط بلغمیه و لزجه از معده و مفاصل میکند
مثل حنظل حادث میکند غثیان را و اگر محتاج کنند طبخ او دو مثقال و بنوشند با ماء العسل یا ماء شعیر بهتر باشد
زرد او دو جلیل اگر از و یک مثقال با ماء العسل بنوشند اسهال کند مثل اسهال حنظل و آن نافع است جهت حشا
بلیلج اصفر اسهال مره صفراوی میکند و شربت او در مطبوخ از شش درم تا هشت است و اگر مسحوق او تنها بخورند
شربت او میانه سه درم است تا پنج درم بالد با روغن بادام و دو خل کند با شکر نافع مزاج حاده صفرا غلظه و رقیق
است بلیلج اسود اسهال مره صفرا و سودا میکند و مقوی معده و مثقله است و شربت منقوع و مطبوخ او پنج درم
تا هفت درم است و اگر تنها سحق کرده بخورند شربت او از دو درم تا پنج درم است و با روغن بادام چرب نمایند و کابلی
بنزد بلیله کابلی مسهل صفراست و اسهال مره سودا می کند لیکن عضو و مقوی معده و بطن است و نافع از
و عضاء عصبانی را نیز سود دارد و شربت او مثل شربت بلیله سیاه است و روغن چرب کنند و بلیلج در بیان آنکه
و الحلال این بعض صفرا آرد و فشردن با تخم اترج زیاده دوازده و اگر دانهای انار در پوست ایشکند و شب بگذارد و
و صباح جنت اند بهتر باشد و اسهال مره صفرا کند و شربت او نصف رطل است یا بیست درم شکر و اکثر او هشت
او قیه یا ده درم شکر که از سیر تر خمل و شربت بلیله اصفر است ماء الفیق المحلو بفارسی آب کنار شیرین و
اسهال مره صفراوی که جمع شده باشد در معده و امعا بکند و رفع حرارت میکند شربت او از ثلث رطل تا نصف
رطل است خیار شنبر وی که بهندی املتاس گویند بهترین خیار شنبر آنست که رقیق الغزا باشد و مغز او بسیار بهتر
آنست اصل آنکه در قصبه بگذارند و در وقت احتیاج بیرون آرند صفرا و بلغم و سودا از اخلاط سوختگی کند و معده
در دو درا پاک کند و دو استعمال سیر عروق نبض را بکشاید و بلغم بسیار بیرون آورد و گرمه جامغز اند ساین فعل نمی توان
کرد و اسهال بنرمی و آسانی باشد حتی آنکه زریق البقر را تجویز کرده اند و در وقت این اسهال نمایند ترنجبین بادام

سه درم است یا ده درم و در ضعف امعا قبض آورد و بروغن بادام بقدر اصلاح درد کند مغز تلخ و تخم
شود تا روده به پیچد او تسکین نماید و دم تحلیل اورام جاوده کند و تلیین اخلاط صحه نماید او در اصل کرده باشد
گرم بخورند ترنجبین منقی است که بر خار سبز در خراسان بخار او قریبی نشینید بهترین او آنست که مانند
حب بلند و سفید باشد از نیشابور آورند و برند ترین او زرد بی است و طبع او بحرارت مائل است صفرا آورد و
شربت او از ده مثقال تا به بیست مثقال و تلیین او ضعف است بنفشه خشک سرد و تر است شکم نرم سازد
و صفرا آورد و مثقال تا سه مثقال در منقوع و مطبوخ متعارف است و این را انبسول گویند ستا هفت درم اقتند
کوفته بخورند با آب گرم و او مسهل مره صفرا و تسکین صداع و خوانیق است و اگر اراده اسهال یا ذنبی کند یا زاگر
سفتیا و تربد بیامیزند و اگر اراده اسهال صفرا و بلغم نمایند پس نصف او رب السوس اضافه کنند یا راللبلاب
گیاهست که بر درخت می پیچد او در روم بسیار است اسهال مره صفرا میکند و شربت او نصف رطل است تا
بیست درم شکر صاف کرده بخورند و بجوشانند چه اگر چه بجوشانند عمل ضعیف شود تمر هندی یعنی املی سفر خشک
است اسهال مره و قیح صفرا میکند و تسکین حدت می نماید و شربت او از آب نصف رطل است و در
منقوع از پنج درم تا پانزده درم شیر خشت منقی است که در خراسان بر بید نشیند مائل باعتدال است گویند
در باطن برودت تسخین دارد و در ظاهر سرد و قوتش زیاده از ترنجبین باشد و شربت او از ده درم است
یا بیست درم و بهتر او آنست که خشت او کلان و سفید باشد و اگر در آب شاهتره ترکنند و دم صفرا استخراج کنند و دم را از
کدورت صاف نماید و دفع حکه و جرب و بثور و احراقات سازد خصوصاً منقوع با هلیله زرد تنها بلیلجات اگر احراق
بسیار باشد اجاص الو است سرد و تر باشد صفرا از بزرگترین او تلیین بیشتر دارد و بیست عدد در مطبوخ و نقوع
اندازند و شربت طبیخ او نصف رطل قراصیا آلو بالو بست بارد یابس است در درجه دوم و تلیین طبع و
با سهال مره صفرا کند و درست نفع دارد و ماء الجبن آب پنیر و دو لعب دو میل بحرارت دارد و جهت بوریت
یعنی شوریت اسهال مره صفرا کند خصوصاً آنجا از شیر بز و گوسپند بود و چون انگبین عسل و اخل کنند بهتر بود
هلیله هندی ریزه گویند سیاه است و در اول و خشک در دوم اسهال مره صفرا محترقه کند شربت از جرم او
دو درم است و در مطبوخ آن سه درم یا پنج درم لسان الثور هندی گاوزبان بفارسی گاوزبان خاصیت او
آنست که اسهال مره صفرا کند چون ارمنی داخل او سازند و در لعاب قوی شود و شربت او از سه درم تا
پنجدرم است یا ده درم شکر و یکدرم طین ارمنی و اگر خشک او با مثقال او شکر با فاینده بنوشند طبیعت

گرم کند و اخراج مره محرقه صفرا و سودا نماید کثیره البربریاد و شان هندی ریاح بهس سنبل گویند گرم است
در اول خشک در دوم اسهال مره صفرا از معده امعا نماید سبش خربانیت منفع و مسهل مره صفرا
است چون بنوشند و احمر بهترین آن فارسی بود اسهال مره صفرا میکند و یک بخرا و بلوبست جبیا
برد و هن العد و جبس اسهال مرارتی میکند و گاهی اطلاق صفرا میکند چون ماده زیاده یا بیمار القفرا
الخیار آب باور نگ غبار سه رطلها از هر یک با شکر مسهل است صفرا از معده و امعا بر رقیق ماء البطیخ
الترشی آب هندوانه دو رطل خصوصاً با شکر یا ترنجبین یا شیرخشت مسهل صفرا است ماء القراع آب کدو
در تنور پخته یا شیرخشت یا ترنجبین یا شکر سرخ مسهل مره صفرا و صفرا محرقه است بزر قطونا کوفته و مثقال
با آب سرد نوشند ملین طبیعت **فصل هفتم** در ادویه مفرده که اسهال مره صفرا و سودا کنند و احتراق این دارد
مردمانی است که لون ایشان سیاه باشد و بدن ایشان لاغر و خشک و خون در ایشان کم بود و در سن کهول
باصحاب طبیعت و مزاج دهند که او با غضب و با حده و عقده و ملتش باشد و سینه او ضیق باشد و در امراض مزمن
سوداوی تیز دهند چون جذام و سرطان و سائر علل سوداوی افتیمون هندی اکاس بیل گویند گرم و
خشک مسهل سودا است و بلغم نیز آورد و مناسب اصحاب صفرا است چرا که در ایشان کرب یعنی قلق و اضطراب
و غشیان می آورد بهترین او اقریطی سرخ رنگ است شربتی از جرم او یک درم یا دو درم است و در مطبوخ
و نقوع او دو درم تا چهار درم گویند از پنج درم تا ده درم است و مثقال تا دو مثقال و با شیر یا ماء الجبن
نافع است و چون افتیمون مکرب و معطش است بدین جهت بدون حریب میکنند باید که در آخر طبخ داخل کنند
و در میان بسته جهت لبقای قوت او نافع سرطان و مالیخولیا است است بود نه بری مسهل مره سودا است
شربت او از یک مثقال تا دو مثقال است یا ماء العسل نقاع جاشا مسهل مره سودا است چون انز
است یا او طبخ داخل کنند یا سرکه در رطلت زیادتی میکند نقاع ماء بخیل نقاع حاشا است حجر لاجورد مسهل
مره سودا است و از مغسول و یک مثقال شربت است و قدیما غیر مغسول میداده اند و این خطا و غش
است و رق الحنظل ابجد و خشکی ریز قوی تر است از آنکه در کنار آب شد از ادویه مسهله یا بسه است و نفع مالیخولیا
و صرع و داء الثعلب و جذام کند و قولنج را تحلیل دهد و مسهل مره سودا است شربت او از دو درم تا چهار درم است
اسهال مره بلغم برقیق کند منفض ماده و زیاده کند طبیب با دو ادوی که مناسب اند و سقایه و مسهل مره سودا است رقیق
و کیموس بلغمی را ببرد و صفرا رقیق را نیز اخراج کند و نفع جذام و مالیخولیا نماید و احوال او در فصل صفرا گذشت

اسطوخودوس گرم و خشک و مسهل بلغم سودا است و دماغ فائده بر ساند بهترین آن عنبر است شربت او دو
درم تا سه درم و بعضی او را بارد گفته اند و متاخرین معتدل دانسته اند شربتی او با سکنجبین خوب است بالنگو
بنگاه زبان و کشوث کرتسی قیسون مسهل سودا باشد هلیله کابلی مسهل سودا و بلغم است و منقی معده و دافع صفرا
و شربت مسحوق از دو درم تا پنج درم است و در مطبوخ از هفت تا ده درم هلیله هندی مثل هلیله کابلی است سیاه
فعل و قوت و شربت او مسهل هلیله کابلی است و در دفع صفرا است حجر الارمنی اسهال و قوی از حجر لاجورد است
عاقبت گرم در اول و خشک در دوم نافع است بریح تهایی کنند و اورام احشا و شربت او نصف مثقال است
از اقضای او در مطبوخ دو درم از جهت اسهال مره سودا میده هند خشک هندی گوکهرو گویند سرد در اول
و تر در دوم است عصاره او مسهل سودا است شربت او یک کف نافع جذام و مالیخولیا است فلفل
ابیض هندی تخم سنجد گویند اخراج سودا میکند ملح نمک بود و با قوام است ملح هندی اندرانی و ملح نفطی که
سیاه بود و چون بر آتش نهند سیاهی او زائل شود و مثل اندرانی گردد و ملح سیاه آنست که سیاهی او راسخ باشد
و جوهر او بود ملح هندی آنست که سرخ رنگ بود و جمیع اقسام ملح گرم و خشک باشند اخراج سودا و قطع بلغم
تخفیف دم کنند و شربت دو مثقال است توت اگر پوست او بپزند هشت درم یا یک رطل آب نصف
بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند عروق البابونج ثلثی درم از دو مثل مثلا نشاسته بخورند اسهال
سودا کند و نافع ربو و عسرت نفس و مالیخولیا بود و فرق الدیک الدم از مسهل سودا است اگر او را با
رطل آب بپزند تا سه رطل بماند و اندرون او نمک زیاده کنند و بنوشند چون خواهند که اسهال زیاده کند
قرطم که معصفر باشد و هندی کر گویند یا بسفائج اضافه نمایند تنقیح معده و حمیات مزمنه و ارتعاش و بعد وجع
مفاصل و ربل یعنی را نافع بود **فصل هشتم** در ادویه مفرده مسهل بلغم و این دوا احتیاج دهند که برودت و
رطوبت بر ایشان غالب بود و در سن شیخوخیت و در فصل شتا و در امراض استرخا و سکته و وجع اللسان و
زیادتی سوداوراسن و فم و آنکسانی را که در معده و سینه و امعاء ایشان بلغم باشد و زیادتی که حاجت سرخ دم
یعنی خون جاری و حیض باشد و کسانیکه محاط بسیار داشته باشد و فربه شوند و شهوت و خورش طعام کم شود
باشد و صاحب عرق النسا و وصل حقوق یعنی مفاصل نشست گاه و دلمی استسقای و جذام و برص بلغمی
سیعه سائله او را حسن بهی گویند و هندی سلارس نامند شربت او را یک دانگ تا نصف درم است و
گرم است و مسهل بلغم و بعضی تا یک مثقال نیز ذکر کرده اند تا یک مثقال علل نباء که بفارسی سفر گویند

او نیز مسهل بلغم است و شربت او برای متقدمانی دو درم است و نصف و ثلث بکوبند حب کرده
فرو برند اما متاخرین ده درم جایز داشته اند قشر اصل قثاء الحمار یعنی پوست کرپا صحرائی و قثی که
بنوشند نصف دانگ از و برای متقدمین و متاخرین مسهل بلغم بقوت بود فقاح [illegible] ده مثقال بلغم
مسهل بلغم است اصل السوس و الشبجره مریم است بفارسی [illegible] داستان گویند شربت یک مثقال و
نیم بود یا یک مثقال ملک بلعاب ساخته فرو برند اسهال بلغم بقوت کند و نوع هندی ازو بود مسهل بلغم
است و حباهای او مقشر کرده بدهند یازده حب و اکثر بقدر بلغم برآید مقل ازرق بهندی گوگل گویند مسهل بلغم
است شربت او ده مثقال است یا یارالعس شحم حنظل مسهل بلغم لزج و کیموسات لزج است و منقی
راس و عصب و مفاصل و فالج و لقوه و قولنج کاین از بلغم لزج و سوسن بارد و او منفس و مسحج و تقطیع در امعا [illegible]
کند مصلح او صمغ عربی و کتیرا و مبالغه در سحق او کنند شربت او از یک دانگ تا ده دانگ بود تر گرم و خشک
مسهل بلغم رقیق است چون تقویت یابد بلغم غلیظ را دافع کند بهترین او مجمع مجوف سفید است شربت او از
یک درم تا دو درم چون در مطبوخ داخل کنند چهار درم است و مصلح او ترین است بدین طور بارد [illegible]
او زنجبیل است و نفع شده نماید و منقی دماغ و دفع اوجاع مفاصل و [illegible] و فالج و نزلات سعال متولد از رطوبت
کنند و اگر با بلیله کابلی داخل کنند بهترین دوای صرع است و [illegible] هندی لعبت گویند غاریقون مسهل بلغم و صفرا
و سودا است جمیع امراض بلغمی را نافع است ناقص عارض عقوبت او را شربت او نصف مثقال است یا دو
درم سورنجان بهندی سنگهاره جنگلی گویند گرم و خشک است مسهل بلغم بود و بلغم خام [illegible] دفع کند و نافع بود در
درد ملک نقرس و جمیع مفاصل و او تریاق مفاصل است [illegible] سفید و سرخ و سیاه او بسیار بد است
بهترین او سفید ظاهر و باطن و صلب کثیر است و شربت او یک مثقال است با شکر و زعفران و چون با د
داخل سازند شربت او نصف مثقال است یا دو درم و مصلح او کمون و فلفل کرب بود فرفیون است و [illegible]
را بهندی شیر خشک شهد و فارسی شیرزقوم گویند گرم و خشک است در درجه چهارم [illegible] اسهال الصفرا
است و بلغم غلیظ لزج از ورکین و ظهر و امعا [illegible] مجرب و مسحج است مصلح او مقل سحق [illegible] و مصطگی
و عسل [illegible] و سکنجبین [illegible] و یا مجموعه [illegible] غاریقون اصفر [illegible] شربت کند
او را [illegible] بود و شربت او از نصف دانق یا دو دانق است [illegible] مسهل بلغم است [illegible] الکوده است
و آن حار یابس است در سوم مسهل بلغم لزج و رطوبات است و نافع علل مفاصل عرق النسا و قولنج و ریح

غلیظ که عارض از بلغم باشد بهترین دوا است جهت زیادتی و دفع از امعا و ظهر و ورکین و بهترین او صافی سرخ
ظاهر است و سفید باطن و خریف و سیم با صرارات و شربت او از یکدرم است یا دو درم لب القرطم مغز تخم
بود مسهل بلغم بود و شربت او ده درم است یا خایه سفید و اگر مغز او را در آب گرم لیس شده بجای العسل
با فرق و جاج بخورند مسهل بلغم لزج غلیظ بود و نافع استسقاء لحمی و زقی اما مضر بود بمعده زنجبیل گرم است در
درجه سیم و خشک در دوم او در اندک رطوبت فضله است و یکدرم سحوق او با شکر مسهل بلغم لزج و مره
سودا است بطریق اسهال و او مسهل بل تحلیل رطوبات از امعا و رجای غلیظا از روت یعنی کنجد گرم است
در سوم خشک است در دوم و برغم بعضی است که سرد است در اول و این درست نیست و مسهل بلغم غلیظ است
بقوت خصوصا از ورکین و مره صفرا را نیز سیر اند و او را بروغن بادام چرب جهت دفع اذیت او کنجد می آرد و شربت
از نصف درم تا یکدرم است و اگر احتیاج غلیظ ادویه دیگر شود بلیله و تربد و صبر و مقل و [illegible] اینها خلط نمایند
قطف که بهندی ساگ تجهوه گویند خوردن ورق او با عصر ورق او مسهل و منقی است و جمیع درد اسهال
[illegible] است و بهترین [illegible] مقدار ده درم با رقیق شحم الحنظل بلغم خام و اخلاط لزجه میکند و عمل این تکرار میکنند
حب [illegible] قسمی از چوب چینی است که بفارسی [illegible] خواجه گویند [illegible] او مثل توت حب قرطم است و مغز ورق
او [illegible] طبیعت است مطلق بود مسهل بلغم و مره صفرا است ایرسا بیخ سوسن آسمانگون است گرم و خشک
است [illegible] شربت او از یک درم تا دو درم است یا از مثقال یا دو مثقال و عصاره او بجای اصل
مسهل بلغم ضعیف است و بعضی بهترین اندک مسهل با او [illegible] بهندی هینگ گویند مسهل بلغم
بلغم خام و اخلاط غلیظ است [illegible] بفارسی [illegible] و بهندی [illegible] اگر [illegible] او با پنج درم [illegible] گویند سحوق و
[illegible] بنوشند مسهل بلغم لزج است [illegible] بهندی [illegible] گویند اگر عصاره او بعسل [illegible] اسهال کند
بلغم [illegible] میکند [illegible] بفارسی [illegible] بهندی [illegible] گرم و خشک است ده درم چون بنوشند [illegible] مسهل [illegible]
بلغم بود [illegible] تحلیل مسهل بلغم است و مسهل بلغم خام بقوت و [illegible] او نیز مسهل بلغم است
شربت از نیم مثقال تا یک مثقال با آب گرم یا یارالعس و بعضی شربت دو درم نیز قرار داده اند و بعد از
اندک روغن گل بخورند تا دفع ضرر او کند ریوند از انفع ادویه است برای دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لزج است
و نافع معده و با امعاء و قولنج بلغمی و ریحی با اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح شربت او [illegible] غاریقون است [illegible] کند
قبض [illegible] گویند مصلح ادویه مسهل است مصلح بلغم لزج [illegible] است [illegible] و نافع [illegible] قولنج [illegible] شربت او از نیم مثقال تا دو

مثقال ست واستعمال او مفرده ومرکب میکنند شجرة اللبن سفید است اگر از پوست غلیظ این درخت دو
مثقال با آب سرد بنوشند مسهل بلغم است زعفا یا لبن خشک در سوم مسهل کیموس غلیظ و بلغم است مقوی را
را محموده گویند مسهل بلغم بالطبع ومسهل صفرا بالخاصیت است ومسهل بلغم فالج ومخاطی ست جاوشیر
مسهل غلیظ بلغم است وسحق ظاهر بود نافع است جمیع امراض بارده را خواه از اخلاط باشد خواه
از ریح غلیظ مثل فالج وسکته وخدر یعنی بی حسی وصرع وقولنج بلغمی وریحی وبهترین این جمیع کرده بوحوت
بنا شده مائل بسرخی وسیاهی بود شربت او از نصف مثقال تا دو مثقال است **فصل نهم** در احوال ادویه
وماء الصفر بدانکه بواسطه ضعف جگر وعاجزی قوت او از رسانیدن باندامها گذر بایسته گردد واندامها
از جگر آب خواهند واین را استسقا گویند یعنی آب خواستن وهر آبی که خورده شود از جگر ضعف بآن
تصرف نتوان کرد وباندامها نتوان فرستاد وبعضی از جگر باز گردد وآن یکجا کرده آید وبعضی که جگر اندر وی
تصرف نکرده باشد یا چون ضعف که هضم ثانی آنرا تمام پخته نباشد باندامها رسد اماس شکم واماس اندامها
پدید آید از بهر آنکه باسهال ونه بادرار بول ونه بعرق از این بیرون شود واین اماس سگونه باشد یکی
را بتازی استسقاء زقی گویند وآنچنان باشد که آب در شکم گرد آید وبالش که دست وپا پیا یا سده دوم را
لحمی گویند واین چنانچه باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود وهمه تن همچون خمیر گردد وآماسیده ونرم سوم
را طبلی گویند واین چنان باشد که باد در شکم گرد آید وشکم بر آماسد وگاه باشد که با این باد آب نیز باشد
وآنچه در استسقای زقی جمع شود آنرا ماء الاصفر میگویند وآنچه در استسقاء لحمی جمع شود آن را مائیه گویند و
از دو استفراغ ماء الاصفر ومائیه صفت آن شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم غافث دو درم کاسنی
یکدسته جوشانیده بخورانند ماء الاصفر فرود آید همچنین شیر الجیر مقعود یا شکر برابر نخودی حب ساخته یکبار بدهند و[illegible]
بریز حب دیگر ماذریون یکدرم شیر انجیر بقدری که حب شود ساخته یکبار بریزند ماء الاصفر ومائیه فرود آید مسهل مجرب
ماء الاصفر ومائیه بیخ سوسن آسمان گون از یکدرم تا سه درم یا ایک درم سکنجبین بنوشند صفت تومال النحاس که آب
مائیه وماء الاصفر را برون فرود آرد مکرر وتومال برگ ماذریون انیسون از هر یک برابر حب کنند شربت یکمثقال ده اگر قوت ضعیف
باشد یکدرم بدهند واز ادویه مفرده مسهل مائیه وماء الاصفر واستعمال این ادویه صاحب استسقاء زقی ودنبی که او را
اشتهای ضعیف باشد یا حیض او رطوبتی بیاید وصاحب قروح که قلع سود از دیده یعنی حرکت در اعصاب که فالج وتشنج
در هال یعنی سستی باشد تومال النحاس نیم مثقال وبماء العسل مسهل ماء الاصفر بود بیخ زقوم با برگ تنبول خود بلغم ومائیه

بیخ کنند بزر الانجره مقشره سازند وسحق نمایند وبعسل معجون ساخته فرو برند چنانچه بریان نوشند چرا که حب ماز و
وشربت او از بیست دانه یا سه دانه بیست فرفیون مقدار نیم دانگ یا دو دانگ بعسل بنوشند مسهل بلغم و
ماء الاصفر بود لب القرطم پنج مثقال از مقشر او با صبر واندک نمک مسهل بلغم وماء الاصفر بود این غیران گویند
خطای محض ست استعمال او چنانست که در سه ادویه گرم تر نمایند وصاف نموده با عسل بنوشند مسهل بلغم
بود که متحلل باشد وکفدر اشته باشد ومسهل سده ملوح بود اشق دو مثقال با ماء العسل مائیه بود وبعضی مطحول
یعنی صاحب سپرز مع حب خروع دانه اندها ورده مثقال او خطا است واو مسهل بلغم است بمقدار نیم
درم آن مسهل ماء الاصفر واخلاط غلیظ فرج وسودا ومفتح سده کبد بود الا آنکه مورث غم است مگر آنکه فعلا کند
با وبعضی ادویه مفتح سده ومقویه کبد واصلاح مضرت او بماء العسل بود وشربت از مطبوخ او از یک
مثقال تا چهار مثقال ست واز مفرده یکدرم تا دو درم با عسل مطبوخ اصل فخ را الجوار مسهل ماء الاصفر
بود یا دوشاب وشربت او از چهار قیراط است یا پنج عصاره قمر فخ را الحار جرم پنج او است وشربت او
ما بین یک قیراط سه قیراط است بانشاسته وبماء العسل عصارة الباقلا بالخاصیت او از اسهال ماء الاصفر سیخ
وشربت او از ثلث رطل تا ثلثین رطل است یا ده درم شکر ماء الشاهترج بریان بهندی بت پاپره
مثل اوست در فعل بوزیدان مسهل ماء الاصفر است ومربا فعل ماء الاصفر بحر بالمناو الشرم هندی نسوئه
گویند شربت او یک مثقال است بخور مریم ایضا ماذریون تیز خروع سیاه نخیر بود که بهندی از تمخین است
قنطوریون رقیق مثل کما فیطوس وحب کرمدانه وساق نبات ما قبطی وبرگ ومثل اوست در خوردن خام
تازه باشد خواه خشک پخته بدهند تا جرم جوشانیده آب او بدهند تا بنوشند وبلخ لفظی این از جمله مسهل ماء الاصفر
تقویت وکیفیت طویل جهت تکرار گذاشت **فصل دهم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد صبر مسهل بلغم
ومره صفرا است ودفع یرقان میکند ومنقی دماغ از فضول است وبلغم ومنع بخار از معده مینماید ومصلح او مصطگی و
کتیرا ومقل وعسل وشربت او تا دو درم است عصر غنگ یعنی افشرده برگ قنب نیم رطل شکم میراند بلغم وصفرا
باسهال بیرون آرد حب النیل تخم عشق پیچان منقش است که آنرا بهندی کهتوره گویند شیخ فرماید که بعضی گفته اند
که گرم وخشک است در اول حق آنست که گرم وخشک است مائل بدرجه سوم چون تنها استعمال نمایند
مغص وکرب آورد وبهتر آنست که بلیله محموده دهند واگر نیز مخلوط سازند بلغم وزرد آب ورود اسهال قوی کنند و
شربت او از نیم درم تا یکدرم داده میکشند وحب القرع را بهتر آنست که با بلیله زرد ومقوینا دهند [illegible]

کرده قنطوریون طبیخ او مسهل بلغم خام و مره صفرا و شربت طبیخ او ده اوقیه است قثاء الحمار چون عصاره بیخ او
نیم قیراط بخورند مثل کیموسات غلیظ و بلغم و سودا است نافع استسقا و وجع مفاصل و قولنج و النقوه و مثال او
آنست که صبر و سورنجان و قوة الصباغین که بهندی مجیٹه گویند و قنطوریون دقیق و کماذریوس خلط کنند با و
بانفش بیشتر باشد خربق اسود بهندی کٹکی گویند مسهل بلغم و مره سودا است و شربت او از نیم درم تا یک مثقال
خربق ابیض فعل این در اسهال میانه است و قویست در قی و شربت خربق اسود است جوز البریه بیخ بیا
ریته گویند و آن بندق هندیست عصاره مسهل بلغم و سودا است در ریاح اصفر نافع است اسهال حبت
برص و یرقان و کلف و مثل این امراض را و محلل قولنج است شربت او شش قیراط است با شربه حاره و
سکنجبین و چون فطراسالیون در دو قود بمقونیا با ده اخلا کنند او قوی می شود شیر بحر از کشمیر آرند بهندی زرلی
گویند شیر او خشک است در اول چهارم مسهل لزج غلیظ و مره سودا و مره لزج است و آن صمغ البلوط آمیخته است
داخل کنند او را در حبوب کثار مثل حب النجاح ترمس یا فلاسفر لیست چون مقشر گردد کوفته در دیگ [illegible]
طین لطین میکند مسهل صفرا و سودا و بلغم خام و لزج است و چون ضماد کنند [illegible] مسهل بود [illegible] اندرانی [illegible]
سفید است گرم و خشک در چهارم مسهل بلغم و سودا و کیموسات غلیظ مختلفه است و خاصه او انجذاب است
از معده بورق که بهندی کهار گویند مثل ملح بهندی مسهل بلغم از معده و سودا بلغم غلیظ مار اصفر بود و لیباری از
سیح و ملتسب معده است و منع میکند بخار روتی را که صاعد باشد بنجات سرد [illegible] سودا [illegible] سنائکی بهندی [illegible]
گویند حار یابس است در اول مسهل بلغم و مره صفرا و سودا است و چون او عرض میکند در عمق اعضا [illegible]
جهت نافع است جهت نقرس و وجع مفاصل که کلبن باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا و شربت او در طبیخ تا هفت
درم است و مقدار شربت خشک او تا دو درم است مصلح او بنفشه است یا شیر بنفشه افتیمون بفارسی [illegible]
گویند گرم و خشک در سوم و چون بنوشند خشک او کوفته با نمک و سکنجبین مسهل بلغم و مره سودا است تا سه درم [illegible]
مسهل بلغم و مره سودا است شربت او از دو درم است خصوصا که نطوطا سازند [illegible] مسهل مثل [illegible] جب
سازند و چون استعمال کنند آن حب حل شود و در امعا رود بلکه غلبه خود کرده خارج شود و درست [illegible]
اسهال مار اصفر و رطوبت بلغم نیز میکند و بجو هر [illegible] زنان و مکان [illegible]
او از یک دانگ است تا چهار دانگ [illegible] سرد و خشک است مسهل صفرا و اخلاط سوخته و کرب [illegible]
که کرب غم آرد و شربت از جرم او سه درم تا هفت درم و از مطبوخ و نقوع از پنج درم تا ده درم [illegible] از آب

معصوره او چهار اوقیه یا هشت اوقیه و اوقیه اطبای مصر شش مثقال فصل یازدهم در ادویه مفرده ملین
بطن و مخرج ثفل بلون بفارسی [illegible] گویند چون بو شانیدن [illegible] ملین [illegible] باشد [illegible] ترب است چون
بعد از طعام بخورند و بنوشند آب طبیخ او ملین بطن و مسقی بود کرنب [illegible] بفارسی کرم گویند مسهل بود چون پخته
او را و مثل او دست کرنب نبطی بسن الفتان [illegible] بود ملین است [illegible] بهندی ساگ [illegible] گویند
ملین است تخم [illegible] خام او شکر خصوصا شکر سرخ ملین طبیعت تخم کدو ملین است [illegible]
است [illegible] که بهندی خربوزه گویند ملین [illegible] است انجیر [illegible] مسهل [illegible]
است [illegible] خشک مرقوق یعنی کوفته با نطرون یعنی بوره [illegible] مسهل بود سلق چغندر است طبیخ او
مسهل بود عدس پخته یعنی [illegible] ملین است [illegible] خالبس [illegible] گویند [illegible] ملین [illegible]
اسفاناخ مثله سرد [illegible] ماء العسل مطلق بطن و مخرج بلغم است تخم خرفه خام [illegible] مسهل است
تخم [illegible] از [illegible] است مثل تخم خرفه است حلبه بهندی میتهی گویند طبیخ او با عسل ملین بطن
منقی امعا است از فضول [illegible] لوز حلو [illegible] باشد [illegible] ملین [illegible] انگور تازه مسهل است کرسنه
بزبان هندی [illegible] آب [illegible] ماء العسل منقی و ملین امعا است روغن نیلوفر خوردن او از سه درم
است [illegible] روغن سوسن [illegible] مسهل [illegible] بهندی [illegible]
[illegible] ملین [illegible] است [illegible] بدن است [illegible] است
ملین است [illegible] بهندی [illegible] گویند [illegible] آب برگ او [illegible] گرم منقی امعا
[illegible] بهندی [illegible] گویند [illegible] مثقال یا دو اوقیه آب گرم ملین بطن است [illegible]
اسهال [illegible] آب طبیخ [illegible] ملین بطن است حمول عصاره [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] ترنجبین ملین است [illegible] اخلاط بلغم [illegible]
خیار الحمار [illegible] ماء العسل [illegible] نافع وجع [illegible] است [illegible]
عسل ملین است [illegible] تخم [illegible] بهندی [illegible] گویند [illegible] ملین است بوره
[illegible] است [illegible] تخم ترب هر یک [illegible] سازند با
ماء العسل ملین بطن است [illegible] مثل [illegible] است [illegible] در اسهال از بنفشه و [illegible]
[illegible] شیر [illegible] مسهل می گویند فصل دوازدهم در ادویه مفرده مسهلات

مصلح اذیت بهمان سپستان بهندی لسوره گویند و معتدل است طبع را نرم گرداند و عمره مسهلات از اعضا پائین تر دارد
ازین جهت لبست و زانه و عرق جلاب یا داخل کنند بزر الکرفس بزبان هندی اجمود گویند سیر سازد قوت ادویه
مثانه و دفع اذیت مینماید از ادویه مسهل از بیخ و کرب کشیر که بهندی کتیرا گویند و صمغ که بهندی گوند گویند
نارسته یعنی پیچیدگی و دفع اذیت دوای مسهل مینماید مقل که بهندی گوگل گویند مانع حابله مضرت دوای
مسهل حاره است مانند سقمونیا و حنظل از بیخ ما نخوه نافع است بجهت تشنگی که از ادویه مسهله بهم رسیده
باشد صغرا که قوتی بریان کرده بعض دوای مسهل کند چون بادورد و هند و سازند تمک جمیع انواع ادویه معین است
بر اسهال و تقطیع ماده خصوصاً سودا و رطوبات لزجه را جبر بهترین آن سنگ طبرزد است چون طوطیا
مسهل آمیزند دفع ضرر از معده نماید زوفا یابس لبلاب الحنت تخم خیارین تخم خطمی اصل السوس دفع اذیت ادویه
حنته کند چون همراه آن باشد ضرر حوث دفع حس از زبان نماید باد دوای مسهل را بشوق قوت تو شد و دافع
غثیان نشود و رق عناب سترس زبان را تر دهنی که بعد خاییدن او چون تشنگی نماید هیچ فرو یابد و تنوع جبر
آن آرد و جو است کثیر قوت ادویه مسهله نیز چون تحلیل سازند یا مفرحات چند مثل سترقرفه بسی آس بکار آن
چون مقدار رنج درهم بخورند و ملطف و مقویات سازند اخلاط را جهت دفع دوا چون همراه او داخل بود یارکی
ده هیز دفع ماده و ملطف نماید **فصل سیزدهم** اندر آنکه داروی که خلط را استفراغ کند بکوشد بجوشش کند و
ازاله آن کند بدانکه دارو مسهل باد از روی که بمعده اندر آید بجرم دارو گوهر او اندرین جگر میرسد
و موقع غذا نمیرسد لیکن بطبیعت قوت دارو را اندرین جگر دفع خلط نماید و آنرا بکشد و از خون جدا کند
و هم بدانکه طریقی که از معده و جگر رفته است با موضع میرسد باشد و اخلاط باد شود و اندر رگها میگذرد از
یا بجگر باز آید و جگر آن رگی که او را باب گویند بیرون آید بر روده اثنا عشری و روده صائم باز آید بر رگها
که اینجا رسد قوت دافع اندر حرکت آید و آنرا فرو شود دفع کند و کم اتفاق افتد که بمعده بر آید بر رگها
به معده بر آید بطریق قی دفع شود سبب آنکه بمعده جرم دارو است که جرم داروی مسهل در رو وا معده و
بیرون شود بر رود یا مرود آید و طبیعت را می جنباند تا دفع میکند و اگر اندر معده بود و باقی ماده باشد
و قوت جاذبه دارو خلط را سوی خویش بکشد و آنرا از نزدیک دفع کند سبب تنقیه خاص بردم تنور ست را
که معده قوی باشد و اگر ضعیف بود معده دو طریق دفع کند و بدان بلیغ که قوت واقع اندر کمین نشست است
تا بجگاه قوت دارو خلط را بدان موضع باز دارد از کمین بیرون آید ماده که از بهر دفع خلط و ثقل ساخته اند

خلط اندر دماغ و حنجره و قصبه شش باشد بقوت دارو آنرا بمعده فرو کشد و قوت ماده آنرا الطریق ماده اسهال کند
و آنچه خلط را بجنباند قوت دارو است مثلاً حنظل یکجو بسته دستی که آن متفرق شود بعضو و راه اندر رسیده باشد
و چون تواند که همین خلط بجنباند پس قوت داروی مانند جرم دارو و قوت دارو با عضا رسیدن حاجت
اخلاط است که بر رو چنانچه ضماد آن از بیرون می نماید نفع در اندرون میکند و ازینجا معلوم که قوت
دارو است که باندرون میرسد نه جرم دارو **فصل چهاردهم** در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بطریق اسهال
میکند اولاً باید دانست که جمیع ادویه مسهله بیک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی بعضی مسهالی دارند مثل
بلیلجات و گل سرخ و بعضی بجلا مثل نمک و حلویات و بعضی بحرارت مثل فرفیون و بعضی بلزوجت دارا ان
لیس دارند مثل لبلابات و آلو و بعضی بقوت جاذبه که واهب العطایا در وظت کرده مثل مجموده که مسهل صفرا است
و بعضی دارو معده را پاک کند چون تربد و بعضی خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی از بیخ ها پاک
پاک سازند چون سورنجان و بعضی از سینه و شش خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی عصبها چون
شحم حنظل و بعضی از جگر چون مازریون و بعضی از سپرز چون جاوشیر و بعضی از دماغ چون ایرج خوردن
و بعضی خلط غلیظ را تقطیع و رقیق گردانند چون سکبینج مانند جند بیدستر و فرفیون و ایرسا و
وزرد و اسطوخودوس و حنظل و بعضی با خلاط غلیظ را رقیق گردانند چون صمغ عربی و کتیرا و نشاسته **فصل پانزدهم**
در تدبیر بعضی ادویه مسهله که قوت شوند ساختن مجموده بعضی بریان و آن چنان است که بیارند سیب یا به و اگر نیابند
ثلثی کنند و مثل نیز جایز است میان آن خالی ساخته و مجموده پر کنند و سر آن از جنس همان بگردد و بر
بالای او خمیر گرفته در آتش خاکستری بگذارند تا خوب پخته شود و سپس ازو برطرف شود و درستی دیگر که مجموده
پخته باشد آنرا چون سازند مثل با عسل یا خیار شنبر انست آن نیز مسهل لطیف بود طریق بریان روغن عسل
خیار شنبر انست که او را بیارند و بریده بریده در خاکستر گرم بگذارند که آتش داشته باشد پس بیرون آورده
بر رسانند و صفت آن چنان است که روغن بادام و روغن داخل سازند و طریق تدبیر تربد آنست که تربد سفید
سفید صحیح که تخمی مجوف دارد و چوب باشد آنرا تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده نیز سوده بکار برند
طریق غسل لاجورد و دیگر لاجورد خوب صلایه کند چنانچه غبار گردد پس بگیرد مصطکی و تخم ... روغن
با آتش نرم بقوام آرد و نشان قوام آنست که چون قطره آب بچکانند متلاشی نشود در شکل حب بسته شود
پس لاجورد مغسول را با آن عجین کنند و آب آنرا بشویند و به النقده سه آب دیگر اول و دوم

آب اول اعلی است و دوم اوسط سوم ادنی و اگر خواهند روغن از ... بزند ... و غیره چون
روغن کتان و ... مصطگی ... بگذارند و آب آهسته ... بالا ... ته نشین شود آهسته آن
آب را دور کنند و جو در ته نشین شود و هم نمط اعلی شود و خشک کرده سوده بکار برند طریق شستن لک باید
گرفت و چوبهای او دور باید کرد و باید بسایند و در آب انداخته جوشانند و بدست مالیدن باید بسایند و باز در پارچه
صاف باید کرد و آن ثفل که در آن رو بیرون مانده باشد باید انداخت و آن آب صاف کرده را باید گذاشت که
صاف شود آنچه از بالا دور باید کرد و اگر احتیاج شود بار دوم آب جوشان باید انداخت و دو باره صاف کرده آب
دور باید کرد و ثفل لک را در سایه خشک کرده در ظروف شیشه باید کرد و بکار برند طریق سوختن ابریشم ... مقراض کنند
قطع کنند مثل غبار شود در پیاله سفالی گذارند و در دهان آن ... بریان شود بجای برسد که قابل ساییدن شده
باشد باید که بسایند و در سوختن ... طریق مقراض کردن ابریشم آنست ... مقراض کنند ...
چنانچه مثل غبار شود و این ابریشم محرق است و ... ابریشم محرق است و طریق
جوشانیدن ابریشم آنست ... ابریشم ... گرم ... ابریشم ...
آب چنانچه بقوام ماء العسل آید و آن را جهت فرحی بخورند و اگر خواهند برای تقویت دل ... شربت سازند
... آن مشهور است طریق ... آنست که ...
دو شبانه روز بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت ... در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و بکار برند
... آنست که زرشک ... را در سرکه دو وزن برابر سرکه باشد ... یک شبانه روز بعد بیرون آورده در
سایه خشک کنند و بکار برند باب سوم در طریق پختن جلاب و مفردات ذوالقه و اغذیه مناسب و اخلاط
از لعوق و طریق صاف کردن خون و ... جلاب ... و در آن هفت فصل است فصل اول از باب
سوم در طریق پختن جلاب و خوردن اول ... کنند ... دیگ سنگین ...
چون دو سه جوش بخورد بعد از آن ... چون دو سه جوش ... بر آتش نرم مثل چراغ ...
دیگ کنند و آب بسیار انداخته سه پیاله ... کنند تا یک پیاله بماند بعد از آن صاف کرده نیم گرم بیاشامند
و روز مسهل شش پیاله آب کنند تا دو پیاله آید و پیش از خوردن ... مثل ...
کباب خورند ... بخورند و بادام و ریاحین ...
کنند و بگذارند و پیاله ... بخورند از یک پیاله اول ساعتی ...

بخورند ... آب و شربت بخورند و بخور ... آب ... اگر تشنگی غالب کند آب مضمضه کنند و اگر ...
گلاب یا آب و عرق بید مشک میل کنند و همان روز بحمام روند و اگر ناچار شود از حمام بیرون آید و حرکت نکند
فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب و بعد از جلاب بدانکه در خوردن از ماکولات ...
مناسب باشد و آنچه طلب ... کرده باشند بخورند ... است ... مثل سیب و ...
و امرود و شاهتوت مناسب است و شربت نبات و قند ... است با تخم ریحان و گلاب ... آخر روز ...
و ... مثل بادام قندی و ... قندی و ... قندی و ... قندی ... و غیره بقدر حاجت
... خوردن و ... در اول جلاب ... سه روز تا پنج روز ... بعد از آن نخود آب ...
از یک ... و برای بعضی بزرگان بجای ... شش عرق گرفته مناسب ... داده ام
و روز مسهل ... و در وقت مسهل چون تشنگی ... عرق بید مشک
... جلاب از جماع پرهیز کنند و از اغراض نفسانی چون غضب و غم و ... احتراز نمایند و فکر بسیار نکنند و تعب
و حرکت بسیار ... پرهیز بعد از مسهل سه طریق است اول سه روز بعد از تمام
مسهل پرهیز واجب و این را ایام قریب میگویند و درین سه روز از اغراض نفسانی چون غضب و غم ...
... و جماع نکنند و چیزی که ملائم مزاج باشد بخورند ... بدن پاک شده و اشتها غالب شده است
طبیعت ... می طلبد و این وقت پرهیز واجب تر از میان جلاب باید ... این وقت ...
... آب داده تشبیه کرده اند که هر تخم درین وقت جای گیرد محکم شود و در حال بروید و قوی
... و حواس ... زکی شده ... بسیار ... بعد از آن ... دشوار شود و
مراعات ... باشد ... است و بعضی ... قرار داده اند که ... روز ...
ایام ... لطیف خوب مناسب مزاج و ملاطفت خورند ... تحلیل برسد و اغراض نفسانی کم کنند
و مراعات چهل روز است که عالم ... چله گویند چرا که مرضی که در چهل روز ... آن را بعضی اطبای
... گویند ... مرض ... چون از چهل روز بگذرد مرض دیگر ... و ... احتراز از خوردن
... چهل روز ... فصل سوم در ... و جلاب و غیره ... شود ...
خوردن ... باشد ... برگ ... ذائقه ... گرفتن ...
... بادام و فندق ... خوشبو کرده

داشتن و سر بسر گوپیز ریزه بوکرون وجعت گی وخشیات بلا شبار سخت میشود و تاسو او بسبب الم متوجه اطراف
می شود و لیعد از بستن دوا ابرقم جعده بند با بسته ما بکشایند تا میل کند و اودیه حریف مثل دارچینی و جوز و شیر آب
شربت جلاب خائیدن تحذیر جس کند **فصل چهارم** در اغذیه مناسب اخلاط اربعه غذای موافق دموی
زرشکیه بمرتبه انار به اجاصه اسفناج باپسته و به بلغ موافق صفراوی شوربا ماش آش جو مقشر شیر بادام
و کشمیز تازه و اسفناج و عناب و این هر چهار چیز را در شوربا ماش هم میتوان انداخت و آش لیمون و آش
عدس غذای بلغمی نخود آب بشیر خشکه انه شوربا نخود آب یخنی قرع و دارچینی گرم و ادویه حار
گوشت غذای موافق شود از زیره باج نخود آب بشیر خشکه اند مرق و نک بنگ یا شیر یا خشکه اند و اسفناج
مرق گوشت با چاشنی قند و لیمون و اسفناج و آن غذائیست نیک و مناسب است در اکثر احوال
و جمیع اوقات و جمیع امزجه آسان و معتدل المزاج را هیچ طعامی موافق تر از خشکه نیست بواسطه آنکه نخن
السخینی است و نه سرد ظاهرا نه تر نه خشک و این غذا اصحا موافق است دیگری دم طب و نخود اول ام موافق
است جهت دموی و صفراوی و اصحا صفت آن چنانست که گوشت و نخود اندک بپزند و در روغن اصابی
این را شوربا گویند هیچ دارد گرم و پیاز و غیره چاشنی داخل آن نمیکنند و آن را طریق تکلیفی بپزند آش جو
و آن چنانست که اول یک سیر جو از پوست پاک کنند آب جو شانند و آن آب را بریزند تا سه بار چنین کنند بار چهارم
گر آب کنند چندان بپزند که جو با شکافته شوند و لعاب از و ظاهر شود و این طعامیست مبارک جهت دموی و صفراوی
و تب ها و اگر خواهند باین گوشت خروس بچه یا مرغ یا طیهوان داخل کنند و اگر بجای صفرا ساز آب لیمون
یا تمر دران اندازند گاه کدو و اسفناج و روغن بادام نیز داخل کنند نخود آب و آن را بی گوشت می پزند
و با گوشت بزرو آن چنانست که خواهند بی گوشت بپزند نخود را بجوشانند و در روغن بادام و نمک داخل
کنند و اندک پیاز و زیره و قرنفل اضافه نمایند و در روغن جوان فربه انداز نمرو طیهوان همچنین فربه و روغن
اضافه سازند و نخود و با پوست داخل کنند و دارچینی و زعفران اضافه نمایند فربه با طعامیست که گوشت
بانمک جوان را فربه کرده بجوشانند نمک و روغن و ادویه حاره مثل قرنفل و دارچینی و فلفل و زیره داخل کنند
و با برنج و اسفناج گاه و دو سه پارچه کدو اضافه نمایند و این موافق امراض بلغمی است زرشکیه قلیه آش
زرشک است و آن طعامیست که نافع جهت صفراوی و دموی و دیگر گرم را نافع است و مقوی معده و امعاست
و روش پختن او آنست که زرشک را در دیگ سنگین بجوشانند و سفال داغ کنند چنانچه هفت مثقال

زرشک را گرم کرده و سود انداز غذا نازنجی اوید دیده در روی بریز برنج اندک انداخته دیگ و روغن بادام ونگار و در روغن گاو
داخل میکنند و اندک قند و دو چاشنی گرفته بکار برند آش تمر مزمزه میکنند شکم یا و صفرا امیر اندو نافع است جهت
تبهای صفراوی که دوران قبض باشد آن را بقدر چاشنی داده در روغن بادام داخل کرده می دهند
و آنجا که تپ بسیار باشد روغن داخل نمیکنند و گاه جهت قوت خروس بچه و طیهوان را اضافه می نمایند زیره
نافع طعامیست جهت سوداوی و دفع سودا است و اصل او مرغ فربه است و نخود و پیاز و زیره و زعفران
و هرگاه که قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند این در استسقای و تب سه و مالیخولیا را بسیار نافع باشد و
گاه اندک گلاب داخل آن میکنند و آن طعامیست قلیل الغذا اسطرالغب و بالبسه بسیار نفع میکنند و برای
بلغمی نیز بسیار نافع و این در طعام مثل سکنجبین در اشربه است مطبخه و آن طعامیست که جهت سوداوی نافع
است و روش پختن او آنست که ابریشم پرچه کنند و اول در آب بجوشانند پس در روغن بریان کنند و اندک
پیاز و زیره و دارچینی داخل نمایند و بکار برند برای نجاح که جلاب و مسهل بهتر از نخود آب و قلیه شوربا
باطنی انیست **فصل پنجم** طریق دادن جلاب بجانست که در ایام بهار صبح خورده شود و در تابستان چهار
گهری شب مانده و در خریف سه چهار گهری روز بر آمده و در زمستان یک پهر روز بر آمده و دفع هر خلطی که
خواهند با آن کلیات و طعام میان روز بخورند و آخر روز شربت و اگر محتاج غذا شوند شوربا تنها بخورند یا
انار بخورند و مثل ادویه هیچ وجه شب چیزی بخورند و آب بر بالا جلاب و مسهل نخورند و اول مرتبه چهار ساعت
و اگر محتاج باب شوند آب را سرد کرده بخورند و الا در صفراوی که بنا بر حرارت است و این روش که نوشته شد
جلاب از روز منضج است اما روزی که جلاب تاثیر دارد یا حب یا ایارج خورده باشند آن روز هیچ منضج
الیه و آب نخورند که ضرر بسیار دارد و دادن تندرست چون تشنگی غالب بود و لیل نفعی دهد آزار یا غرا آب سرد
بنوشند و زبان بالند و اگر دار و در حرکت نباید بسیار حرکت نباید کرد با حارات گرم تجرع کنند و اگر گلاب گرم بنوشند
بهتر است یا رعی دهد و در دفع بیرا انکه نشان دادن جلاب در اصحا هرگاه اندرین مردم تندرست بجهت اعضا
درد پشت و کرده و دمه انوم پیدا آید باید دانست که او را باید از دوی مسهل حاجت و اخلاط مثل بوی یا ساین و درد
و اندر زمستان مسهل روزی باید خورد که باد جنوب آید هوا خوش آید و اندر تابستان آخر شب و صبح
باید خورد که با اعتدال آید جلاب که در صفراوی اکثر آن چهار روز اکثر آن هفت روزه یا در از چهار ده روز
میکند و در بلغم اکثر آن یازده روز و اکثر آن بست و یک روز گاهی چهل روز میکنند و در سودا اکثر مسهل

میکند تا به سه ماه واکثر آن شش ماه نیز میکشد فصل ششم در طریق دادن جلاب صفراوی روز اول
بنفشه تخم کاسنی رازیانه پوست بیخ رازیانه هر یک ده و مثقال زرشک منقی سه مثقال عناب بیست دانه
سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با قند بنوشند غذا برنج و نخود با یخنی مرغ زیره دار یعنی آخر روز قند
سفید عرق بیدمشک عرق کاسنی تخم شربتی و آن تخم است مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود
بلنگو اسپغول است بنوشند روز دوم بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه بیخ مهک که طشی هندی گویند
تخم کشوث که هندی اکاس بیل نامند منقی زرشک عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با قند گل حل نموده
بنوشند غذای شربت آخر روز برقرار روز سوم شاهتره آلو سیاه تمر هندی سنجد اضافه برود دوم نموده جوشانیده
صاف کرده با ترنجبین بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنا مکی پنج
مثقال گل سرخ هلیله کابلی از هر یک سه مثقال این چهار دارو بر اجزای روز دوم افزوده جوشانیده و
اگر هوا گرم باشد خیسانیده صاف نموده با ده مثقال ترنجبین ده مثقال شیرخشت حل نموده بیاشامند شربت
ده مثقال عرق بیدمشک گلاب تخم شربتی آخر روز بنوشند غذا بدستور و در این روز با تنگم طعام بشرب
بخورند و صبر کنند و اگر مل خوب کرد و بدن پاک شد احتیاج مسهل نمانده اگر تمام دفع نشده و خلط باقی ماند
روز دیگر از منضجات که در روز اول دوم و سوم نوشته شده بدستور بالا صرف و بعدت که طبیب اندازه
سازد که مناسب ولائق داند و اگر در بدن خلط غلیظ فاسد باشد روز پنجم این حب بدهند محموده یک دانگ
غاریقون ده دانگ صبر سقوطری نیم مثقال پوست هلیله زرد یک دانگ گل سرخ مثل رازیانه یک دانگ
کوفته بیخته با آب رازیانه تازه یا گلاب حب سازند سحر فرو برند و از عقب خواب نروند از پی این جلاب روز
مسهل بنوشند بنفشه سنا مکی گلسرخ کاسنی رازیانه شاهتره پوست هلیله زرد تخم کشوث بیخ مهک آلو سیاه تمر هندی
زرشک کشمش و آن خوبانیست عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با ترنجبین شیرخشت بیاشامند غذای
و شربت بخورند و شربت آخر روز و غذا برقرار و اگر احتیاج حب باشد نیز دارو به حب بدهند جمیع مرکب تر از حب است
صفت آن غاریقون دو دانگ محموده یک دانگ با جلاب که بود سیک قاخق اول منجر نوشته فصل
هفتم در طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه رازیانه تخم کاسنی گاؤزبان شاهتره پوست بیخ رازیانه
بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف کرده با قند بیاشامند غذا نخود آب با گوشت جوان
بعلی گوسفند یک ساله است با زیره و دارچینی و زعفران آخر روز قند سفید گلاب عرق رازیانه تخم بلنگو

روز دوم انیسون و آن بادیان رومیست بیخ کرفس بر روز اول اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند
دو مثقال بنوشند غذا و شربت هر روزه بدستور اندک گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفس
دوم افزوده جوشانیده صاف نموده با گلقند دو مثقال و اصل آن دو مثقال گلقند انست که در گلقند
آفتاب ترتیب یافته باشند دو آتش بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم بسفایج فستقی و
قنطوریون دقیق منقی هر یک سه مثقال بر روز سوم افزوده بجوشانند و صاف نمایند با ترنجبین حل کرده بیاشامند
روز پنجم بادآورد روز چهارم گل سرخ هلیله کابلی از هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده با گلقند عسل حل
کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاؤزبان بالنگو اسطوخودوس
بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم کرفس از هر یک دو مثقال گل سرخ سه مثقال عناب هفت
و بیست دانه سپستان سی دانه آخر روز بدستور روز هفتم سنا مکی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی رازیانه گاؤزبان
بالنگو افتیمون از هر یک دو مثقال افتیمون در کتان بسته بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم
کرفس انجیر منقی از هر یک دو مثقال عناب بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین
ده مثقال شیرخشت ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما بعد از ظهر بخورند که
روز سی بیاری رسانند در آن روز با دیان بدهند که بالخاصه سنا و بادیان با هم بلغم جمع می شود ترنجبین کاسنی
جمع نتوان کرد بواسطه آنکه اورام نضج برساند روز هشتم روز استراحت بود شربت بالنگو هفت مثقال شربت انار
عذب مثل عرق رازیانه دو مثقال گلاب بیست مثقال تخم شربتی دو مثقال بیاشامند غذا بدستور روز نهم تخم
کاسنی دو مثقال رازیانه دو مثقال گاؤزبان بالنگو شاهتره انیسون قنطوریون دقیق مویز منقی هر یک دو
مثقال عناب بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند گلقند اصل حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز
دهم بنفشه دو مثقال بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هر یک دو مثقال بر آن اضافه نمایند جوشانیده صاف نموده با گلقند
اصل ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز یازدهم حب بدهند از محموده یک دانگ غاریقون
دو دانگ تربد نیم مثقال مصطگی یک نیم دانگ رازیانه یک دانگ گل سرخ مقل و انیسون از هر یک نیم دانگ
کوفته بیخته با آب رازیانه تازه حب سازند آخر شب فرو برند و بخواب نروند و از عقب آن جلاب از سنا مکی
پنج مثقال بنفشه دو مثقال گل سرخ سه مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال تخم کاسنی رازیانه بالنگو شاهتره
اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک دو مثقال افتیمون سه مثقال در کتان بسته تخم کرفس پوست بیخ کرفس

هر یک دو مثقال عناب بیست دانه سپستان سی دانه بجوشانند و صاف نمایند با ترنجبین ده مثقال شیرخشت
ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما اگر هیچ علامت و شربتی نخورند اگر دیر عمل کند
روغن گل سرخ روغن بابونه زهره گاو نیم گرم بر شکم بمالند و از آب چرب نخود آب یک پیاله نیم گرم بنوشند و
شیافی از بوره ارمنی و صابون از هر یک یک مثقال شکر سرخ سه مثقال سنا مکی دو مثقال نمک گل سرخ
خطمی گل بنفشه از هر یک یکمثقال کوفته بیخته شیاف سازند و استعمال کنند و شیاف چهار عدد اگر احتیاج
باشد بیشتر دارو بدهند صفت آن غاریقون نیم مثقال تربد نیم مثقال محموده یک دانگ با جلاب مذکور
بیاشامند در پیاله اول با نقی رنج شود فصل ششم در طریق دادن جلاب سودا روز اول بنفشه تخم کاسنی
رازیانه گاوزبان بالنگو شاهترج تخم کشوث منقی از هر یک دو مثقال عناب بیست دانه سپستان سی دانه
جوشانیده صاف نموده با قند سفید ده مثقال بیاشامند غذای نخودآب با گوشت جوان مرغ با زیره و زعفران
و دارچینی آخر روز قند سفید عرق بید مشک ده مثقال گلاب ده مثقال و تخم بالنگو ده مثقال بنوشند روز دوم
پوست بیخ رازیانه اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور
روز سوم اسطوخودوس دو مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره
بنفشه اصل حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیله
کابلی تخم کشوث منقی هر یک دو مثقال اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت
آخر روز بدستور اما در آخر آن شیره خشکدانه که بهندی ککرو گویند اضافه کنند روز پنجم قنطوریون دو مثقال [illegible]
نموده با خمیره بنفشه دو مثقال گلقند دو مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم
افتیمون در کتان بسته سه مثقال اضافه نموده بجوشانند و بطریق روزهای دیگر عمل آرند روز هفتم اگر در
قاروره نضج باشد این تلیین بدهند سنا مکی اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست
هلیله کابلی تخم کرفس دو مثقال پوست بیخ کرفس سه مثقال دقیق افتیمون سه مثقال در کتان بسته گل
سرخ بروز اول اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین ده مثقال شیرخشت ده مثقال حل نموده
بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور سرد آرد محموده یک دانگ غاریقون دو دانگ نافع است برای
اضافه نمایند روز هشتم استراحت کنند شربت بالنگو و شربت انار عذب عرق بید مشک گلاب و تخم بالنگو از هر یک
دو مثقال بیاشامند آخر روز غذا بدستور روز نهم اسطوخودوس بسفایج فستقی دو مثقال پوست بیخ کرفس

دو مثقال منقی ده مثقال بروز اول اضافه نموده با گلقند عسل دو مثقال بیاشامند غذا و شربت آخر روز
بدستور روز دهم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هر یک دو مثقال افتیمون چهار چهار مثقال
در کتان بسته پوست هلیله کابلی دو مثقال قنطوریون دو مثقال دقیق بروز اول اضافه نموده بجوشانند
و صاف نموده با خمیره بنفشه ده مثقال بیاشامند و شربت آخر روز بهمان ترتیب منضج بدهند تا نضج تمام در قاروره
پیدا شود و بعد از آن حب بدهند بدین صفت صبر سقوطری سه مثقال غاریقون دو دانگ محموده یک دانگ
تربد نیم مثقال تخم حنظل نیم دانگ لاجورد دو دانگ مصطکی دو دانگ افسنتین یک دانگ گل سرخ یک دانگ
مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ کوفته بیخته حب سازند وقت خواب بخورند اگر چه ناقل گرمی شده باشد
و وقت معتدل بود سحر بخورند ... بی او جلاب از سنا مکی پنج مثقال گل سرخ سه مثقال بنفشه دو مثقال
رازیانه دو مثقال گاوزبان دو مثقال بالنگو دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست
هلیله کابلی دو مثقال افتیمون سه مثقال در کتان بسته منقی ده مثقال عناب سپستان بیست دانه
بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت ده مثقال گلاب حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخر
روز بدستور چون عمل دیر کند روغنها بمالند و شیاف عمل نمایند باب چهارم در آنکه اسهال را کی باز
باید داشت و تدارک و علاج حالتها که در استفراغ پدید آید و بند و باز داشتن اسهال چون افراط
کند و علاج دواهای مسهل که کار نکند در آن چهار فصل است فصل اول در آنکه اسهال کی باز
باید داشت بدانکه هرگاه که دارو تمام استفراغ گردد و تشنگی پدید آید وقت باز داشتن اسهال آید هرگاه
که تشنگی پدید نیامده باشد اگر چه دارو کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و بباید دانست
که تشنگی از پس دارو پدید آید جهت راست استفراغ نباشد و لیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی معده دیگر
باشد تا بعضی را سبب گرمی و تری دارو و بعضی را سبب حرکت خلط صفراوی پس هرگاه که تشنگی پدید آید
این اسباب بار آنگاه باید داشت که تشنگی سخت شود و اسهال باندازه شده باشد واجب بود تدبیر باز داشتن
آن و بدانکه هرگاه دارو خلط را که غرض تنقیه استفراغ تمام گردد و استفراغ خلط دیگر آغاز گردد در حال باز باید
داشت مثلاً اگر دارو از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ صفرا گردد و اسهال بلغم آغاز گیرد باز
باید داشت که افراط میکند و اگر بعد از آن که صفرا و بلغم را راند و گاه بسودا رسد افراط از حد گذشته باشد و چون کار
باسهال خون خطرناک بود و نباید داشت که هرگاه که دارو خورده شود و تعلق باده استفراغ خلطی ...

و اگر هنوز قوت دارد و مانده باشد خلطی دیگر را که نیک تر است بجنبانند و استفراغ کردن گیرند مثلاً اگر داروی باشد که باستفراغ سودا تعلق دارد نخست استفراغ سودا کنند پس استفراغ سودا پس استفراغ بلغم پس استفراغ خون اگرچه خون از بلغم و سودا رقیق تر است آفریدگار تبارک و تعالی اندر تن مردم این قوت نهاده است که خون را نگاه دارد و بدارو ندهد از بهر آنکه حاجت بدان بیشتر است و غذا را اصلی است و تن بدان برپاست و هرگاه که دارو قوت طبیعت را ضعیف کند و بروی قهر کند خون از وی بستانند کاری با خطر باشد و نیز سبب نگاهداشتن قوت اندر استفراغ باهم تر از دو استفراغ باید داشت از بهر آنکه هرگاه که باستفراغ حاجت آید و قوت ضعیف شده باشد مضرت ضعیفی قوت بیش از مضرت آن خلط باشد که استفراغ آن میکنند هرگاه که ضعف پدید آید اندر حال استفراغ باز باید داشت اگرچه هنوز از خلط بسیار مانده باشد و هرگاه که ضعف بدان حد نرسد و استفراغ تمام باید کرد **فصل دوم** اندر تدارک استفراغ و علاج حالها که در استفراغ پدید آید هرگاه که مسهل استفراغ تمام کند و از پس آن فواق پدید آید اسپغول اندر روغن گل و آب سرد تر کنند و بجنبانند و اطراف بر و مال یا نوار بندند و داروهای عطسه آرنده در بینی نهند و هرگاه که سوزش و حرارت پدید آید لعاب اسپغول و بهیدانه با روغن بادام و یا روغن مغز تخم کدو هم تر کنند و بر ساعت بخورانند هرگاه که از خوردن مسهل پیچ پیچها تولد کنند هم برین لعابها مذکوره و روغنهای و مسکه و روغن کنجد تازه هرکدام که باشد تسکین کنند پس اندکی چند کرت از این لعابها و روغنهای خورده باشد اندکی سرکه با آب سرد آمیخته بخورند و ریوند چینی دارو گوشت هرگاه که از خوردن او ریحی پدید آید رب آبی و سیب بخورند و یا آب سرد غسل کنند و آب سرد بر سر بریزند و از خوردن فرفیون سر سوزش و یا سر ضعف و تشنگی پدید آید روغن گاو و مسکه و لعابها و روغنها و گلاب سرد کرده و کشکاب با روغن بادام و صمغ عربی را باید با لا اسقالی بریان کرده و صلایه نموده هر شربت که باشد هرکدام با شلیده او و آب سیب و آب انار و شوربای مرغ همین سودا را و افراط فرفیون را کشکاب در روغن گل و صمغ عربی و گل ارمنی باز قرص اشت و صندل و گلاب و کافور بوئیدن باید و هرگاه که بسیار از داروی مسهل خون بر آید شراب انگوری با شیر تازه بیامیزند چنانکه شیر فزونتر باشد و بخورند یا مضرت دارو زائل گردد و پیاز بسرکه پرورده بیش لیستن را که از دارو یا تولد بار قرار چون مسهل بخورند و جا لکنند در دناف یا در زیر ناف لیستن و پاشنه و هم کشیدن معده و سستی پدید آید بشانه زمیا جعبه شکم فرو دهد دو مثقال مصطگی سوده با آب خوردن معده را قوت گرداند و دارو را عمل آورد و یاری دهد و بسیار بود که پیچ

چون آبی و سیب بخورند معده را قوت دهد و جوش نشستن باز دارد و دارو را بقعر معده مائل سازد و جل آرد جالینوس می گوید که شخصی را سقمونیا دادند شانزده ساعت استفراغ نکرد پس او را اندر معده خویش دریافت که گرایا باهم میکشد و می فشاند گونه او زرد شد فرمود که تا میوه قابض بخورد و در حال آن غثیان زائل شد و استفراغ نباید کرد سبب آن بود که دارو در فم معده مانده بود و خلط را بجای کشید و میوه قابض فم معده را تقویت کرد و فراهم آورد و بقعر راند و دارو را فرود ساند و هرگاه این تدابیر نیز نافع نیاید و تمدد پدید آید و چشمها بیرون خیزد و دارو حرکت بسوی بالا کند و بیهوشی شود و چیزی برنیاید و در اعضای گرسنگی پدید آید البته فصد باید کرد و اگر این اعراض نباشد و دارو قوی بود نیز فصد لازم باشد اگرچه بعد از سه روز باشد زیرا که اخلاط که دارو آید حرکت هم آن بود که بر عضوی ریزند و سبب ریش بدید یا آماس شود و با عضای رئیسه مضرتی رسانند و دارو غیر مسهل وی تعدیل مزاج کافی بود و احتیاج بتحریک و فصد نباشد مگر آنکه حمی شود که آن هنگام فصد لازم بود و اگر دارو از معده بدین طریق فرو برود و مسهل براندن کند تنقیه معده را پاک باید کرد چون دارو دیر در از آید تخصیص در ضماد السیل گرم خورند و با نمک آب در معده گذشتن دارو از معده آنست که هیچ گرانی نکند و تاب و سوزش دل نباشد و از آروغ بوی دارو نیاید و اگر قی و اسهال بیرون نیاید هیچ کدام را منع نباید کرد دیگر آنجا که از افراط گی هم باشد و اگر بعد از اسهال فوق پدید آید چون آمدن گیرد و باز هر حیوانی چهار جو به روغن گاو نافع آید و یا لعاب روغن گاو و مسکه و لبنیات در باز داشتن مضرت حدت دارو و منع عمل عظیم نافع آید هم بخوردن و هم بمالیدن بر شکم و دست و پای و در دفع سوزش و پاشنه و ضعف و تشنگی این روغنها و لعابها و گلاب بروغن چرب کرده و صمغ عربی بروغن چرب نموده و آب آبی و سیب و انار و زرشک و سماق و شوربای مرغ چرب فربه و تجرع آب سرد و نشستن در آن آن سبب است **فصل سوم** اندر باز داشتن افراط اسهال که از داروی کار بینی داروی قی افراط کند دستها را از بن بغل و پایها را از بن ران بطنابها یا بنواری باریک بپیچند و آغاز پیچیدن از بن ران باید کرد و باید پیچیده فرود آوردن تا سر دست و سر قدم و تریاق فاروق یا فلونیا دادن اگر ممکن باشد بگرمابه باید برد تا عرق کند و آب گرم در زیر دامن او باید نهاد خاصه سوی پشت و پارچه دو ته کرده بر سر گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات بدو اندر گیرد و عرق بیاید هرگاه که عرق افراط کند شراب سیب و شراب آبی و شراب انار و یا طباشیر میباید داد و آب آبی و آب مورد تر اندر اندامها باید مالید

اندر لبست و گلاب و کافور و صندل بوئیدن بباید ضماد اسهال صفت آن لبست جوانج آب سود گل
طباشیر خرنوب شامی ضماد ساخته بر معده نهند سخت صواب باشد و بهوای خانه معتدل کنند از بهر آنکه هوای گرم
تحلیل کند و ضعف آرد و هوای سرد اخلاط را باندرون تن باز گرداند اسهال زیادت کند و لقمه چند نان
اندر آب انار ترش تر کنند و بدهند و پس از آن اندک کاک و آن قسمی از نان ست سوده اندر شراب انگوری تر
کنند و تا شفقی چند از ان بخورد و صواب باشد و لبست جو یعنی آرد جو یا اندکی تخم خشخاش سوده سخت نیک باشد و تخم
جو شانیده چندانکه لبتی آب تا کی او کم شود سوده ارد بواسطه آنکه او قوت تیزی دارد سودا را باز دارد و سود تخم
نشاند لیکن اگر حرارتی با فراط کنند قولد شیر لسان شاید از هر گاه مزاج سخت گرم باشد اسپغول بی تخم عربی بریان کرده
گل ارمنی بر روغن گل چرب نموده رب به سفرجل رب سیب یا شراب مورد بدهند و اندر باز داشتن تیزی
از روده ها سکر و روغن گاو سخت نافع باشد و اندر عرز کر بر روده رسد غذای از چند روش و آن گندم تحرا
کرده روم میشود بر بهند باور او ان نافع بود و چون اندکی پیش آید سماق داخل کنند و نان اندر شراب قابض
یعنی شراب زرشت دوای نافع است و از میوه ها آب درغور مناسب بود و آب سرد هم بخورد و اگر اسهال
باو بایستد اطراف او را بطریقی که مذکور شده ببندد و این دارو بکار برند گاه گلوبنان و تریاق این
و ترمس عشاوان مرکب ست راه دادن و ضماد قابض بر معده مالیدن و حب الرشاد بریان کرده سعد جم
روغن گاو جوشانیده چندانکه سطبر شود دادن بخوردن نیز را آنچه در هست مناسبت آید و آنچه در خون بر آمدن
مناسب بود نافع بود و تعریق یعنی عرق کردن آب گرم با فراط خوردن و بوئیدن عطرهای خشک و معتدل هم
نیک آید و افراط اسهال حب السلاطین خوردن پلاد چرب مجرب است بیاناست نیز نافع بود جالینوس میگوید
مردی را سقمونیا داده استفراغ تمام کرد بعد از دو روز سوزش و دردی در روده های او پدید آمد و
هر گاه و تقاضا کردی ثقل بسیار بیرون آمدی چون در حال او نیک نظر کردم آن شخص بواجبی معده مردی
قوتی بود و هر نوع دواهای مسهل خورده بود و روده ها او ضعیف شده چون سقمونیا خورده روده از هم خراشیده
شده و فضلها که اختن او بود چون روده با ضعف و جوف بالمجید نوردی به ابی ضماد کرد هر گاه فضلات جمع
شدی معده بار بر نهید و دفع شدی لغرض نمودم غذاهای او را از چند روس و بار دان ساختند حتی کم شد پس
از ان سماق نیز فرمودم تا در غذا او قوی کنند و نان اندر شراب قابض خوردن فرمودم از میوه ها زعرور و آبی بسیار دادم اندک
مدتی اندک از ان رنج بکلی خلاص یافت بر انکه بسیار دوا بود که چون مسهل خود تمام کنند بایستد و اگر دوا فعل خود

تمام کنند هنوز عمل نکنند و خواب و تشنگی پیدا نشده باشد بتامه پرسید و منع اسهال بکنند مگر آنکه دوا اسهال مفرط
مطلوب برد آرد و در بستن آن مضطر شوند چه دوا ارباد رنج گاو و یا و زهر حیوانی یاد روغن گاو چرب است خشک
باماست **فصل چهارم** در علاج آنکه دوا سهل کار نکند هر گاه دارو کار نکند تا سبب پیدا ن گیرد و سر گشتگی و صداع
تلبسه و خوشیتن باریدن آید و هر گاه که این حالتها پیدا آید در حال حقنه باید کرد تا بشان نیز بکار بدارند تا
استفراغ کند دو مثقال مصطکی سوده به آب گرم بخورند تا معده را قوت دهد و دارو دفع نماید و بسیار باشد که
چیزی تا بعض چون سیب و آبی تا معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید و هر گاه که تدبیرها سود نکند دو وج
جسم اسفناخ بهم سائند داروی حرکت سوی بالا کند و چیزی برنیاید چرا که در حال فصد باید کرد و علاجی نیست
و اگر داروی هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد و اگر بعد از دو روز باشد صواب بود از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط
حرکت کنند و بعضوی از اعضا همه ریزد و بسیار بود که دارو مسهل دیر اندر کار آید شربتی کردارو د تحریق
کنند چون اخلاط را ماء العسل را یا آب گرم نمک انداخته دستور کرده دهند تا دارو را اندر کار آرد و هر گاه
این علاج اثر نکند تدبیر حقنه و شیاف کنند و هر گاه مسهل از معده فرو نبرد و این تدبیرها سود دهم دو در حیا
پدید آید چیزی تا باید کرد چنانچه ممکن گردد تا معده از دارو پاک شود و از پس قی جلاب و آب سرد باید خورد
مراد از جلاب درین محل شربت مصری و قند ست و گلاب **باب پنجم** در آنکه داروی مسهل بلغم چگونه دهند
همچون دادن جلاب بلود کان دبیران و کیف خواران چون افیون و بنگی و خمرلی دادن جلاب
بمردم زخمی و آنها که تب دارند و دادن جلاب بحوامل در ان شش فصل است **فصل اول** در داروی مسهل که
از بهر تخم دهند رب بلیله به لیسانند طریق ساختن رب بلیله کوفته در شیشه کنند و آب تر کنند و در آفتاب
دارند و بجنبانند آن را هر روز تا بیشتر او حل شود پس آن آب را بیرون آورده ته نشین کنند و از گرد نگاه
داشته در آفتاب خشک کنند آن چیزی شود مانند صبر اندک از وی کار بسیار کند مقدار شربت آن از دو درم
تا سه درم و گاه اندک از سقمونیا بدو یار کنند قوی تر باشد و هم بدین طریق از تربد رب سازند و قوت او
نزدیک بقوت سقمونیا شود با فانید سرشته بدهند اسهال قوی کند و مرد از وبیاید این سخن از محمد زکریا
است و بهتر او میگوید که من از شحم حنظل رب کردم هم بدین طریق با مغز بادام یکی تر او خشک شستم و بادام کراهت
داده و درد رود شود اسهال بلغم تقویت میکرد و چشم و صبر را سود داشت و از افتیمون و بسفایج نیز بدین طریق سازند
و اندر غذاهای بیمار ابر لقمه توان کرد یعنی غذای را چون نخواهند بخورند او را پاشیده تناول نمایند و اگر اندکی

سقمونیا در گشکاب حل کنند استفراغ کند لیکن پس ستوده نباشد مگر ضرورت شود بکار دارد و گاهی بجای
یعنی تند سقمونیا دهند بدانکه اهل تنعم و کسانی را که نزار و گریزان بود علاج دوا با جندبا باید کرد و حکم خوردن
بطلای دبشیان اسهال باید کرد و بعد او دارو خوردن کراهیت داشته باشد سداب بوده و کرفس و
گل خراسانی هر کدام که باشد بگیرد و گلاب چکانیده می بویند و اگر از پیش گشتن این نباشد بازوها به
بندد و چیزی قابض چون آبی با گل سوری حب را اندر جلاب گلاب دارد که قوام او سخت باشد پیچیده فرو
برد و همچنین با عسل اگر محرور باشد رایب دهند و آنچنان باشد که دوغ ترش در جای خشک نهند در یکشب
بامداد آب زرد و صافی بر سر او آمده باشد و غلیظ راست شده آن آب رائب است و او تسکین حرارت کند و اگر
چیزی خورده شود طبع اجابت کند اگر اندکی سقمونیا اندر وی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب سرد و آلو خشک یا در آب
تمر هندی یا در شراب آلو یا در آب انار و یا در جلاب حل کنند روا باشد صفت داروی که کراهیت ندارد آلو یا
ده یک سیب ... جلابی نهند که در وی سقمونیا موافق شربت و حدس طبیعت حل کرده باشد بامداد آن جلاب بخورد هم
دانه آلو ترد انه چند بکار دارد طبع اجابت کند و هیچ کراهت طعم از و نداشته باشد صفت داروی ترید که کراهیت ندارد
و ترید نیم گرفته یک شربت الم ... صد دام آب بجوشانند چون به پنجاه رسد اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در وی افگند
تا شیرین شود پس آبی یا سیب پاره کرده اندر وی نهند یکشب و بامداد آبی بشوید و قند زده بخورد و صفرا و رطوبت
لزجی استفراغ کند آب انار شیرین و ترش را که با شحم او را کوفته باشند افشرده و شکر در وی اندکی حل کنند مسهلی
لطیف است لیکن کسی را که اندر حلق و سینه درشتی باشد نشاید مسهلی لطیف که تن را گرم نکند و شهوت را ساقط
نکند صفت آن سقمونیا یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از یک پنج درم رب السوس یک دام ترنجبین
که بهم ترنجبین است و دو دانگ سقمونیا با مغز تخم ها یکجا سوده و آب آبی ترش صافی در این ترنجبین کنند چنانکه او را
بنوشند و با آتش نرم بجوشانند و بقوام علی بشود و همچنان سقمونیا در وی حل کنند و ... شربت این جمله دوازده
شربت سبک و خوش شربت معتدل باشد صفت حب المسهل که اندر تبهای خونی و صفراوی قوی دادگی
پنج درم کثیرا رب السوس نشاسته از هر یکی یکدرم تربد ده درم مقل سفید دو دام نیم کافور با ...
حرارت را اندرین جمله شیرین ... درم وکمترین دانگی سقمونیا مشوی داخل کنند شربتی یکدرم حب که اندر تبهای
صفراوی قوی دادگی ... خیار از هر یکی نیم درم عصاره ... درم سقمونیا مشوی دانگی صندل
سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد ... وکمترین جوی به آب کاسنی حب کنند جمله یک شربت

باشد گوارش خوزی که مسهل است صفت آن رب سیب سه درم تربد یک درم و نیم سقمونیا مشوی نیم دانگ مصطکی
یکدرم عود خام نیم درم جمله شربت باشد طبع نرم کند و معده را قوت دهد ناطفه مسهل و آن حلوا ثمیت
صفت آن ترنجبین که باخته و پالوده بقوام آورده نیم من سقمونیا مشوی یک مثقال اندر پاک آتش نرم تا
کند و سفیده بیضه مرغ نیز افگنند چنانچه رسم است مقدار یک اوقیه شربتی نیک باشد دیگر ترنجبین بگلاب یا آب
آبی گذارند و اگر ترشی خواهند با آب غوره گدازند مطبوخی مسهل خدا و ندز ... سود دارد و بنفشه خشک پنجدرم
... تا شیده نیم کوفته ده درم در یک من آب تر کنند یک شب ... با آتش نرم بجوشانند تا بنیمه باز آید
ده درم ترنجبین در وی حل کنند و بیالایند یک شربت باشد صفت مسهل که تندرستی از صبر نگاه داشتن و
تندرستی ... که شاید نگاه دارد صفت آن حب ... ماملک ... مقدار یکدرم
یا دو درم ... انگبت یا چهار دانگ سقمونیا ... طبع اجابت کند مسهل ...
که تندرستی با نگاه دارد ... تخم ... چهار درم افسنتین نیم درم ... چهار درم بکوبند و با انگبین ببرشتند
مسهل ... صفت آن ... یک مثقال شکر دو مثقال ... بخورد وقت خواب بآب
سرد ... طبع نرم کند ... وقت خشک بخورد طبع نرم کند شکر
سود دارد ... طبع نرم کند ... خشک
اخراج کند فصل دوم در جلاب کودکان و پیران بدانکه داروی کار چنانکه بکودکان توان
داد همچنین بپیران نیز نتوان داد و لیکن اگر معده بدان محتاج شود و ضرور گردد شربت باید
تلیین دهند و اگر بدان کار تمام نشود شربهای مسهل که قوی نباشد دهند حب مسهل که قوی نباشد اما باید که
مناسب است و در کودکان اول اگر تواند شیاف و قبل طبع را نرم کنند و همچنین در پیران ... طلا
علاج کنند بهترین ... در پیران علاج حقنه است بواسطه آنکه ضعف و بیهوشی می آید و کودکان را خیر
ترنجبین و خیار شنبر مناسب است و همچنین در پیران و در اطفال ... مناسب تمام
دارد و از مرکبات جهت کودکان قرص ... شیر خشت و شیره بنفشه و همچنین بنفشه و مویز منقی و
خیار شنبر مناسب باشد و در پیران ... جالینوس ... ایارج فیقرا و دواء المسک ...
... مناسب بود اما شربت کمتر بود برای پیران بهترین دارو ... است ...

فصل سوم در جلاب دادن کسانیکه عادت بخوردن کشف دارند چون افیون و شراب و بنگ

اگر محتاج شوند در تنگی و شرابی را خوردن بنگ بوقت دیگر اندازند و آن بنگ را بروغن بادام چرب کرده
بخورند و یا روغن گاو تا یبوست و تبض او را دفع کند و در شراب آب یا عرق بید خشک یا گلاب آمیخته
ممزوج نموده بخورند در بلغمی و سوداوی خود شراب تنها بلا منضج است و در شرابی معتاد شراب را اکثر کنند و اگر
اگر کردن ممکن نباشد بشرط آنکه در ایام منضج میان روز یک پیاله که بوزن یک رطل باشد بنوشند و سکنجبین میان
شب و این در شراب انگوری است اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری بیامیزند و عرق را با گلاب یا آب نرم کنند
و اگر دائم الخمر باشد بقدری که تواند کم کند اما در افیون اگر آن شخص افیون یکبار بخورد اینجا بسیار سهل و
آسان است و همچنین در آن کسانیکه دو بار بخورند بواسطه آنکه وقت را بگیرد [illegible] و در آنکه افیون سه بار بخورد
بسیار مشکل است مگر آنکه بحقنه نرم علاج کنند و در افیون مسهلات منضجات داخل کنند یا مقویات
قلب و معده مثل زعفران و تخم کرفس و ریوند چینی و مصطگی و قرنفل مثل این ترکیب فلونیا که مسهل در کتاب
قرابادین یکی مذکور است و در کتاب دیگر دیده شد آن فلونیا مسهل مثل دواء المسک است منضج [illegible]
جات و [illegible] وقت افیون بگردانند بنحوی که ضعف آرد بلکه همچنین [illegible] چهار دست بتقیید افیون بخورد
تا ضعف نیارد و لیکن [illegible] سوداوی و غیره [illegible] نرمی شکم افیون بهتر از ده دانه انجیر است که در قاشق حل
را شربت کرده در آن بخیسانیده باشند **فصل چهارم** در دادن جلاب بمجروحی که زخمی باشد اگر زخم
بر سر باشد حاجت بمسهل نبود هیچ علاجی بهتر از [illegible] نیست در شیاف نیست و اگر زخم در شکم و پشت باشد
آنجا مسهل دادن سخت دشوار است که محتاج سخت باشد و ضرور شود آنجا جز ملینات علاج نیست و طلاهای کم
مسهل باشد بسیار است و اگر زخم در اعضای اسافل باشد او را مسهلات نرم چون [illegible] اینجا ترس تب باشد در
تقلیل مسهل ترجیح دهند از مقویات دل و دماغ و جگر البته غافل نباشند و اگر [illegible] روغن [illegible]
بمانند مقوی بر آن روغن دارو داخل کنند و بر غلاف محکم بندند و بهترین علاج در آن [illegible]
و کمتر از معتاد خورده باشند که اخلاط در آنجا تبدیل با تحلیل که غذا است نضج شود و حاجت مسهل نباشد **فصل پنجم** در دادن
جلاب بکسی که تب دارد و اگر به نرم کردن شکم و دادن جلاب محتاج شود روز بحران را [illegible] بحران
با مسهل و ملین ندهند و غیر روز بحران در تبها مناسب است شربت بنفشه و قرص بنفشه ملین [illegible] جوشانده
و [illegible] بنفشه در تبهای بلغمی جوشانیده که [illegible] باشد غیر روز بحران [illegible] مسهل [illegible]
چهارم و گاه سوم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیست و یکم تا چهل روز بحران پیدا کنند چون امراض

از چهل روز گذشت بهر وقتی که طبیب خواهد و مناسب حدس خود داند ملین و مسهل بدهد مسهلی و ملینی
که تبها مناسب است شیرخشت و ترنجبین و گلقند و خمیره بنفشه و شربت بنفشه و قرص بنفشه و جوشانده
کاسنی که [illegible] باشد گلسرخ مناسب است و مسهلات و ملینات آن منضجات داخل کنند و در غب
خالص و غیر غب خالص و از هیچ شربتی بهتر از آب انار شیرین مستحکم نیست و گاه در آب [illegible]
محموده داخل میکنند و در تبهای بلغمی تربد و زنجبیل و حب [illegible] بسیار مناسب است و در تب سوداوی
هیچ چیز بهتر از سنا مکی و افتیمون و لاجورد نیست و در جوشانده مسهل صفرا چون تخم کاسنی و بادیان و گل
سرخ و ملینات مناسب بود و در تب سوداوی دواء المسک تلخ بسیار مناسب بود و در تپ دموی بعد از فصد
مسهل دهند بهتر از آب تربد و شیرخشت نیست و اگر فرو نشود یک نخود محموده مشوی در آن داخل کرده شیاف
و شیافات از نمک و موم و شکر سرخ سازند و اگر خواهد قوی تر شود سنا مکی داخل کنند و در شیافات روغن گل سرخ
در شکم [illegible] **فصل ششم** در دادن جلاب بحوامل که در حوامل طبیب محتاج به مسهل شود اول
چیزها نرم و ملین بدهند مثل بنفشه و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و معجون بنفشه و اگر محتاج شود
هیچ چیز مناسب تر از فلوس خیار شنبر نیست که ضرر نمیرساند و بآسانی و بی پیچش شکم را فرود آرد و در [illegible]
[illegible] داخل کنند که بالخاصیت نفع دارد و مسهل است و بهر وجه ملین بحامله مناسبت تمام دارد و [illegible]
نیز تمام است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت و مرکبات آن بر هشت فصل
است **فصل اول** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت آن چون حاجت [illegible]
بدوای مرکب بجهت آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوب است بخلی بوده باشد که دوای
مفردی در آن وقت یافته نشود که تدارک آن توانند نمود ناچار آن دوا را با دیگر مرکب سازند تا مطلوب بحصول
پیوندد و ترکیب آن است که از کدام از آن ادویه شربت تمام بگیرند و مخلوط سازند و همین عدد ادویه یکبار
[illegible] مرکب از صبر و حنظل و غاریقون کردند بدین صفت صبر دو درم سقمونیا یک درم حنظل
نیم درم غاریقون یک درم که مجموعه چهار و نیم درم شد که نیم آن مخرج ربع باشد یک درم و [illegible] حصه درم
است مقدار شربت بود یا آنکه ربع شربت مفرده مذکوره مطلوب است بگیرند بدین طریق صبر نیم درم سقمونیا
ربع درم حنظل [illegible] حصه غاریقون [illegible] درم مسهلات درهم کرده [illegible] ماده سازند یا حب کنند و بدهند این شربت
اگر گفته بقراط و جالینوس که حوامل [illegible] از دوا مسهل واجب است بیک روز تا دو روز با سه روز [illegible]

آنکه می گذارد خلط را و نرم میکند و نضج می سازد و صلابت را تحلیل میکند خلط را و معتدل می سازد
بدن را بدفع خلط و خروج آن خلط بآسانی چنانچه جاری میشود و از آن مسهل آنکه [illegible]
را نفش نماید طرخون یا ورق عناب جهت تجفیف ورق یا شرف ریح در دهن دارد و کسیکه ترسد از تهوع ورق
بندد و منخرین را ببوی خوش بوید وقت تناول کسی که ترسد از قی ببندد اطراف را قابضات مقوی دل
و بکار برند ریباس و اقاع و السفرجل فائده جهت یاری مسهل تا آب گرم بخورند و قدری [illegible]
با آب بادیان لعابات و عرق‌ها چون مسهل کار کند آغاز اندک گرم خورند تا کار کند و چون در مسهل خورد
هیچ شکم یا شد پس آب بخورند و قدری چند برده خوار بعد اسهال وقتی لطیف جسد آبجو یا حسن الکیموس چون
جوزه مرغ کم خورد و از مقدار جهت آنکه اعضا انفعال است جذب می کنند بقوت خلل غذا را زیاده از مقدار
قی شود اگر بقدر مسهل بخورد به معده گران می شود و درین صورت جاذب بادی می شود بسده و این امری صعب
خطر است بعد جلاب طعام را شکم سیر نخورند و چون کسی مسهل خورده اسهال جاری نشده اگر ممکن است
سکنجبین قبل بهتر [illegible] حرکت دهند یا کل قابض مثل سفرجل یا بعضه نرم یا شیاف مسهل [illegible]
یک روز خطر است [illegible] کسی مسهل خورده هم اگر کسی را مسهلی داده [illegible] روز خواهد که مسهل دیگر [illegible]
هم بلاست و این کلیات است **فصل دوم** در شرائط و مراعات ترکیب مسهل باید که در ترکیب مسهلات
مراعات تقویت دل و معده [illegible] کند بمصلحین منضجات و مقویات و آنچه قوی بود مصلحات از برای داخل
کنند [illegible] استعمال مسهل در وقتی باید که هضم طعام شده باشد و اشتها طعام [illegible]
[illegible] استعمال شود و مردم ضعیف ترکیب ضعیف معده و گرم مزاج را چون مسهل احتیاج افتد
یک ساعت قبل از مسهل غذا لطیف خشک مسکن صفرا بخورد و چون تشنگی آب [illegible] و بعد از
مسهل طعام [illegible] اکثر خورند معده و نشستگاه را گرم دارند [illegible] که معده گرم باشد و تاب
بیاورد و آنگاه غذای لطیف مسکن عطش [illegible] مناسب جایز است قبل از [illegible] خورد و دیگر
[illegible] قطع عمل کند از شراب اگر [illegible] آب سرد گاهی تقویت [illegible] از ترتیب
[illegible] اندک [illegible] اجابت کند [illegible] تسکین [illegible]
خورده [illegible] آب گرم مسهل را یاری دهد و جهت تشنگی عرق بید مشک [illegible]
مسهل [illegible] قوت [illegible] و بعد از مسهل [illegible] حمام هم باید رفت [illegible]

حمام [illegible] باید [illegible] علامت عدم نقاهت بود و بعد از حصول تنقیه طعامی [illegible] که در آن جهت
حرارتی و طعامی تخمه غالب باشد از شیرینی و تلخی و شوری [illegible] بخورند و آنچه سخت سرد [illegible] باشد
و آنچه بخاصیت [illegible] بود در درجه سوم و چهارم باشد تلخی بخورند و آنچه سرد کننده شیر بخورد و اکتفا نماید [illegible]
[illegible] باشد **فصل سوم** در آمیختن دواء های مسهل و آنجا [illegible] است که بکار باید
اول آمیختن دوا خوشبو مقوی دل باد در مسهل تا دفع مضرت دارو کند و مسهل را یاری نماید [illegible]
به معده [illegible] آنکه مسهل را بازدارد دوم آنکه دارو مسهل سخت شیرین [illegible] از بهر آنکه معده آن را
بسبب شیرینی غذا خود سازد چهارم آنکه دارو با یکدیگر آمیزند مسهل که یکی قوی باشد و دوم ضعیف [illegible]
بواسطه آنکه دارو قوی [illegible] ضعیف [illegible] تا آنکه دارو قوی تر کار خود را اتمام کند [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] دارو مسهل را [illegible] که قوت او زیاده کند داخل [illegible] چنانچه
[illegible] تحلیل [illegible] ترکیب بکنند بواسطه آنکه دارو [illegible]
[illegible] خون [illegible]
گرفته شود وقت نماید مقدار شربت [illegible] چون نمک هندی [illegible] سقمونیا دارو که آن را ثقل باشد [illegible]
او مضاعف کنند چنانچه شربت هلیله ده درم باید و در مطبوخ [illegible] درم میکنند مثلا ترید اگر در حب کنند
چند درم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند ده درم باید کرد [illegible] اگر ترکیب خواهند کرد یا چهار [illegible]
[illegible] بیشتر باید داد [illegible] ترکیبی که از ترید و غاریقون و هلیله [illegible] ترکیب کنند و اگر ترید ده درم بود غایت
او ده درم است و هلیله چهار درم و غاریقون یک مثقال [illegible] ترکیب کنند و اگر ترید دو درم چون ترکیب
کنند هلیله یک درم [illegible] غاریقون نیم درم [illegible] تا از همه [illegible]
ساخته شود **فصل چهارم** در ذکر معاجین [illegible] ساختن [illegible] از چند دوا بسیاری [illegible]
هر یکی [illegible] تمام باید گرفت [illegible] چنانچه ترکیبی که از سه دارو مسهل ترکیب کرده باشند [illegible]
[illegible] درم باشد باید داد و علی هذا القیاس [illegible] عبارت است از نیم درم چنانچه دو نصف [illegible]
ثلث و چهار [illegible] و پنج [illegible] و شش [illegible] السدس و هفت [illegible] و هشت [illegible]
[illegible]
[illegible] مفاصل مخصوص است

فالج ولقوه و قولنج بلغمی وریحی و تشنج و استرخاء اعصاب را سود دارد و فضلها که در گرده و مثانه بود فرود
آرد و حیض بگشاید و مسهل قویست اخلاطش غاریقون و اسارون قردمانا تخم سداب فرفیون
بجیده گویند زرنباد خشک از هر یک یک اوقیه قنطوریون دقیق هشت اوقیه حنظلیا ایارج شش اوقیه ماش
تخم کرفس از هر یک دو اوقیه سلیخه قسط از هر یک سه اوقیه زراوند طویل و اصل عرطنیثا از هر یک دو اوقیه
نانخواه قرنفل هر یک دو اوقیه سنبل الطیب پودنه کوهی فطراسالیون کمافیطوس اسقوردیون از هر یک
هشت اوقیه همه را بکوبند و ببیزند و با انگبین مصفا بسرشند و در ایام هیچ بکار برند شربت از هر یک مثقال
هشت یا ده درم دواء المسک طبع رطوبت معده را ببرد و اماس جگر و تنگی نفس و خفقان سوداوی
را سود دارد و مسهل سیاه است اخلاطش افسنتین رومی صبر سقوطری از هر یک هشت درم ریوند چینی
هشت درم نانخواه زعفران تخم کرفس از هر یک چهار درم جند بیدستر یک درم و نیم درم مشک یک درم عسل
بسرشند معجون فلاسفه قولنج را بگشاید اخلاطش خربوا قرفه ساذج هندی دار فلفل از هلیله زنجبیل هلیله
کابلی آمله قرنفل از هر یک یک مثقال تخم کرفس سنبل زعفران مصطکی از هر یک نیم مثقال تربد ده مثقال
سقمونیا ده مثقال با انگبین مصفا بسرشند شربت دو درم معجون بسفایج همه انواع صرع را بگشاید و با حمل
مسهل قویست اخلاطش بسفایج جند بیدستر تخم کرفس سقمونیا هم جزو سقمونیا را به روغن بادام بسایند و بسفایج در
حل کنند و سقمونیا سوده مذکوره را با آن بسایند و در بادان تا همواره شود پس دارو های خشک بدان بسرشند شربت
از سه درم تا سه مثقال معجون لوزی صفرا و بلغم اسهال کند بگیرند سقمونیا ده درم مغز تخم
درم بادام شیرین پنج درم شکر طبرزد بست پنج درم زعفران یک درم شربت یک مثقال معجون الفقی
را سیده اردو ملتهای بومرزدن را پاک کند آواز صافی سازد و ادرار بول کند غذا او نخود و سبزها سود دارد
مسهل صخات اخلاطش مجموع انه بیرون کرده بست و پنج درم زعفران سلیخه سنبل دار چینی دارشیشعان از هر یک
یک درم قصب الذریره و تفاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم و نیم سرچهار درم انگبین
مصفا شانزده درم مقل را بشراب صافی بخیسانند کرفسی از شراب مثلث است حل کنند و موبز
دانه بیرون کنند یک شبانروز بس بکوبند و همه بسرشند شربت از جهت سینه و علت دم زدن یک درم با
شربت زوفا و از جهت معده و جگر سبز با آب گرم دو درم بعضی نسخها دارشیشعان نیست و علک البطم
چهار درم است با سکنجبین و از جهت دفع مضرت زهر با شراب گرم دهند بار احسن معجون فیقرا

ازروبا ازوی گل و زنگ و انگشت و مانند آن هر چه دود خیزد و درد سر را سود دهد مسهل قویست اخلاطش
ایارج فیقرا ده درم هلیله کابلی هلیله آمله از هر یک دو درم ملح النفطی دو درم با انگبین مصفی بسرشند
شربت سه درم تا چهار درم پنج بود معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد مسهل میانه است
صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک دو درم اسطوخودوس تربد هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج مثقال معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و باد بار امفید بود مسهل قویست سقمونیا
یک مثقال تربد ده مثقال خربوا قاقله زنجبیل دار چینی قرنفل دار مشک قرنفل فلفل از هر یک درم مثقال
ده مثقال مجموعه بکوبند بعسل بسرشند شربتی پنج درم باشد معجون مسهل قویست تربد بست درم بنفشه
ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه و انیسون مصطکی هر دو درم و نیم رب السوس هفت درم
روغن بادام بست درم دو بیر را بکوبند و بعسل فایند بسرشند شربتی پنج درم معجون سورنجان
نقرس و مفاصل عرق النساء را مفید است مسهل میانه است صفت آن سورنجان سفید تخم
درم بوزیدان هلیله زرد پوست پنج کبر زنجبیل ماهی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم
رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی حسنتر هر یک درمی و نیم و تقاقل کشنیز خشک محموده زنجبیل
هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل مصفی پنجاه درم شربتی از هر یک درم تا پنج
باشد فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون ماده در دماغ باشد اگر برای آن حب سازند باید که حب
بزرگ بسازند تا دیر در معده بماند و اگر در ماده در زیر باشد کشاده اطراف باشد حب کوچک سازند تا زود حل
شود و با اطراف برسد حب ریوند مسهل صفراست مسهل ضعیف صفت آن سقمونیا دو دانگ ریوند نیم مثقال
گل سرخ یک دانگ بنفشه یک دانگ صبر ده دانگ مصطکی یک دانگ رازیانه یک دانگ کوفته بیخته
بورق بیدحب سازند هر وقت ازسیده خشک بگیرند و آن خوشبوی مقوی قلب مسکن حرارت است و از سیده
بگیرند که برگهای تازه از ان برمی آید و آن مسهل مثل خیار باشد و آنرا الهبشیر ارکنت سید میگویند آن فایده
صفرا تنهاست و سحر بخورند و بر بالای آن صبوح فواکه بخورند قویست حب شبیار که دفع مسهل
بلغم بود صبر سقوطری یک درم تربد نیم درم ریوند چینی دو دانگ سقمونیا یک دانگ غاریقون دو دانگ
تخم خطمی یک دانگ مقل ازرق یک دانگ تخم کرفس یک دانگ زنجبیل از رازیانه یک دانگ کوفته بیخته با آب ارازیانه
سرشته حب سازند و بعد از عشا بخورند و بخوابند و صبح طبیخ تربد بخورند مسهل قویست حب الجوز

مسهل سودا بود لاجورد مغسول یک درم صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم ملح هندی نیم مثقال
ریوند چینی نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ شحم حنظل نیم درم هلیله سیاه دو دانگ مصطگی یک
دانگ زنجبیل یک دانگ بنفشه یک دانگ مقل ازرق یک دانگ کوفته بیخته بآب شاهتره حب
کنند و بنوشند سحر بآب رازیانه نیم گرم و شکر و صبح بر بالای آن مطبوخ افتیمون بنوشند جهت برص حب
شیطرج مسهل قویست اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود ظلمت بگشاید تربد ده درم صبر سقوطری
بست درم زنجبیل جوزبوا سفید شیطرج هر یک دو درم فلفل دراز فلفل عاقرقرحا هر یک درمی مایزج
درم بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایارج مسهل قویست تنقیه دماغ کند از
بلغم و اخلاط غلیظ و صرع و سکته و سهل و خشام را مفید بود صفت آن ایارج فیقرا چهار درم حب النیل هر یک دانگی
غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند
این یک شربت باشد حب ایارج علت سرد معده را مفید بود ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد
چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو و نیم درم باشد حب قوقایا مسهل
قویست اوجاع ملوه و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر سقوطری هشت درم پوست
هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کثیرا مصطگی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و بآب کرفس بسرشند
شربتی دو درم باشد حب شبیار نوعی دیگر حب سقوطری سه درم تربد مصطگی پوست هلیله زرد دارچینی
هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب صبر مسهل قویست اوجاع نقرس
مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تربد یک درم حب النیل غاریقون
انیسون هر یک پنج درم شحم حنظل ملح هندی هر یک دانگی و نیم مقل صمغ کثیرا هر یک دانگی بآب کرفس حب
سازند حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد و کابلی هر یک
پنج درم تربد هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم مقل
یک درم قرنفل پودنه هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند حب سازند شربتی سه درم باشد حب
اصطمخیقون مسهل قویست صداع بارد را مفید بود تنقیه دماغ کند از بلغم هلیله کابلی شش درم
آمله مستنقی غاریقون سقمونیا هر یک سه درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا و صبر هر یک هفت درم
قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد

حب افتیمون مسهل سودا بود قویست افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند این شربتی باشد حب
افاویه مسهل ضعیف است قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دراز
فلفل نانخواه مصطگی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم جمیع بکوبند و بشکر بسرشند حب سازند و بقدر
نخود و هر روز ازان دستی اسهال کند حب نخشوی مسهل قویست اسهال صفرا و بلغم بآسانی کند افتیمون
هلیله زرد از هر یک دو درم سقمونیا نمک هندی از هر یک یک درم زعفران نیم درم صبر دو درم حب کنند
شربت دو درم و نیم حب المنتن یعنی بوی دهنده مسهل قویست ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون
بادیک حصاره قثاء الحمار از هر یک پنج درم فرفیون ده درم جندبیدستر مقل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج
خاکشیر خردل از هر یک یک درم صمغها را بآب کرفس حل کنند و دارو بآن بشکنند و حب کنند شربت سه درم
حب لفظ خداوند لقوه و نقرس و قولنج و بیماری های بلغمی راسود دارد و بادها بشکند مسهل قویست
هلیله زرد شحم حنظل بانیرمه هزار اسفند جندبیدستر انزروت مقل اشق سکبینج جاوشیر صمغ سداب
سفید از هر یک پنج درم صمغها را بسفاح حل کنند شربت دو درم بآب گرم حب فرفیون مسهل قوی است
خداوند استرخا و فالج راسود دارد و رطوبتهای خام که با عصاب فرود آمده باشد بیرون آرد طبرزد غاریقون
شحم حنظل فرفیون سکبینج مقل از هر یک یک درم صبر دو درم حب سکبینج مسهل قوی است خداوند
داء الزانو و درد رگ و سرین گاه راسود دارد بگیرند تخم کرفس هزار اسفند از هر یک یک درم سکبینج مقل
از هر یک یک درم ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل غاریقون از هر یک دو درم شربتی ازان دو درم
حب زبل مسهل ضعیف است قولنج را زود بگشاید زبل الذئب چهار و نیم درم تربد پنج درم تخم کرفس
انیسون از هر یک سه درم شربتی سه درم حب غاریقون مسهل قوی است سده بگشاید خداوند
استسقا و بیماریهای جگر راسود دارد بگیرند افتیمون صبر از هر یک شش درم غاریقون چهار درم سقمونیا
سه درم قنطوریون انیسون سالیوس تخم کرفس دوقو از هر یک دو درم شربت از دو و نیم درم تا سه
درم حب مقل مسهل ضعیف است خداوند بواسیر و شقاق را طبع نرم کند و مجرب را موافق بود بگیرند
هلیله کابلی بست درم مقل ده درم کثیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر را بآب بشویند بپزند تا آب صرف شود و
انجیر پخته بیالایند و مقل و کثیرا اعدا حل کنند و بدان بسرشند حب کنند شربت یک درم حب اصلی

مسهل قوی است هر آماسی و خنازیر نوی که باشد ببرد بگیرند سنبل سلیخه حب البلسان اسارون مصطکی
دارچینی زعفران از هر یک یکدرم صبر شاهتره دو درم اسطوخودوس شحم حنظل از هر یک پنجدرم ملح نفطی
دودرم حب کنند چنانچه بخور رسد هاست شربت دو درم و نیم باشد حب ابن الحارث بهامی بلغمی را ببرد و هم
درد بلغمی را ببرد و مرهق سفید و سیاه آزموده اند لیکن شربت زایل کننده است بگیرند هلیله سیاه هلیله زرد صبر
انزروت مقل سکبینج شحم حنظل از هر یک پنجدرم خردل سفر پارسی شونیز زیره کرمانی نمک سنگ علک دبی از هر یک
یکجز مقل سکبینج را در آب حل کنند باقیات در طاس روئین داروهای خشک را بکوبند و بدان … سرشته
حبها کنند بچون میل هر بار ادیک مثقال بخورند و طعام زیرباج خورند حب بهرامی استفراغ می را
سوداء و صبر و ازده درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل سلیخه تربد مصطکی از هر یک دو درم
زعفران یکدرم غاریقون سه درم حاما نیم درم شربت سه درم فصل ششم در نقوعات مسهل طریق
نقوع آنست که … را بخیسانند باین طریق که در روز بخوب کنند و بخار از دیگی نمایند و تمام …
صبح مالیده و صاف نموده شربتی مثل ترنجبین یا شیرخشت در آن حل کرده باز صاف نموده بیاشامند
نقوع که صفرا و تپهای را دفع نماید بگیرند تمر هندی یک اوقیه مویز منقی یک اوقیه سنا مکی نصف اوقیه
بخیسانند همه را در یک و نیم رطل آب و صاف نموده دو اوقیه شکر در آن حل کنند باز صاف نموده بیاشامند
نقوع صداع سوداوی را مفید بود افسنتین دو درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه
رطل آب گرم در ظرفی در روز در آفتاب نهند و شب جای گرم بعد از سه روز صافی کنند با بیست درم
یا ده درم روغن بادام بنوشند نقوع نوع دیگر مسهل ضعیف است مسهل صفرا بود و صداع گرم
را مفید بود و پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان سی عدد …
بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم با سه رطل آب
گرم شبانروز بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود آلو سیاه کنگکی هر یک بیست
عدد ترنجبین و نبات هر یک ده درم در یک من آب بجوشانند و بکار برند نقوع که ادرار بول کند گشت
تخم خربوزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند با سه رطل آب در ظرفی کنند سه روز در
آفتاب دارند چهل درم از آن بیاشامند نقوع دیگر مسهل ضعیف است صفت اعراض … مواده
را مفید بود و حموق را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه طائفی بیست درم

تمر هندی بیست درم زرد آلو خشک سی درم تخم کاسنی کشوت کشنیز همه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند
و آب بران ریزند و در آفتاب نهند و شب جای گرم باید داشت بعد از سه روز چهل درم نبات ترنجبین
بیاشامند فصل هفتم در سفوفات مسهل و سهل دارد صفت سهل دارد و صفرا مسهل قوی است سقمونیا
یک دانگ و نیم ریوند چینی دو دانگ یا نیم مثقال بر سر مطبوخ فواکه انداخته بنوشند سهل و اندکی بلغمی گرد مطبوخ
ترنجبین اضافه کنند مسهل قویست صفت آن تربد نیم مثقال غاریقون ملح هندی دو دانگ ریوند چینی دو دانگ
سقمونیا دو دانگ سوداء و سودا که با مطبوخ افتیمون دهند مسهل قویست صفت آن غاریقون نیم درم تربد نیم مثقال
ملح هندی دو دانگ سقمونیا یک دانگ و نصف سفوف بلغم صفت آن تربد سه درم شکر سه درم یک و نیم درم از سفوف
بوقت سحر با آب گرم بنوشند تمام خلط بلغم بیرون آرد و اشتها پیدا کند الغیاث شحم حنظل همین طریق بخورند
سقمونیا که درد جگر و تپ ببرد مسهل میانه است اخلاطش گل سرخ هشت درم زرشک پنجدرم سنبل مصطکی
عصاره غافث افسنتین رومی ریوند چینی از هر یک دو درم قاح اذخر اسارون رب السوس ده درم با
سکنجبین بخورند سفوف که طبع فرود آرد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون آرد و بیرون گرسنگی
خوردن سود بود و مسهل ضعیف ست اخلاط آن مصطکی یکجز و شکر دو جز شربت چهار درم و اگر شربت بسویق
بخورد تن پاک شود سفوف که معده را سود دارد و گرم خورده در آزار رود و پاک کند اخلاطش هلیله کابلی
املج پاک کرده و زرنگ کابلی از هر یک ده درم تربد سفید کوفته بیخته سی درم همانند همه دارو با شربتی دو درم
سفوف که بیمار الحبین دهند خداوند آماس جگر را که از گرمی بود سود دارد اخلاطش هلیله زرد ده درم
تخم کسنه تخم کشوت تخم خیار بادرنگ از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی از هر یک یکدرم سقمونیا
نیم درم و این یک شربت است فصل هشتم در لعوقات مسهل لعوق خیارشنبر ذات الریه
و ذات الجنب را سود دارد اخلاطش فلوس خیارشنبر پنجاه درم در اندکی آب گرم حل کنند و بیالایند
کتیرا پنج درم صمغ پنجدرم سوده باقلا ده درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سوده بدان آمیخته
و مقداری روغن بچکانند و بر آتش نهند و بسرشند تا روغن در روی آمیخته شود و بکار دارند لعوق سپستان که
نفع است جهت حبوب حلق و سرفه و ذات الریه و ذات الصدر سودمند بود اخلاط آن سپستان
فربه بیست عدد مویز طایفی بی دانه چهل درم فلوس خیارشنبر ده مثقال فرنج مشک نیم کوفته چهل درم
را در شش رطل آب بپزند تا دو رطل بماند بعد از آن از دست بمالند و صاف کنند و نیم من قند سفید

بر سر وی کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است لعوق زوفا مسهل ضعیف است سود مند
بود جهت ربو و سرفه کهن و سینه و شش را و اخلاط غلیظ را پاک کند صفت آن ایرسا زوفا خشک از هر یک
هشت درم ایرسا ایکم کوفته کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید از دست بمالند و صاف کنند
و نیم من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است **فصل نهم سکنجبینات**
مسهل سکنجبین ساده که اسهال صفرا کند و تپ را زائل گرداند و تشنگی نشاند و بلغم پاک کند و محرور را موافق
بود لیکن باه را مضر بود و بالای حریره می خورند جهت تسکین صفرا و مسهل ضعیف است ضعف وی بت شیخ
قند صاف کرده یک من و سرکه سفید ربع من بر سر آن کنند و نیم من گلاب اندازند اول آن بود در دیگ
سکنگبین پزند و بقوام آرند و سرکه در اول باید کرد تا چون تمام شود سرکه خام نشود **سکنجبین سرکه**
اسهال صفرا کند مسهل ضعیف است اخلاطش سرکه و انگبین یا شکر یا غاره سکنگبین ساده بلغم
لیکن گلاب بیشتر کنند مقدار صد درم یا نیم من اگر شکر یک من باشد چهار درم سقمونیا و چهار درم عصاره
قثاء الحمار در خرقه کتان بسته در دیگ افگنند هر ساعت بمالند تا نهی شود و دو درم بیخ بادیان و یک درم بیخ کرفس
پاک در افگنند و بقوام آرند پس خرقه و تخمها از دست بر دارند شربت یک اوقیه با گلاب یا با جلاب نه اوقیه بر نهج
ده درم است و در یک شربت یعنی خوراک باید ربع دانگی سقمونیا باشد و دو دانگی عصاره قثاء الحمار و اگر عصاره
قثاء الحمار نباشد بدل آن با رب هلیله کنند و با رب تمر هندی و بیخ بادیان و کرفس الملاح سفر بنا است صفت
سکنگبین که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنگبین بزوری بسازند لیکن سرکه اسقیل کنند آن است
که بعسل پرورده باشد و مقدار بیخ آثار تخم معصفر پاک کرده و حلیت یعنی شیره آن با سرکه و آب بیاشامند
و تربد چنانچه رسم است دو درم تخش بیست درم رب تربد در خرقه بسته در دیگ افگنند و هر ساعت بمالند تا قوت
بهی گیرد پس بر دارند شربت ده درم یا پانزده درم صفت سکنگبین که اسهال کند خلط او بلا اعتدال
سودا دارد و اخلاطش خل الخمر ده آثار آب عصاره نیم من برگ بادروج تازه یک اوقیه در سرکه و آب ...
یعنی نگاه دارند یک هفته پس بجوشانند تا آتش نرم بپالایند و یک من شکر طبرزد در افگنند و بقوام آرند و اگر
بعوض آب گلاب کنند و بیخ آسارا با گلکر عصاره آبی بآن یار کنند سخت لطف شود این جمله دو شربت
تمام شد **سکنگبین افتیمون** خداوند مالیخولیا را سود دارد و مسهل ضعیف است اخلاطش افتیمون
سی درم در خرقه یوبی بندند جدا گانه بسفایج کوفته سی درم در خرقه یوبی نیز بندند و یک من شکر و

صد درم خل الخمر و یک من آب در دیگ بکنند و چهار درم خربق سیاه کوفته بنجیته در خرقه دیگر بسته افگنند و
با آتش نرم بجوشانند و کف بر دارند تا بر دیگ آن نخواهد رسید بعد از آن خرقه افتیمون در افگنند و
خرقها بسته بمالند تا قوت دارو بیرون می آید چون تمام قوت باز دهد خرقها از وی بر دارند و بفشارند و
نگاه دارند شربت از وی بیست درم نافع بود **فصل دهم** در ایارجات مسهل ایاره فیقرا مسهل حب نسبت
امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت آن مصطگی زعفران حب
بلسان سنبل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری حنظل صمغ مجموع
بکوبند و با هم بیامیزند و یک مثقال از آن استعمال کنند **ایاره جالینوس** شحم حنظل غاریقون اصل الغار
بریان کرده سقمونیا هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل مازریون سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکبینج
زراوند طویل فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند و دو مثقال از این شربتی
باشد **ایاره لوغاذیا** مسهل قویست تنقیه دماغ از فضلات غلیظ از جه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و
جذام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید و اوجاع مفاصل و برص و بهق و وهم و دوار و تغیر عقل و وسواس
امراض کلیه و مثانه را نیک بود صفت آن شحم حنظل پنج درم اصل الغار بریان کرده غاریقون سقمونیا حاشا
و خربق سیاه بزر فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی سکبینج بسفایج جند بیدستر
فطراسالیون زراوند مستقیم سنبل حماما زنجبیل حنطیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افتیمون کمادریوس
مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند بعسل سرشته شربتی چهار مثقال با جلاب افتیمون بسفایج
وزن فالوست هلیله کابلی گاوزبان و اسطوخودوس **ایاره روفس** مسهل قویست داء الثعلب را
مفید بود تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کمادریوس بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم
سکبینج جاوشیر هر یک شش درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه فلفل دارچینی زعفران جند
هر یک سه درم چنانچه که گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال **ایاره شیخ الرئیس** اخراج
سودا کند و مسهل قویست خربق سیاه یک درم شحم حنظل مثقالی صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم و غاریقون
مثقال حجر ارمنی نیم مثقال سقمونیا درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال ... اسارون حاشا حب
بلسان تخم کرفس دو قو تخم گندنا هر یک درم گاوزبان ده درم تخم سیاه ... تخم ... انیسون هر یک دو درم
افتیمون درمی و نیم بکوبند و بعسل سرشته شربتی یک مثقال باشد تا ... ماه بکار برند **ایاره ارکاغانیس**

مسهل قویست اسهال بلغم وسودا میکند وبیماری های بلغمی وسوداوی بوغلیظ وخام را سود دارد ودر ابتدای
فرود آمدن آب باز دارد وخداوند درد معده ودرد شکم ورحم را ودر طبیخ سداب سود دارد وخاصه اگر بقیر الجندبیدستر
بروی زیادت کنند واگر جای قیر اعصاره قثاء الحمار باوی ترکیب کنند وبا آب قیصوم ترکیب نمایند
سود دارد واگر خداوند قوبا را ودر طبیخ شاهتره داخل کنند نیز سود دارد واخلاطش شحم حنظل لبست ودو درم
فطراسالیون واسطوخودوس غاریقون سیاه کمادریوس سقمونیا بلیلاب ازهریک دو اوقیه بصل الفار
مشوی قرنفلون زعفران صبر جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر ازهریک یک اوقیه حجر ارمنی یکچند
وبسبل از خربزه کوهی زراوند مدحرج ازهریک دو درم بانگبین لبسرشند چنانکه رسم است شربت چهار مثقال
شادریطوس مسهل قویست واین نام ملکی است که وجهد او ساخته اند واندرا رو یا شریف وقدیم است
پیش از عهد جالینوس ساخته اند بهم انواع سوء المزاج را که از سردی وتری خود سود دارد وقولنج بلغمی
واسهال بیرنج کند وحیض فرود آرد وفراموشی زائل کند وبرص وجذام واستسقا را که از سردی و
ضعف جگر باشد باز دارد ودرد معده وجگر وسپرز وکلیه ورحم سود دارد وخداوند صرع را که علت آن شهد من
کنند ودر بینی چکانند وخداوند القوه راهمین سود دارد وشربت چهار مثقال در طبیخ افتیمون وغاریقون پس از
شش ماه استعمال کنند اخلاطش صبر سقوطری پانزده درم غاریقون لبست درم زعفران دارچینی وج مصطکی
روغن بلسان ازهریک سه درم ریوند چینی یکدرم بیل جنطیانا رومی تنقاح اذخر ازهریک دو درم قسط انکماذریوس
افتیمون ازهریک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا ازهریک شش درم سنبل سه درم ونیم حماما ازهریک یکدرم
بانگبین مصفا بسرشند شربتی از دو چهار درم است فصل یازدهم در مطبوخات مسهل مطبوخ که مسهل ضعیف
است اسهال صفرا کند صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه پنجدرم گل سرخ پنجدرم پوست هلیله زرد چهار درم
افسنتین رومی سه درم تخم خیارین سه درم تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر پوست بیخ کاسنی سه درم پوست بیخ رازیانه
سه درم عناب لبست دانه سپستان سی دانه آلو بخارا ده دانه آلوی سیاه ده دانه مشمش ده دانه تمر هندی
پنج مثقال زرشک ده درم مویز منقی ده درم جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین پنج درم شیرخشت خراسانی
پنج مثقال فلوس ده مثقال خیارشنبر روغن بادام چرب کرده معجون بنفشه ده مثقال اضافه نموده بنوشند
واگر قوی تر خواهد سقمونیا مشوی یک دانگ ونیم ریوند دو دانگ یا نیم مثقال هردو یا یکی از هنها زیاده
کنند بحسب حس مرض ماده اگر در شربت او ده مثقال شربت دینار زیاده کنند شاید واگر زیاده خواهند

دو مثقال زیاده کنند مطبوخ غاریقون مسهل ضعیف است اسهال بلغم کند صفت آن سنا مکی
گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد وهلیله کابلی وهلیله سیاه ازهریک پنجدرم تربد موصوف از یک مثقال
تا دو مثقال بحسب حدس بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق وغلیظ چهار درم افتیمون چهار درم
افسنتین رومی چهار درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه سه درم جعده سه درم بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر
رازیانه انیسون تخم کرفس ازهریک سه درم تخم کشوث یکدرم زرنباد یک درم زنجبیل سنبل الطیب
ازهریک یک درم منقی لبست ویک درم سپستان سی دانه انجیر مشمش ازهریک ده دانه جوشانیده
صاف نموده پس شیرخشت لبست مثقال ترنجبین لبست مثقال گلقند عسل پنج مثقال معجون بنفشه ده
مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نموده بنوشند واگر احتیاج شود نیز دارو بلغمی دهند مطبوخ افتیمون
مسهل ضعیف ست اسهال سودا کند واخلاط سوخته وامراض سوداوی را نافع بود اخلاط آن سنا مکی
هفت درم بنفشه ده درم گل سرخ پنجدرم هلیله سیاه چهار درم هلیله کابلی هلیله زرد ازهریک چهار درم تربد موصوف
افتیمون پنجدرم اسطوخودوس سه درم بسفایج فستقی قنطوریون دقیق شاهتره ازهریک چهار درم رازیانه
تخم کاسنی سه درم تخم کرفس دو درم انیسون پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس بیخ اذخر تخم کشوث ازهریک ده
عناب سپستان هریک لبست دانه مشمش پنج دانه اجاص صغار ده دانه گیارده دانه انجیر سفید زرشک
تمر هندی ازهریک ده دانه جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم خمیره بنفشه پانزده درم
گلقند پانزده فلوس خیارشنبر ده درم در جل نموده بنوشند مسهل ضعیف است اسهال بلغم کند سنا مکی گل سرخ
بنفشه پوست هلیله زرد وسیاه وهلیله کابلی ازهریک پنج درم تربد موصوف یک مثقال تا دو مثقال بحسب
حدس بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق وغلیظ افتیمون افسنتین رومی ازهریک چهار درم گاوزبان
بادرنجبویه جعده بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس هریک سه درم تخم کشوث
زرنباد زنجبیل هریک یکدرم سنبل الطیب یکدرم منقی لبست دیگر درم سپستان سی دانه انجیر ده دانه مشمش
ده دانه جوشانیده صاف نموده پس شیرخشت وترنجبین هریک مثقال گلقند اصل پنج مثقال معجون
بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نموده بنوشند واگر احتیاج شود سرد اروی بلغمی
دهند مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا مکی پنجدرم پنج مهک سه درم هلیله زرد وکابلی هریک هفت
درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هریک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه

هر یک بست عدد خیار شنبر ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد
پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هر یک هفت درم بلیله آمله هر یک چهار درم مویز منقی
ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بادرنجبویه افتیمون اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون
یکدرم افتیمون دو درم نوع دیگر مسهل ضعف است پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی هر یک ده
درم هلیله آمله افسنتین گاوزبان بادرنجبویه هر یک چهار درم آلو بست عدد مویز طائفی هشت
درم سنای مکی هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه انیسون
قرنفل ساذج هر یک درمی تخم خشک و دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون
صبر سقوطری هر یک درمی ملح نفطی حجر لاجورد هر یک دو دانگ تخم حنظل دانگ نیم شکر ده درم
بر سر آن بریزند تمر هندی مطبوخ خیارشنبر مسهل ضعف است اخلاط رقیق و صفراوی حاره را
دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده دانه
ورق گل پنجدرم خیار شنبر پانزده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محرق و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید
بود شاهتره هفت درم بیخ کاسنی سورنجان روباه تربک هر یک پنجدرم ترید رازیانه تخم کاسنی کشنیز
هر یک سه درم انجیر عناب هر یک ده دانه سپستان بست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ
شاهتره خداوند کرد خارش را سود دارد اخلاطش هلیله زرد پانزده درم سنای مکی شاهتره از هر یک
پنجدرم افتیمون چهار درم مامیران چینی دو درم افسنتین سه درم گل سرخ تخم کشنیز تخم ساکس بیخ بسفایج
از هر یک سه درم ترید خیارشنبر بست درم مقداری ترنجبین ترکیب کنند فصل دوم از دهم گرچه اطریفلات
جمیع مسهل است لیکن در رو سرودن آنکه کل میکند اطریفل افتیمون مسهل ضعیف است خداوند بیماری سودا
اسود و اورد و سیاهی موی را نکاه دارد و با دیر منفعت شود اخلاط آن هلیله کابلی بست درم هلیله آمله از هر یک
ده درم سنای مکی افتیمون ترنجبین یک پنجدرم شیطرج سه درم بسفایج دو درم انیسون نمک نفطی از هر یک دو درم
با انگبین بسرشته شربتی چهار درم اطریفل شاهتره خداوند کرد خارش و حکه را سود دارد مسهل ضعیف
است اخلاطش هلیله زرد سنای مکی شاهتره ثلث جزء افسنتین رومی یک جزء همه را بکوبند و بیخته کوفته ادویه
مذکوره داخل نموده بسرشند شربت جید بگو بعضی مردمان شاهتره و سنای مکی از هر یک نیم جزء کنند و
بجای افسنتین یک درم ریوند چینی دو درم حوت کیشر کنند و بیخته بسرشند و با بست درم طبخ

دهند و بعضی دیگر هلیله زرد کابلی و هلیله آمله و شاهتره از هر یک جزو کنند و همه بروغن گاو چرب سازند و
بیختهش بسرشند شربت چهار درم تا پنجدرم فصل سیوم در مسهل جوارش سفرجل مسهل ضعیف است
مقوی معده و قولنج بگشاید و بادها بشکند سفرجل رسیده یک رطل پاره کنند و در دو من خل یا شراب یا
بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی از هر
فلفل از هر یک دو درم اشق قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطگی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند
و در میان ریزند تا هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن
یا یکدرم سقمونیا نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از آن یک درم باشد جوارش
تمر هندی قولنج را و اوجاع معده را مفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل
فلفل یک دو درم و نیم مغز بادام مسباب هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده پنجدرم بکوبند و خرما دانه
بیرون کرده و بست درم شبانروزی در خل خیسانند تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه
بر آن بسرشند شربتی پنج مثقال باشد جوارش شهریاران مسهل ضعف است و رطوبت معده
و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل قرحه قاقله عاقرقرحا کبابه قرنفل
ساذج نانخواه مصطگی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون تربد
هر یک ده ازده درم سقمونیا قند سفید شصت درم بکوبند و بسرشند شربتی پنج مثقال جوارش طباشیر سفید آن
ورق گل سرخ ترنجبین بکوبند هر یک شش درم طباشیر کثیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و با آب ترنجبین
معجون سازند فصل چهارم در شرابهای مسهل شربت شراب دو مسهل ضعیف است حمیات صفراوی را مفید
بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره آن ظرفیت بقدر نصف کوزه کنند
و دو من آب گرم بر سر ریزند و بجوشانند یا لعم بپوسه گل آب رود پس صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند
بچاشنی نهند بقوام آرند و اگر مقدار آن کم صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند و بجوشانند و صافی
کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و خناق و امثال آن بود شراب بنفشه مسهل ضعیف
است صفراوی و سعال و ذات الصدر و ذات الجنب را مفید بود و تلیین طبیعت و ادرار بول کند سر
بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند به چاشنی نهند و
بقوام آرند خمیره بنفشه صفت آن برگ بنفشه سگ بپالایند و نیم من آب را یک من خمیره قند بر سر کنند

دور آفتاب نهند شراب آنار مسهل میانه است بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یک یک من ترنجبین
تراشیده نیم من کوفته دو اوقیه تربد را در خرقه بندند و در آب انار افگنند و بجوشانند تا آب طعم تربد
گیرد پس خرقه را بمالند و بیفشارند و بیرون اندازند و یک من شکر بر او افگنند و کف بردارند و یک درم
سقمونیا در خرقه بندند و یک درم زعفران در شربت افگنند و بمالند تا خرقه تهی گردد شربت یک اوقیه
تا دو اوقیه **شراب آلو** مسهل ضعیف است آلوی سیاه صد عدد عناب گرگانی دانه بیرون کرده سی عدد
خرمای هندی پاک کرده هر جا خرمای هندی است مراد آن تمر هندی است سه اوقیه دو اوقیه تربد جداگانه در خرقه
ده من و پنج من آب صافی بریزند تا دو بهر برود یک بهر بماند بپالایند و سی آثار ترنگبین و نیم من شکر بر
افگنند و کف بردارند و یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران در وی ریزند و نگاه دارند **شراب تربد** مسهل ضعیف
است اسهال بلغم کند بگیرند تربد سفید گزیده تراشیده نیم کوفته صد درم در خشت کنند و آب صافی بر سر آن کنند
چنانکه پنج انگشت بالا آید و بر او باشند و سه روز در آب نهند و بپالایند دیگر باره آب تازه کنند و سه روز دیگر
در آب نهند همچنین آب تازه میکنند تا تربد را هیچ خیره نماند پس یک من شکر ترین آب نهند و بقوام آرند شربت
دو اوقیه تا سه اوقیه اگر سقمونیا بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر بدان بادیان کنند بهتر باشد و اگر
تربد بیست درم زنجبیل نیم کوفته بار کنند اسهال بهتر کند **شراب افتیمون** مسهل ضعیف است
معده ضعیف را و سپرز را و جگر و صلب را سود دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب کهن سه من انگبین [illegible] من
شراب را بر آتش نرم کنند و انگبین در وی افگنند تا بگدازد و دیگر بگیرند قسط مصطکی اذخر ساذج هندی سنبل گل سرخ
صبر غاریقون از هر یک دو درم افتیمون رومی هفت درم زعفران یک درم همه کوفته در خرقه بندند
و درین شراب و انگبین افگنند و جوش چندان بدهند تا بسیار و همه در قرابه کنند و با خرقه دارند و هفت روز
در آفتاب نهند و هر روز آن خرقه را بجنبانند و در آن شراب افگنند روز هفتم خرقه بیرون آرند و شراب
بوقت حاجت بکار دارند شربت یک وقیه با [illegible] شکر بنفشه پرورده مسهل ضعیف است غذا او [illegible]
گرم [illegible] سود دارد و سر را نرم کند بنفشه تازه [illegible] یعنی سبزی [illegible] بر یک جزو بنفشه دو جزو
شکر کوفته بر افگنند و بمالند چنانکه گل شکر در آفتاب دارند و هر روز بجنبانند تا تمام شود گلقند مقوی
معده و دافع بلغم بود [illegible] یک قسم است که در آفتاب [illegible] صفت آن ورق گل [illegible]
قند سفید [illegible] هر چند کهنه تر [illegible] در هم کوفته از غربال گذرانیده [illegible]

در آفتاب گذارند قسمی دیگر آنست که در آتش پزند صفت آن ورق گل یک من و قند سپید [illegible] من در دیگ
کرده بر آتش دهند و کفچه زنند تا نخاله شود **فصل پانزدهم** در اقراص مسهله قرص طباشیر نرم
مسهل ضعیف است طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر دو درم
ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم
کوفته و بیخته با آب [illegible] سرشته قرص سازند [illegible] باشد قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع را
مفید مسهل ضعیف است بنفشه دو درم تربد یک درم [illegible] نمک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا [illegible]
کرده [illegible] بآب [illegible] سرشته باشند و این شربتی باشد قرص گل مسهل ضعیف است اسهال صفرا کند
[illegible] گل سرخ ده درم رب السوس نیم درم سنبل سه درم سقمونیا سه درم مصطکی دو درم [illegible] سرشته اقراص
سازند شربت درمی و نیم با جلاب و آب سرد بکار برند قرص مازریون مسهل ضعیف است کسانی را
تب گرم و طبع خشک باشد سود دارد و طبع فرود آرد و اخلاط [illegible] مازریون [illegible] هلیله زرد
[illegible] در اسهال است شربت یک مثقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند اقراص غاریقون [illegible]
غلیظ را بگدازد و اخلاط [illegible] غاریقون پنج درم طباشیر [illegible] از هر یک دو درم گل سرخ پنج درم [illegible]
غافث سنبل نمک [illegible] ریوند چینی پوست بیخ کرفس [illegible] کرده و خشک نموده از هر یک یک درم [illegible]
اقراص کنند و از آن اقراص دو درم با سکنگبین دهند **فصل شانزدهم** اندر تدبیر شیافها که [illegible]
را پاک میکنند و شیاف ماده نزدیک را فرود آرد و [illegible] اگر چه شیافات را [illegible] قوت
سازند قوت آن بدان حد برسد که از قعر تن با دماغ فضله آرد [illegible] تمام ترین منفعت [illegible]
پشت و گرگاه و درد سرین و حوالی آن باشد و برای هر شخصی شیاف خرد و بزرگ موافق آن سازند
طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته معجون سازند [illegible] طریق است
که قند سیاه را بر آتش گدازند تا قوام [illegible] سازند و اجزا و نمک آمیخته [illegible] انگشت [illegible]
بندند [illegible] دواها [illegible] که اندر شیافها بکار دارند [illegible] است [illegible] خشک است [illegible]
است چون بوره و نمک [illegible] برگ [illegible] خشک [illegible] خشک [illegible]
و سرگین موش و عصاره قثاء الحمار [illegible] است [illegible]
و حلتیت [illegible] آن [illegible]

و طبیخ حلبه و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر چهارم چیز پاک کند مهر دارو با بدان بسرشند
چون انگبین بقوام آورده ترنجبین و دارو هاست که آنرا نا کوفته و حل کرده بگیرند و آنرا
شیاف تراشند چون صابون در چنین و آن مر دلیست و ترب و انواع آن و بلانک صبر را بپیچ و حنظل
و اندر حقنه داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد دارو باکوفتنی را باید کوفت که باید ترکنند یا با انگبین
یا خایند و باز چنین بسرشند و اگر باشند بعضها آنرا حل کنند و اگر ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو بوره و قثاء
الحمار هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند نوع دیگر محروری مزاج را مفید بود و در وقت سهلی که تقصیر کنند
بکار دارند ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند نوع دیگر قولنج
بلغمی را مفید بود سکبینج مقل شحم حنظل مساوی بکوبند و بشکر بسرشند **فصل هفدهم** دارو های حقنه در
انواع دارو ها و چون داروی شیاف باشد لیکن فعل حقنه قوی تر باشد و زود تر بجایگاه رسد و خلط
غلیظ بالای تن فرود آرد و بدانچه کسی را که طبع خشک و نابالغی باشد که او را دوا بسبب اراده مسهل نتوان
داد و چون ضعیفی معده پدید آید غثیان و ضعف بسبب دارو خوردن هم سود خاصه که اسهال و ثقل را دفع نکند
چنانچه باید و غرض از داروی مسهل تمام نشود و او را حاجت بحقنه شود و کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد و
دماغ اماسی باشد حقنه سخت سودمند بود از مسهل از بهر آنکه ماده را از دماغ فرو کند و آن را که معده ضعیف
باشد با غثیان آید از دارو و پیش از حقنه خرقی که معده را قوت دهد بباید داد تا داروی از معده باز دارد و اگر
در دود کرده بود بیمار را بقفا دراز خوابانند و حقنه بکار برند و سر بر بالش بلند نهند چنانکه گردن و سینه او
افراشته باشد و سرین او نیز بر بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش نهند و حقنه کنند میباید که
که انگشتان و سر حقنه را بر روغن چرب کنند و مشک حقنه را آهسته آهسته بیفشارند و بیمار را باید که در آن خود را
تا سعال و عطسه نکند و اگر دارو که در معده رفته زود بر آید حقنه را معاودت کنند باید که دارو حقنه اندک نباشد که
بموضع نرسد و بسیار هم نباشد که سستی و نفخ و بیقراری آرد و باشد که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و
اسهال خون آرد و اگر سخت سرد باشد نفخ انگیزد و اجابت نشود و اگر غلیظ باشد بر روده را آلوده کند
جهت دهد و بیجا ماند و اگر سخت رقیق منفعتی نکند و مقدار معتدل از جوشانیده که برای حقنه طیار کرده
است و آب سبوس و نطرون روده را از ثقل پاک کند و طبیخ چقندر با زیت هم از این فعل کنند و هفت درم
بوره یا ده درم خایند گداخته و ده درم روغن تازه قولنجهای صعب را بگشاید و اندر حقنه خداوند در

و درد و انعراعها و بند بادها و خداوند شنده و قولنج صعب بلغمی را از قنطوریون چاره نباشد از بهر آنکه همه خلطها را
لطیف کند و از عسل و روغن نیز چاره نیست و از تخمها تخم حلبه و مرزنجوش و اسفند و تخم سداب و زیره سخت
نافع بود و اندر بعضی حقنها از آب کامه نیز چاره نیست و گاه باشد که سرگین کبوتر یا فرفیون یا جند بیدستر نیز هم
بکار دارند از بهر درد سر و شقیقه کهن و مالیخولیا و رعشه و از بهر درد چشم و گوش از شحم حنظل چاره نیست
و اندر حقنه صاحب خانه بوره باید کرد و نمک از تنها محرقه روغن گل با آب نیم گرم حقنه و از بهر خداوند ضیق کبر
سن بلبانات سرد کشکاب حقنه کنند از بهر سوزش زرد ها و ریش آن از طبیخ خشخاش چه روغن حقنه سازند و اگر
شیخ حقنه افیون و آب کشنیز تر نشاید داد از بهر آنکه خدر و سستی تولد کند و باشد که بیم هلاک بود و از این
بمقدار شربت بگیرند و باقی چهار حس طبیب و اندیشه است که اب تقدیر یعنی بصد مثقال کند تا بقدر
باقی بماند بعد از آن بکار برند **فصل هیژدهم** اندر استفراغ و طلاها محمود ذکریا گوید طلا با که بر شکم مالند
و طبع نرم کند موم و غلیثیت که از روغن بید انجیر و موم زرد و در روی روغن زیت و شحم حنظل
سازند و عصاره قثاء الحمار یا شیره سقمونیا یا سقمونیا با شحم حنظل با زهره گاو و این همه یا یکی از
بدین روغن نرسد و طلا کنند استفراغ تمام حاصل آید و اندر کتاب سکندری ذکر کرده و هر گاه که خداوند
را طبع خشک باشد یا اندر شکم آماس باشد بدان سبب طبع بار گرفته شود و روغن تازه با آب نیم گرم دهند
و بسیاری از آن بآهستگی اندر ناف و شکم و پهلوهای او بمالند طبع گشاده شود **فصل نوزدهم** در ادویه
مسهله اسرار اجابت بعضی کسان خصوصاً با اهل تنعم کراهت از خوردن مسهلات طبیعت ایشان
نفرت داشته باشد حکمای بعضی ادویه دیگر را اعتبار کرده اند که طلا یا ضماد شکم نرم گرداند جهت اطفال
و مشایخ و جماعت که عادت بخوردن مسهل نکرده باشد مناسب بود طلا ثقل میکند این
یک کف ترمس که آن باقلاء مصری است نیم کوفته مقشر سازند و آرد کرده در دیگ مس اندازند و یک من شیر تازه
بر وی بریزند آنقدر که بر و انگشت بر آید بالای ترمس بعد از آن کفچه زنند تا بقوام شیر بخورد پس روغن گاو
داخل کنند تا آنرا جذب نمود آن را در خرقه بمالند و اگر بر ناف ضماد کنند اسهال صفرا نماید و اگر بر سر معده اندازند
سودا براند و اگر مابین الورکین ضماد نمایند بلغم خام دفع نماید و چون خواهند که اسهال قطع گردد خرقه را تر دارند و
ضماد را بآب سرد بشویند و این ضماد از اسرار مکتوم اطباست جهت اطفال و مشایخ و هر که مناسب دارد
ضماد سلمویه که چون بر معده اندازند قی آرد و اگر بر ناف ضماد کنند اسهال نماید و اگر بر مثانه نهند بول بر آید

صفت برنج کابلی هندی بارنگ گویند وعصارهٔ قثاء الحمار از هر یک سه مثقال خربق سفید مردار سنگ
از هر یک چهار مثقال سپیدرخ پنج درم روغن زیت ده درم موم پنج درم موم را در روغن زیت بگدازند و باقی
ادویه را بدان مخلوط سازند و کافور را باین ضماد آلوده ساخته بر موضع مطلوب نهند هلیله مسهل و آن هلیله بود
که چون در دست گیرند اسهال کند و چون از دست بردارند اسهال نباشد صفت چنانست که حکما
هندوستان آنهارا جوگی مینامند اختراع کرده اند و این عملی لطیف است در بوتهٔ حنظل که یک حنظل و آن شسته
باشند آن حنظل بشگافند و در وی هلیلهٔ کابلی که بزرگ باشد داخل کنند تا چهل روز پس بیرون آرند و بجوشانند
و همچنین بار دوم در حنظل دیگر کنند و از بوتهٔ آن حنظل جدا نکنند و بار سوم در حنظل دیگر کنند همچنان در بوته
باشد و آنجای که شگافته باشد بر بالای آن هینه بگذارند و هر بار که بدارند بگذارند بجوشانند و خشک کنند و اگر
نوبتی آنرا بدست گیرد همچنان بود که دارویی مسهل خورده باشد و چون خواهد که هلیله را از دست بگذارند و این تجربه
مجرب است و این نقل ست از کتاب نزهة القلوب فصل بیستم اندر ساختن ماء الجبن که بفارسی شیر آب
می گویند بستانند شیر تازه با مثال سکنگبین بجوشانند و بچوب بید انجیر بزنند تا بجوش شد و بست درم سکنگبین ساده
در ده درم آب غوره نیز کرده بروی باشد تا شیر را سرد و آب نیز از و جدا شود و در خرقهٔ انداخته بچکانیده
بگیرند و از بهر تسکین حرارت اگر تخم خرفه درین ماء الجبن یکدو نیم رطل درم و دو امی صندل سوده و حبه گاو
اندرین شربت بر نهند بغایت مفید است سفوفی که ماء الجبن که نافع بود صفت هلیله زرد صبر سقوطری
گل سرخ کثیرا از هر یک دانگی و نیم سقمونیا انیسون نیم دانگ و اگر ازین سفوف حب کنند گنجایش دارد
غذا او نود ر دجگر دسته را ماء الجبن تاب کاسنی و شاهتره دهند یا آب لبلاب نوع دیگر ماء الجبن از برای
مالیخولیا و کلف و صرع و داء الفیل بدینگونه بسازند بگیرند شیر تازه مقدار دانگی که آن را انفحه بعربی
گویند پنیر مایه اندروی حل کنند و بنوشند تا شیر بسته شود پس مقدار دو درم نمک سفید در وی افگنند
و در خرقهٔ انداخته بچکانند و مقدار شکر اندرو داخل کنند اندر میان روز باین سفوف دهند صفت هلیله
زرد هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی یک و ام افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی لسان الثور از هر یک
یکدرم نمک نیم دانگ و اگر رنج سخت باشد در رو نیز سکنجبین بزوری موافق مرض ساخته انداخته
کنند و بدهند و ترتیب ماء الجبن در هر روز سه نوبت یک رطل بود و سنگ بغدادی و میان هر نوبتی تا صلح
دو ساعت بود با دانگی نمک کار برند تا یک هفته پی در پی بدهند و باز یک هفته سوده شوند

و اگر بر کار شود هفته دیگر بدهند محمد زکریا گوید سفوفها و دارو با مسهل با ماء الجبن باحتیاط باید داد و مقدار
آن باندازه باید کرد که اندر اسهال افراط کنند و یا خطر شود وجهت آنکه افراط اسهال شود و آن با خطر باشد
خاتمه در لطائف مسائل مسهل اخلاط ثلاثه بطریق کلی نه جزوی که اسرار اطباست و از یک هفته تا
پنهان میدارند اما طریق منضجات و مسهلات در امراض چنانچه در حمی غب که بیش از سابع که آن
روز هفتم ست هر روز تخم خیارین ده مثقال و شیرهٔ تخم کاسنی ده مثقال و شربت عناب و شربت
بنفشه با قرص طباشیر نرم دهد و لعاب بیدانه و لعاب بنگوا این را و در صفراوی سه روز دهند از عناب و سپستان
و اجاص تمر هندی و انبرباریس و تخم کاسنی و تخم خیارین و شاهتره و بعد از سه روز بیخ کاسنی
و رازیانه افسنتین از هر یک دو مثقال زیاده کنند تا پنج روز چون در قاروره نضج ظاهر شود مسهل مناسب
باید داد و در امراض بلغم اول منضج دهد پس مسهل منضج مثل گاوزبان و بالنگو و خوره از هر یک مثقال
رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک چهار مثقال مویز منقی ده درم انجیر سفید ده دانه پوست بیخ رازیانه و
بیخ کرفس از هر یکی سه مثقال سپستان سی دانه بجوشانند و صاف نمایند گلنگبین ده مثقال اضافه نموده
سه روز بنوشند روز چهارم باین جوشانده افسنتین رومی بسفایج فستقی از هر یکی اضافه نموده سه روز
بنوشند زیاده کنند هر آنچه در چهارم زیاده کرده آنگیر ترکی هر یک مثقال قنطوریون دقیق اسطوخودوس
یکدرم زنجبیل یک درم بعد از نضج مسهل بلغم آنچه مناسب باشد بدهد و اگر نضج نیافته مسهل بدهد باز
منضج مذکور دهد تا آنکه منضج منضج یابد زیرا که ایام را دخلی نیست در دادن مسهلات بواسطه آنکه عمده
نضج است و اگر مسهل دا دو پاک نشد پس باز منضج مذکور را اخیر دهند و زیاده کنند بر آن زراوند دو مثقال
دارچینی مثل آن سنبل الطیب مثله تا آنکه نضج یابد و بعد از نضج مسهل دهد و غذا نخود آب در منضجات امراض
سودا باید که بداند طبیب آنکه سودا از چه قسم خلط بهم رسیده و بچه سبب آن محرق شده پس تنها محرق شده بواسطه
ترکیب محرق شده پس روز بروز بنفشه دو درم شاهتره گاوزبان بالنگو بادرنجبویه و آن عنب الثعلب
است بهندی مکوی گویند تخم کاسنی تخم خیارین از هر کدام دو درم عناب بست دانه سپستان سی دانه قلبی
اصفهانی و آن خوبانی ست ده دانه انجیر سفید ده دانه مویز منقی ده درم تمر هندی زرشک پنج درم آلو بخارا
ده دانه آلو سیاه ده دانه بجوشانند و صاف نمایند و شیرین ساخته بشربت بنفشه یا گاوزبان از
هر یک پنج مثقال بنوشند و غذای زیرباج دهند و بعد از سه روز افتیمون در کتان بسته چهار مثقال

افستین رومی چهار مثقال جعده اسطوخودوس از هر یک سه مثقال اضافه نمایند و بعد از نضج مسهل مناسب دهد و سودا را بجید وجه دفع کند هر چه نضج یافت دفع نماید بدانچه که بودن آن در باقی اخراق زیاده نکند و با نضج نباید البته در سودا مسهل بدهد بواسطه آنکه انچه لطیف است بر طرف شود و انچه کثیف باشد باقی بماند پس نضج دادن و دفع کردن آن مشکلست و حکما با تقدم سودا را بآن چیز تشبیه کرده اند که هیچ میرسد صاحب آن جدا میکند و آن قسم سودای که از بلغم محرق شده باشد یا بنفس خود محرق باشد در آنجا حبوبات بدهد اگر در کار شود اکتفا نکند بر تمری و اجاص و آن آلوی است فقط و سودای که محرقه از صفرا باشد در نضج آن حبوبات بسیار نافع است و بعد از نضج در سودا اسهلات از قسم حبوبات یا مبدرقات آن جهانند بعد از آنکه نیم برشت یا شربت تمام مسهل بدهد اگر شفای تمام حاصل شود یک روز فرصت دهد و بعد از ان در دادن منضجات مشغول شود والسلام صد معدن جواهر و الابهای ستائش و هزار دریای درگران ارج نیائش نثار توفیق ایزدی باد که این تجارب سودمند و این ضوابط افلاطون پسند که در تمادی سنین دیوانی مشهور مستعدان آسوده خاطران این فن و دانشوران نادر غبال این علم را تالیف ایمن دستی حس فرصت نگشته است بهنگامی که از نیرنگ روزگار و رنگ بو رنگ چرخ کهن گذار سخن چون حنظل بزبان ناگوار و معنی چون مصیبت بر طبیعت دشوار بود لتسوید آن در بیاض اوراق اتفاق افتاده تمام شد

خاتمه الطبع

محمدت حکیمی که اضداد و متخالف را باهم امتزاج داده و منقبت طبیبی که بازاله امراض باطنه دست اعجاز کشاده صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مباد که درین زمان فرخی عنوان کتاب و باج ام العلاج تصنیف لطیف حق آگاه حکیم امان الله به مطبع فیض منبع جناب نامی جمهور منشی نولکشور صاحب واقع کانپور بار چهارم در ماه جولائی سنه ۹۳ء بطبع رسیده فائده بخش خاص و عام گردیده چون حاصل کتاب بسبب نایابی جز یک نسخه مندرس بدست نیفتاده لهذا خامه تصحیح قدم بجادهٔ تبعیت منقول عنه نهاده العذر مسئول عند کرام الناس مامول

